

چهل سال مبارزه در راه آزادی

د. عبدالرحمن قاسملو



اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان ایران

نام کتاب: چهل سال مبارزه در راه آزادی

نویسنده: دکتر عبدالرحمن قاسملو

ترجمه: اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان ایران

سال چاپ: ۱۳۹۲ خورشیدی

تیراژ: ۵۰۰ جلد

فهرست

مقدمه‌ی نویسنده	۷
سرآغاز.....	۱۱

فصل اول: تأسیس و رشد حزب دمکرات کردستان

۱- نگاهی به وضعیت کلی کردستان ایران.....	۲۲
۲- شرایط داخلی و بین‌المللی	۲۶
۳- تأسیس حزب دمکرات کردستان	۴۲
۴- نتیجه‌ی ۱۶۰ روز مبارزه	۵۷

فصل دوم: جمهوری کردستان

۱- شرایط تشکیل جمهوری	۶۶
۲- دستاوردها و عملکرد جمهوری کردستان	۸۴
۳- کردستان و آذربایجان	۹۴
۴- جبهه‌ی جنگ	۱۱۰
۵- فروپاشی	۱۱۸

- ۶- آخرین روزهای جمهوری کردستان ۱۲۷
- ۷- دادگاه ۱۳۴
- ۸- بارزانی‌ها ۱۴۵
- ۹- علل فروپاشی جمهوری کردستان ۱۵۲
- ۱۰- جایگاه جمهوری کردستان در تاریخ ۱۷۹

فصل سوم: از فروپاشی جمهوری تا کودتای ۲۸ مرداد

- ۱- فراز و نشیب دوران عقب نشینی ... ۱۹۲
- ۲- احیای جنبش ملی ۲۲۲
- ۳- رشد و گسترش مبارزات حزب ۲۴۷
- ۴- کودتای ۲۸ مرداد ۲۶۳
- منابع** ۲۷۵

مقدمه

تاریخ خونین جنبش آزادیخواهی کردستان مسیر پرفراز و نشیبی را طی کرده است، تاریخی مملو از تراژدی، تاریخی که در آن قهرمانانی به میدان آمدند، سرهایشان بر دار شد، خون پاکشان این خاک مقدس را گلگون کرد. این جنبش به دار کشیده شد، اعدام شد، تبعید گشت، ولی همچنان زنده و پابرجا درفش مبارزه را برافراشته نگه داشت و به پیمودن راه پرافتخارش ادامه داد. آری این جنبش، میراث به جای مانده از هزاران قهرمان راه آزادی است، هزاران انسان از جان گذشته‌ای که مبارزه برای رفع ستم و اجحاف وارده بر ملتشان را بالاتر و والاتر از حفظ جان و مال و زندگی خویش دانستند و گوهر ناب زندگی‌شان را تقدیم آرمان‌های این جنبش کردند. جوانانی که بهار عمرشان خزان شد، مادرانی که با چشمانی پر خون و قلب‌هایی مالامال از رنج و حسرت، عمری را در انتظار بازگشت فرزندان سپری کردند که هیچ‌گاه باز نگشتند.

جنبش کردستان میراث به‌جای مانده از نسل‌هایی از جنس استقامت و پایداری است. این جنبش اگر تاکنون چونان دژی استوار و تسخیرناپذیر

پابرجا مانده و مشعل فروزان رهایی را در سیاهی تونل‌های تاریخ به پیش برده، به این خاطر است که خشت‌خشت آن با خون سرخ آلاله‌های میهن و فرزندان پاکباز ملت کرد بنا شده است، ملتی که حماسه‌ی رهایی را در کالبد جنبشی حق‌طلبانه دمید و خود پشتیبان جنبش شد.

تاریخ ما را برایمان نوشته‌اند، از این روست که تاریخ همواره برایمان مهجور و نامأنوس بوده است. تاریخ ما را غاصبان این خاک نوشته‌اند و این تاریخ تاکنون بری از روایت دلآوری‌ها و ایشارگری‌های بازیگران اصلی آن و حماسه‌سازان این ملت بوده است و بدین خاطر بود که ابرمرد جنبش کردستان، رهبر فقید و لیدر فرهیخته، خوشنام و پرآوازه‌ی مبارزات آزادیبخش ملتمان، د. عبدالرحمن قاسملو خود گام در راه نگارش تاریخ مبارزات معاصر جنبش کردستان و ملت کرد نهاد و برگ زرین این تاریخ یعنی دوران تأسیس جمهوری کردستان را نگاشت. چهل سال مبارزه، حاصل زحمات بزرگمردی است که در بحبوحه‌ی مبارزات مسلحانه و مقاومت ملی و در زیر توپ‌باران و بمباران‌های رژیم غاصب خمینی، با ژرف‌اندیشی و درایت به نگارش درآورده است.

قاسملو متعهد و بیرحمانه به نقد اشتباهات گذشته‌ی این جنبش می‌پردازد، اشتباهات و انحرافات جنبش را مشخص می‌کند و معتقد است

که با روایت این کاستی‌ها بایستی از آن درس بگیریم تا از تکرار دوباره‌ی آن پیشگیری کنیم.

چهل سال مبارزه، تاریخ سه مقطع مهم را بازگو می‌کند: دوران قبل از تأسیس جمهوری و حزب دمکرات، دوران تأسیس حزب دمکرات و بنیان نهادن جمهوری و دوران پس از سقوط و نوزایی دوباره‌ی حزب و جنبش کردستان.

این کتاب از این جهت مهم است که نویسنده خود در بطن اکثر رویدادها بوده و همچون مورخی متعهد دست به قلم می‌برد و زوایای تاریک و روشن این تاریخ را روایت می‌کند.

چهل سال مبارزه، تاریخ مبارزات جنبشی است از جنس دموکراسی و حقوق ملی. جنبشی ملی - دموکراتیک که یادگار خون هزاران لاله‌ی پرپر شده‌ی یک ملت است.

تاریخ مبارزان دمکراتی که برگ دیگری از تاریخ را ورق زدند، از آن جهت دارای اهمیت است که ذکر این تاریخ برای جنبش امروزمان و برای نسل تازه‌ی ملتمان بسی مهم است و همچنین بدین خاطر که این تاریخ به قلم رهبری انقلابی و آزادیخواه نوشته شده که حتی برخی از

دشمنانش نیز پس از سال‌ها به حقانیت افکار و سخنانش پی می‌برند و از اجحافات‌ی که در حق او نموده‌اند، از خود گله‌مندند.

بر همین اساس بود که لازم دانستیم برای آنکه دوستان و دشمنان جنبش کردستان و قاسملو بیشتر با افکارش آشنا شوند، این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کنیم، شاید که توانسته باشیم خدمتی به تاریخ و جنبش آزادخواهی ملتمان نموده و دین خود را نه آنچنان که بایسته است، بلکه در حد بضاعت ناچیز خود به رهبرانمان ادا کنیم.

ما در اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان ایران بر آن شدیم که چهل سال مبارزه را از زبان کردی به فارسی برگردان کنیم و در این راه به صورت گروهی با جمعی از اعضای اتحادیه همگام شدیم، باشد که گامی مثبت در این راه برداشته باشیم.

در اینجا لازم است از خانم‌ها کژال محمدی و مهتاب فیضی و آقایان غالب حبیبی، شمال ترغیبی، ناصر مرادی، فاتح صالحی و کیوان درودی بخاطر زحماتشان در ترجمه‌ی کتاب، آقای سربست ارومیه به خاطر صفحه‌آرایی و طراحی جلد، آقایان یونس خلیلی، فلاح رحیمی و آزاد مصطفی‌پور به خاطر تایپ مطالب و رفیق گرامی، سلام اسماعیل‌پور که به یاری یکدیگر، این کتاب را ویراستاری نمودیم، تشکر و قدردانی نمایم.

بدون شک، ترجمه‌ی این کتاب بری از نقص و کاستی نیست، ولی امیدواریم که توانسته باشیم خدمتی درخور نام و یاد قاسملو، این بزرگمرد تاریخ ملت کرد و تمامی ملت‌های دربند خاورمیانه به پیشگاه او، مکتب انسانی‌اش و ملتی که جانش را بر سر رهایی آنان نهاد، ارائه نماییم.

کیهان یوسفی
دبیر اتحادیه‌ی دانشجویان
دمکرات کردستان ایران



مقدمه‌ی نویسنده

این کتاب جلد نخست تاریخچه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران است که پیش روی خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد. فصل نخست این جلد، پس از تحلیل و بررسی شرایط و رویدادهای قبل از تأسیس حزب، ضرورت تاریخی تشکیل یک حزب دمکرات و انقلابی در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵ میلادی) را نشان می‌دهد. فصل دوم به بحث درباره‌ی یکی از صفحات زرین تاریخ ملت کرد، یعنی چگونگی تشکیل و سرگذشت جمهوری خودمختار کردستان طی سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ (۱۹۴۵ - ۱۹۴۶) اختصاص یافته است.

جلد دوم این تاریخچه که در ۴ فصل تدوین شده است، به مبارزه‌ی حزب دمکرات کردستان در سال‌های افول جنبش مبارزاتی بعد از سقوط جمهوری کردستان، یعنی دوران طولانی مبارزه‌ی مخفیانه اختصاص دارد که ۳۲ سال تمام به طول انجامید. دورانی که با پیروزی انقلاب ملیت‌های ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به پایان می‌رسد.

جلد سوم و پایانی تاریخچه، مشتمل بر سه فصل است که از بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ تا چهلمین سالروز تأسیس حزب یعنی مردادماه ۱۳۶۴ را در بر می‌گیرد. این بخش از تاریخ حزب دمکرات علاوه بر چند ماه مبارزه‌ی علنی، ۶ سال مبارزه‌ی مسلحانه و خونینی را که هم اکنون نیز ادامه دارد، شامل می‌شود.

امیدواریم که در آستانه‌ی چهلمین سالروز تأسیس حزب، جلد دوم و سوم نیز به چاپ برسد و در دسترس خوانندگان محترم قرار گیرد. آن دسته از حواشی کتاب که با حرف "م" مشخص گردیده، دیدگاه مؤلف کتاب است. متأسفانه به دلیل در دسترس نبودن منابع، اشاره به نام نویسنده و صفحه و سال چاپ منبع، میسر نبود.

در نگارش جلد اول، افراد فراوانی مرا یاری رساندند. از دوستانی که دست‌نوشته‌ها را مطالعه و نکات مهمی را خاطرنشان کردند، سپاسگزارم. همچنین از تمامی خواهران و برادرانی که در تهیه‌ی دست‌نوشته مرا یاری رساندند، کمال تشکر را دارم. از مسئولان و کارکنان انتشارات و تبلیغات حزب که در چاپ این کتاب زحمات زیادی کشیدند، کمال تشکر را دارم. بدون کمک و یاری آنان، چاپ و نشر تاریخچه‌ی حزب

دمکرات کردستان ایران در این مدت کوتاه و در این شرایط سخت، امکان‌پذیر نبود.

قابل ذکر است که شخص مؤلف، مسئول تمامی تحلیل‌ها و دیدگاه‌هایی است که در این کتاب آمده است.

درخواست ما از خوانندگان گرامی این است که هر گونه نظر، دیدگاه، انتقاد و یا پیشنهادی راجع به جلد اول این کتاب دارند، می‌توانند به تبلیغات و انتشارات حزب و یا مستقیماً به شخص نویسنده ارسال نمایند. پیشاپیش سپاسگزاریم.

مؤلف

مردادماه ۱۳۶۴

توجه: در چاپ دوم جلد اول برخی از اشتباهات چاپی، تصحیح گردیده و در چند نقطه نیز جهت دقت و تنویر محتوای کتاب تغییراتی انجام گرفته است.

مؤلف

خردادماه ۱۳۶۶

سر آغاز

چهل سال در تاریخ یک حزب سیاسی، مدت کمی نیست. به ویژه اگر این حزب در آن چهل سال از خطوط کلی خود فاصله نگرفته باشد و توانسته باشد بر دشواری‌ها فائق آید و روز به روز قدرتمندتر و پرنفوذتر به پیش رود و به اهداف کلی خود نزدیک‌تر شود.

شناخت و شناساندن تاریخچه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران در شرایط کنونی مبارزه‌ی ما بسیار ضرورت دارد. حزب دمکرات کردستان ایران همانند تمامی پدیده‌های اجتماعی نقطه‌ی شروعی دارد، شرایط شکل‌گیری خاص خود را دارد و همچنین راه درازی را پیموده تا به امروز رسیده است. شناخت و شناساندن تاریخ حزب پیش از هر چیز برای آن است که از تجربیات مبارزه‌ی مردمان و حزبمان درس بیاموزیم. این درس‌آموزی دو جنبه دارد: نخست اینکه خود از تمامی تجربیات ارزشمندی که با صرف هزینه‌های بسیار بالایی، توشه‌ی راه حزبمان شده است، برای آینده‌ی مبارزاتمان سود جوئیم، به نحوی که نه فقط تاریخ گذشته‌ی حزبمان را روشن نماید، بلکه تا سرحد امکان، راهنمای مبارزات آینده‌ی ما نیز باشد. دوم اینکه، در آینده از انحرافات و اشتباهاتی که حزب در گذشته با آن روبرو شده، بپرهیزیم.

در مدت این چهل سال، دو نسل جدید در کردستان پرورش یافته‌اند. قبل از این دو نسل، نسل مؤسسين حزب بودند که متأسفانه آنهایی که حزب ما را بنیان نهادند، غیر از عده‌ی معدودی، دیگر در میان ما نیستند. حقیقت امر این است که نسل مؤسس حزب اکنون نقشی را در مبارزه‌ی حزب ما ایفا نمی‌کند. زیرا تعدادی از آنان شهید شدند و بسیاری نیز بعد از سقوط جمهوری کردستان، از مبارزه‌ی سیاسی دست کشیدند. وظیفه‌ی این نسل تنها تشکیل و تأسیس حزب بود و حزب را برای نسل پس از خویش بر جای گذاشتند.

نسل دوم، نسلی است که بعد از عقب‌نشینی سال ۱۳۲۵ (۱۹۴۶) تا به امروز، ستون و نیروی اصلی تشکیلات حزب دمکرات کردستان ایران بوده است. نسلی که رهبری و مدیریت حزب را تا انقلاب ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) بر عهده داشته است.

هرچند بعد از پیروزی انقلاب ۵۷، شمار زیادی از اعضا، کادرها و حتی رهبری تازه به صفوف حزب پیوسته‌اند اما هنوز هم نسل دوم است که نقش اساسی را در مدیریت امور حزب ایفا می‌کند. اگر نسل مؤسسين حزب، خود از شرایط تأسیس حزب مطلع بودند، نسل دوم و به ویژه آنهایی که بعد از انقلاب سال ۵۷ به صفوف حزب دمکرات پیوسته‌اند،

کمتر از گذشته‌ی تاریخی حزبشان اطلاعی دارند. اما نسلی دیگر هم هست که نسل تازه‌ای است، آنها هم اکنون ۲۰ سال سن دارند و به صفوف حزب ملحق شده‌اند و اغلب اعضای ساده و یا پیشمرگ هستند. آنان از تاریخ حزب اطلاع اندکی دارند. به همین دلیل بسیار ضروری است که تاریخ این ۴۰ سال، هر چند به صورت مختصر و فشرده، در معرض دیدگان هر دو نسل، اعضا، هواداران و تمامی مردم ایران قرار گیرد.

یاد و خاطره‌ی چهلمین سال تأسیس حزب دمکرات کردستان ایران، فرصت خوبی است که از تاریخ این حزب سخن گفت و حداقل مختصری از گذشته‌ی پرفراز و نشیب و خونبار آن که افتخار همه‌ی ملت کرد می‌باشد، مورد اشاره و بررسی قرار گیرد. البته تاریخ کامل حزب باید در فرصت مناسب دیگری تدوین گردد. این یکی تاریخچه است و منظور از تاریخچه بیشتر تحلیل گذشته است، نه نشان دادن رویدادها و نمونه‌های تاریخی. تاریخ فاکتوگرافی نیست. در کنار هم قرار دادن و کرونولوژی حوادث نیست. تاریخ، کشف ارتباط میان رویدادها و چگونگی گسترش و تحول این رویدادها می‌باشد. به ویژه اینکه، تاریخ از حرکت باز

نایستاده و باز نخواهد ایستاد. تاریخ دینامیسم و نیروی محرکه‌ی مخصوص به خود را دارد.

هدف از نگارش تاریخچه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران قبل از هر چیز، تحلیل سرگذشت حزب و وضعیت و شرایط چهل سال اخیر است. برای نوشتن تاریخ تکمیلی حزب، اسناد و مدارک زیاد دیگری لازم است که هم‌اکنون و در شرایط مبارزه‌ی مسلحانه در دسترس نمی‌باشند و هم اینکه این تاریخ توسط یک نفر نوشته نمی‌شود.

تاریخ حزبی با پیشینه‌ی تاریخی همچون حزب دمکرات، اگر در شرایط مبارزه نوشته شود، با دو کمبود جدی مواجه است:

نخست: در زمان مبارزه، زمان و فراغت کم است و افراد معدودی قادرند همه‌ی وقت و امکانات خود را به این امر اختصاص دهند.

دوم: بسیاری از منابعی که در شرایط عادی به آسانی قابل دسترسی هستند در شرایط مبارزاتی و به ویژه در کوهستان‌ها کمتر در دسترس می‌باشند. به همین دلیل، آنچه که ما به عنوان تاریخچه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران ارائه می‌کنیم، تاریخ تمام و کامل این حزب نیست، ولی احتمالاً به منبعی برای تاریخ‌نگاران تبدیل شود که در آینده تاریخ تکمیلی

حزب را بنویسند. و آنچه که تقدیم خوانندگان می‌شود، بیشتر به یادداشت‌هایی درباره‌ی حزب می‌ماند.

در نگارش تاریخ باید این نکته را مدنظر داشت که هرچه از دوران مشخصی که می‌باید درباره‌ی آن نوشت، دور شویم اهمیت موضوعات و رویدادها بیشتر نمایان می‌شود. تا زمانی که خود در آن دوران قرار داریم و تا زمانی که از تاریخ فاصله نگرفته‌ایم، اهمیت رویدادها کاملاً آشکار نمی‌شود. برای نمونه، جمهوری کردستان در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵) ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶) برای ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما بسیار اندک‌اند کسانی که در آن مقطع تاریخی در میان ما و یا در دستگاه جمهوری کردستان فعالیت نموده‌اند، اهمیت آن را به آن صورتی که ما امروزه درک می‌کنیم، درک نموده باشند.

اما این دوری شدن نیز دارای معایبی نیز می‌باشد. اکنون بعد از گذشت ۴۰ سال که درصدد نگارش تاریخ حزب و جمهوری کردستان هستیم، بسیاری چیزها فراموش شده، اسناد از بین رفته و تعداد افرادی که در آن دوران در جنبش حضور داشته و اکنون در قید حیات هستند، بسیار کم است. به ویژه در کردستان ایران که به سبب یورش پلیس به اعضاء و هواداران حزب، بسیاری از اسناد مهم یا از بین رفته و یا به آتش کشیده

شده و یا از سوی رژیم شاهنشاهی ضبط شده‌اند. به نحوی که اگر روزی مایل به نوشتن تاریخ تمام و تکمیلی حزب دمکرات کردستان ایران باشیم، احتمالاً آرشیو رکن ۲ ارتش و ساواک، منبع خوبی برای چنین امری خواهد بود.^۱

در بسیاری از مواقع، بیگانگان در مورد تاریخ کردستان و درباره‌ی جنبش مردم کرد نوشته‌اند. برخی از این نوشته‌ها بسیار مفیدند، ولی به علت عدم آشنایی به زبان و عدم شناخت کشورمان این نوشته‌ها گاهی اوقات دستخوش بی‌دقتی و اشتباهات فراوان هستند. به همین علت، وظیفه‌ی روشنفکران و صاحب‌نظران درون حزب است که پیش از هر چیز، خود تاریخ حزب را بنویسند. این کار شاید مانع از بروز اشتباهات و بی‌دقتی‌ها و نیز تحلیل‌های نادرست و غیرواقعی درباره‌ی گذشته‌ی حزب ما و مبارزه‌ی ملت کرد در کردستان ایران شود. در مقابل، اگر یک کرد

^۱ از سرگذشت دوران تأسیس حزب دمکرات و تشکیل جمهوری کردستان که شخصاً شاهد بودم، تنها چند رویداد مشخص در ذهنم هست که در موقع مقتضی به آنان اشاره می‌کنم. اما به سبب اینکه از بهار سال ۱۳۳۲ مستقیماً در مبارزات حزب شرکت نمودم و در رهبری حزب نیز مسئولیت داشتم، در همه‌ی رویدادهای ۳۲ سال تاریخ حزب از نزدیک مطلع. امیدوارم از سویی این مهم عاملی مساعد در نگارش تاریخچه‌ی حزب باشد و از دیگر سو مانعی بر سر تحلیل انتقادی تاریخ مبارزات حزب نباشد.

به ویژه فردی که عضو حزب باشد، تاریخ حزب دمکرات کردستان ایران را بنویسد، بدون شک با این مشکل جدی که بی‌طرفی خویش را در تحلیل رویدادها مد نظر داشته باشد، مواجه می‌شود. جا دارد این مسأله روشن گردد که برای احترام به علم لازم است، رویدادها آن‌گونه که رُخ داده‌اند و وقایع آنطوری که بوده‌اند، نشان داده شود. در این باره نباید تحریفی صورت گیرد. بایستی بی‌طرفی کامل در آن رعایت گردد، بی‌طرفی‌ای که ابژکتیو(عینی) بودن نامیده می‌شود. زیرا اگر در نشان دادن رویدادها، عینیت‌گرایی رعایت نگردد و یا تاریخ‌نگار به میل خود رویدادها را تغییر دهد، تاریخ جنبه‌ی علمی خود را از دست خواهد داد. اما از طرف دیگر، اگر تاریخ‌نگار کرد و عضو حزب دمکرات باشد، نمی‌تواند طرفدار مبارزه‌ی مردم کردستان برای آزادی و تأمین حق تعیین سرنوشت، نباشد. به همین سبب، بی‌طرفی در نشان دادن رویدادهای تاریخ، با حمایت از مبارزات مردم کردستان که طرفدار حق و حقیقت هستند، ناسازگاری ایجاد نمی‌کند.

تاریخ داستان نیست، به همین علت، شاید در برخی موارد نوشته‌ها خشک به نظر آیند. تاریخ علم است، علمی اجتماعی است. اگر می‌خواهیم تاریخ، پایه‌ی علمی خود را حفظ کند، همواره به‌صورت ساده و روان

نوشته نمی‌شود. به همین دلیل هرچند تلاش گردیده که تاریخچه‌ی حزب دمکرات کردستان ایران، روان و ساده نگارش شود، اما مواقعی هم بوده که روانی و سادگی فدای علمی بودن شده است.

تاریخ حزب دمکرات کردستان ایران، تاریخ چندین مسئول، کادر و عضو حزب نیست. تاریخ هزاران شهید و صدها هزار عضو است. در حقیقت، تاریخ همه‌ی مردم کردستان است. زیرا حزب دمکرات کردستان از مردم کردستان و مردم کردستان از حزب دمکرات جدایی‌ناپذیرند و فراتر از این، تاریخ حزب دمکرات، بخش مهمی از تاریخ سراسر ایران است. گفتیم که تاریخ دینامیسم دارد، نیروی برانگیزاننده دارد. نیروی برانگیزاننده‌ی تاریخ، توده‌های مردم هستند. به همین علت، تاریخ حزب دمکرات کردستان ایران، در حقیقت تاریخ مبارزه‌ی اقشار مختلف مردم برای آزادی و تأمین حقوق مشروع آنان است. این تاریخ قهرمانان بسیاری دارد: هزاران شهید والامقامی که جان خود را در راه آزادی ملتشان نثار کردند. صدها فرزند فداکار که سال‌ها برای پویایی و اداره‌ی امور حزب زحمت کشیدند، ماه‌ها و سال‌ها در شهرها مبارزه‌ی مخفیانه کردند و یا در روستاها و کوه‌های کردستان بدون وقفه در تلاش و مبارزه بوده‌اند، هزاران فرزند رشیدی که ده‌ها سال در زندان‌های رژیم

شاهنشاهی و رژیم خمینی مورد اذیت، آزار و شکنجه قرار گرفته‌اند، آنان همگی قهرمانان حزب و مردم هستند. اما تاریخ چهل سال مبارزه، یک قهرمان اصلی دارد که از آغاز یکه‌سوار میدان مبارزه است، فراز و نشیب بسیار دیده است، تلخی و شوری بسیار چشیده است، دچار شکست شده، اما ناامید نشده است، پیروز شده، اما مغرور نشده است. با بُرداری به مبارزه ادامه داده و تا کنون نیز یکه‌تاز و قهرمان نخست میدان مبارزه است. قهرمان همه‌ی قهرمانان سراسر این تاریخ، حزب دمکرات کردستان ایران است.

فصل اول

تأسیس و رشد حزب دمکرات کردستان

۱- نگاهی به وضعیت کلی کردستان ایران

کردستان ایران به چهار استان غربی ایران که عبارتند از آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام اطلاق می‌شود. حکومت ایران، تنها استان کردستان به مرکزیت شهر سنندج را کردستان می‌نامد. مساحت کردستان ایران بالغ بر ۱۲۵ هزار کیلومتر مربع است که ۸٪ خاک ایران را تشکیل می‌دهد. جمعیت کردستان بالغ بر ۷ میلیون نفر است که ۱۷٪ جمعیت کل ایران می‌باشد و از این ۷ میلیون نفر، ۳ میلیون نفر در شهرها ساکن هستند.

در دوران تشکیل جمهوری کردستان، جمعیت کردستان ایران ۳ میلیون نفر بود که از این تعداد، ۳۰۰ هزار نفر در شهرها زندگی می‌کردند. در مدت این چهل سال، جمعیت شهرنشینی ده برابر شده و چند کلان‌شهر نیز در کردستان به وجود آمده‌اند. امروزه شهر کرمانشاه بیش از ۱ میلیون نفر جمعیت دارد. در مقایسه با میانگین کلی ایران، تراکم جمعیت کردستان بیش از وسعت خاک آن می‌باشد. در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) در هر کیلومتر مربع از خاک کردستان ایران، ۲۴ نفر سکونت داشته‌اند اما امروزه در هر کیلومتر مربع، ۵۶ نفر سکونت دارند. این میزان برای کل ایران، ۲۵ نفر در هر کیلومتر مربع می‌باشد.

آب و هوای کردستان ایران به دلیل دوری از دریاها، قاره‌ای (بری) است. آب در این منطقه بیش از دیگر مناطق ایران بوده و آب و هوای کوهستانی و سالم‌تری دارد. کردستان ایران کوهستانی بوده و سلسله‌جبال زاگرس از آرات شروع و تا پشتکوه ادامه دارد. در بخش مرزی ایران و عراق بسیاری از کوه‌ها پوشیده از جنگل است. متأسفانه در طول تاریخ کسی از جنگل‌ها حفاظت نکرده است، چون مردم کردستان منبع سوخت دیگری ندارند، درختان این جنگل‌ها را می‌سوزانند و از بین می‌برند.

بدین‌گونه، یکی از ثروت‌های بسیار باارزش کشورمان در حال از بین رفتن است. در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) بیش از ۹۵٪ ساکنان کردستان ایران بی‌سواد بودند، بی‌سواد در بین زنان ۱۰۰٪ بود. اکنون هم با گذشت چهل سال، ۶۰٪ مردها و ۷۵٪ زنان بی‌سوادند، سطح بی‌سواد در میان زنان روستایی به ۹۵٪ می‌رسد. طبق آمارهای بیست سال قبل، در کردستان برای هر ۵۰ هزار نفر یک پزشک بوده است. اکنون هم وضع از این بهتر نیست. زیرا بسیاری از پزشکان، کردستان را ترک و به خارج از کشور مهاجرت کرده‌اند. اکنون هم همانند چهل سال قبل، بیشتر روستاهای کردستان بدون دکتر و دارو هستند.

بخش اصلی اقتصاد کردستان را کشاورزی تشکیل می‌دهد. صنعت مدرن در کردستان رشد بسیار اندکی داشته است. ۸۰٪ درآمد کردستان ایران از کشاورزی تأمین می‌شود و بخش قابل توجهی از آن را محصولات دامی تشکیل می‌دهد. ۵ میلیون هکتار از کل مساحت کردستان، زمین زراعی است که معادل ۴۰٪ خاک کردستان می‌باشد. اما از این مقدار تنها ۲۴٪ یعنی معادل یک میلیون و دویست هزار هکتار به زیر کشت می‌رود که معادل ۱۰٪ کل مساحت کردستان ایران می‌باشد. قبل از تأسیس حزب دمکرات کردستان ۷۸٪ زمین‌ها در دست زمینداران بزرگ بود، در حالی که دهقانان تنها ۸٪ زمین را در اختیار داشتند. بیش از ۶۰٪ خانوارهای دهقانان کم و بیش فاقد زمین زراعی بودند و ۲۳٪ نیز سهمی کمتر از یک هکتار زمین داشتند. در همان حال، ۵۶٪ زمین‌ها در تصاحب یک درصد ساکنان روستا یعنی مالکان بزرگ بود. وضعیت زمیندار روستایی در آن موقع به گونه‌ای بود که نزدیک به ۴۰٪ کل زمین‌ها در تملک کمتر از ۲ هزارم جمعیت روستایی بوده است. آنان مالکان بزرگی بودند که هر یک از آنها در مواردی از ۱۰ تا ۱۰۰ روستا را در تملک داشتند.

کردستان ایران هنوز هم منطقه‌ای محروم در کشوری عقب مانده است. با وجود فراوانی منابع طبیعی و نیروی انسانی جهت پیشرفت کردستان، منابع زیرزمینی به ندرت مورد استفاده قرار گرفته و در این رابطه، دولت مرکزی در کردستان هیچ اقدامی ننموده است، به نحوی که اکنون کردستان ایران شاید فقط از یکی دو منطقه‌ی دیگر ایران، نظیر بلوچستان پیشرفته‌تر باشد. کردستان از لحاظ مراحل پیشرفت و ترکیب طبقاتی، دوران فئودالی را سپری نموده و اکنون تنها برخی سنت‌ها و مراسم‌های این دوران در کردستان دیده می‌شود.

اقتصاد کردستان مانند سراسر ایران وارد مرحله‌ی سرمایه‌داری شده است، اما سرمایه‌داری در کردستان بیشتر در بورژوازی تجاری نمود پیدا می‌کند. زیرا صنعت، به ویژه صنعت مدرن در کردستان توسعه و گسترش نیافته است و به همین دلیل، در کردستان نه بورژوازی صنعتی و نه پرولتاریای صنعتی توسعه نیافته و به همین خاطر، نقش اقتصادی و سیاسی آنها بسیار کم است. اکثر ساکنان کردستان را زحمتکشان شهر و روستا تشکیل می‌دهند. در شهرها طبقات و قشر متوسط یعنی خرده‌بورژواها بیشتر به چشم می‌خورند.

در مرحله‌ی کنونی مبارزه‌ی مردم کردستان برای آزادی و تحقق حقوق ملی، تمامی طبقات و اقشار جامعه حضور دارند. حقیقتاً امروز در کردستان ایران قشر نیرومندی وجود ندارد که مخالف مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌ی ملت کرد باشد. شاید به صورت پراکنده اینجا و آنجا کسانی باشند که وابسته به طبقه‌ی خاصی باشند و با جنبش رهایی‌بخش مردم کردستان مخالفت نمایند، اما به صورت قشر و نیروی اجتماعی، پدیده‌ی آنچنانی مشاهده نمی‌شود و به همین علت است که آرمان‌های دمکراسی و خودمختاری از سوی عموم مردم کردستان حمایت می‌شود و رژیم ارتجاعی مرکزی در کردستان کاملاً منزوی گردیده و مردم کردستان تحت هیچ عنوانی حاضر به همکاری با این رژیم نیستند.

۲— شرایط داخلی و بین‌المللی

جنگ چالدران نقطه‌ی تحول مهمی در تاریخ ملت کرد است. در این جنگ که روز ۲۳ اوت سال ۱۵۱۴ برابر با یکم شهریورماه ۹۲۰ هجری قمری میان لشکر سلطان سلیم عثمانی و شاه اسماعیل صفوی به وقوع پیوست، کردها از سلطان سلیم حمایت کردند. در نتیجه، لشکر شاه

اسماعیل صفوی شکست خورد و این شکست، سرآغاز تقسیم کردستان میان ایران و امپراطوری عثمانی بود.^۲

بعد از جنگ چالدران، هر دو دولت تدریجاً بسوی تشکیل قدرت مرکزی نیرمندی گام برداشتند که این امر موجب عکس‌العمل کردها گردید، زیرا آنها به آسانی حاضر به قبول قدرت حکومت مرکزی نبودند. در سال ۱۶۰۸ خیزش و مقاومت "خان لپ زیرین" برادوستی در قلعه‌ی "دم‌دم" روی داد که قرن‌هاست حماسه‌ی او به اسطوره‌ای از قهرمانی و از خودگذشتگی در تاریخ ملت کرد مبدل گشته است. این مقاومت و دفاع توسط شاه عباس صفوی سرکوب گردید. بعدها لشکر قزلباش‌ها ساکنان کرد منطقه‌ی غرب ارومیه را قتل‌عام کردند.

شاه عباس صفوی در سال ۱۶۳۹ با سلطان مراد عثمانی معاهده‌ای منعقد کرد. طبق این قرارداد، تقسیم کردستان رسمیت یافت و از آن زمان تا به امروز که ۳۵۰ سال سپری شده، خطوط مرزی این بخش از

^۲ هر چند کردها اکثراً سنی‌مذهب بودند و به کمک سلطان سلیم عثمانی شتافتند، اما برخی از کردهای ایران در کنار لشکر صفوی علیه عثمانی‌ها جنگیدند. از جمله "سارویره" که از همه مشهورتر و شکارچی اهل بانه بود که شاه اسماعیل وی را به همراه خود برده بود. سارویره در چالدران قهرمانانه جنگید و در همانجا نیز کشته شد.

کردستان در چارچوب حکومت ایران بدون آنکه دستخوش تغییرات جدی قرار گیرد، پابرجا مانده است.^۳

در مدت ۴۷۰ سالی که از جنگ چالدران سپری می‌شود، کردها در ایران همواره علیه قدرت مرکزی که نخست در اصفهان و بعدها در تهران بود، مبارزه نموده و تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توانسته‌اند که استقلال و خودمختاری خود را حفظ نمایند. آخرین امارت کردها در ایران، حکومت اردلان به مرکزیت سنندج بود که تا سال ۱۸۶۵ یعنی ۱۲۰ سال قبل، خودمختاری خود را حفظ کرده بودند. یکی از بزرگ‌ترین قیام‌های مردم کرد در اواخر قرن نوزدهم و در سال ۱۸۸۰ آغاز شد. این قیام به انقلاب شیخ عبیدالله نه‌ری که رهبری آئینی و یک شخصیت متنفذ سیاسی بود، معروف است. شیخ عبیدالله توانست تمام مناطق مابین دریاچه‌ی ارومیه و وان را آزاد کند. این نخستین تلاش و قیام کردها برای تشکیل کشور مستقل کردستان بود. این قیام با همکاری دو لشکر ایران و ترک سرکوب شد. ولی حس ملی‌گرایی کردها را زنده و شکوفا کرد و تأثیرات قابل توجهی بر انسجام و اتحاد ملت کرد داشت.

^۳ بعد از جنگ اول جهانی، امپراطوری عثمانی تجزیه و کردهای عثمانی میان سه کشور ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شدند. همچنین برخی از کردها ضمیمه‌ی خاک اتحاد جماهیر شوروی شدند.

در مدت جنگ جهانی اول، کردستان به میدان جنگ ارتش‌های حاضر در صحنه، به ویژه قشون عثمانی و روس مبدل شد. ترک‌ها برای تضعیف احساسات ملی‌گرایانه‌ی ملت کرد، تلاش می‌کردند احساسات مذهبی را علیه غیرمسلمانان، نظیر روس‌ها و ارامنه تحریک نمایند. به همین خاطر بود که موفق شدند بخشی از عشایر کرد را به آلت دستی جهت قتل عام ارامنه تبدیل کنند. ساکنین کردستان ایران به کرات توسط لشکرهای عثمانی و روس مورد غارت و کشتار قرار گرفتند. بعد از اتمام جنگ اول جهانی، کشوری ویران شده، مردمی در به در و خسته و فقیر که دچار قحطی و بیماری شده بود، باقی ماند. بعد از این جنگ، امپراطوری عثمانی از هم فروپاشید و این رویداد باعث شد که کردهای ترکیه فرصتی جهت رسیدن به آزادی و اثبات موجودیت ملی کسب نمایند. به نحوی که در سال ۱۹۲۰ معاهده‌ی سوَر (Sevr) حق ملت کرد در ترکیه را به رسمیت شناخت و حق خودمختاری و حتی استقلال را برای آنان نیز قائل شدند.

در عراق نیز به واسطه‌ی شیخ محمود حفید که رهبری جنبش آن دوران را بر عهده داشت، قیام وسیع ملی برپا گردید. این اتفاقات در کردستان ایران هم بدون تأثیر نبودند و باعث شد که در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲

سمکو (اسماعیل آغا) رئیس عشیره‌ی شکاک تمامی مناطق شمال کردستان ایران را تحت نفوذ خود درآورده و اعلام استقلال کند. برنامه و راهکاری که کلیه‌ی مطالبات جنبش ملت کرد را فرموله نموده بود، در ارومیه پخش گردید. سمکو برای اتحاد ملت کرد سال ۱۹۲۳ به سلیمانیه رفت و با شیخ محمود دیدار نمود و هر دو تلاش نمودند که جنبش کردستان در هر دو کشور را سازماندهی و اهدافشان را همسو کنند.

در سال ۱۲۹۹ (اوایل سال ۱۹۲۱ میلادی) رضاخان بعد از کودتایی که با همکاری بریتانیا انجام شد به قدرت رسید و سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۳) در تهران خود را شاه و بنیانگذار سلسله‌ی پهلوی در ایران معرفی کرد. قیام سمکو که تا سال ۱۳۰۹ نیز همچنان ادامه داشت، مانعی بر سر راه رضاخان بود که قصد تشکیل یک دولت نیرومند مرکزی در ایران را داشت. به همین علت، طی یک توطئه، در روز سی و یکم خردادماه سال ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) سمکو توسط یک سرهنگ ارتش ایران برای انجام مذاکرات به شهر اشویه دعوت شد و در آنجا به طرز ناجوانمردانه‌ای به قتل رسید.^۴

^۴ سمکو در مدت قیام خود دچار چند اشتباه بزرگ شد که یکی از آنان کشتن مارشمعون، رهبر آشوری‌های منطقه‌ی ارومیه در اسفندماه ۱۲۹۶ (فوریه‌ی ۱۹۱۸) بود که دشمنی آشوری‌ها را برانگیخت.

قیام دیگری در سال ۱۳۱۰ در جنوب کردستان ایران از سوی جعفر سلطان (اورامانات) برپا شد که دولت مرکزی را به وحشت انداخت و به همین سبب، رضاشاه لشکری را برای سرکوب این قیام اعزام نمود و با وحشیانه‌ترین شیوه آن را سرکوب نمود. محمدرشیدخان بانه در خلال سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۹ چندین عملیات نظامی در منطقه‌ی بانه علیه قشون دولتی ایران آغاز کرد. این عملیات‌ها همچون خیزش جعفر سلطان وجه عشیره‌یی داشت و بیشتر علیه گسترش نفوذ دولت مرکزی بود. محمدرشیدخان در سال ۱۳۰۹ بعد از شکست، به عراق پناهنده شد.

رژیم شاهنشاهی به مرور زمان توانست قدرتی نیرومند در تهران تشکیل داده و علاوه بر سرکوب خیزش‌های کردستان، با خیزش‌های دیگر ملل تحت ستم در لرستان، بلوچستان، خوزستان، ترکمن‌صحرا و آذربایجان مقابله نموده و آنها را از بین ببرد و ایران را به پایگاهی برای اجرای توطئه‌های امپریالیسم انگلیس در خاورمیانه مبدل نماید.

در دوران بیست ساله‌ی دیکتاتوری رضاشاه، ستم ملی در نهایت خود بود. شووینیسیم ایرانی به سیاست رسمی رژیم پهلوی تبدیل شده بود و ملل غیرفارس ایران تحت خشونت‌بارترین نوع ستم ملی قرار گرفتند. برای نابودی آثار ملی-تاریخی و فرهنگی این ملت‌ها، برنامه‌ای مدون و

بلندمدت طرح‌ریزی و اجراء می‌شد که هدف از آن، آسیمیلیاسیون ملل غیرفارس بود. دستکاری و تحریف تاریخ کهن و معاصر، تغییر اسامی شهرها و روستاها، ممنوعیت بسیاری از آداب و رسوم ملی و پوشش لباس، همه برای این منظور انجام می‌شدند که نشان داده شود در ایران تنها یک ملت وجود دارد و آن ملت فارس است. اشعار بابا طاهر عریان شاعر پرآوازه که به گویش قدیمی لری سروده شده است، توسط به اصطلاح عالمان ادب، مورد تحریف واقع شد و به فارسی نگارش گردید. رشید یاسمی به دستور وزارت فرهنگ، کتابی تحت عنوان "کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او" نوشت تا ثابت کند که کردها ملتی جدا از فارس نیستند. در همه‌ی مدارس و ادارات دولتی، جمله‌ی "فارسی صحبت کنید" نصب شده بود. اما عرق ملی در کردستان و در قلب آحاد ملت کرد آنچنان نیرومند بود که سیاست رضاشاه جهت آسیمیلیاسیون ملت کرد، نظیر سیاست مصطفی کمال در ترکیه، خنثی شد و به شکست انجامید.⁵

⁵ اگر درسی صریح از تاریخ کردها گرفته شود این است که آسیمیلیاسیون احتمال موفقیت ندارد.

در برابر آن همه ظلم و ستم، در برخی از مناطق کردستان ایران خیزش‌های عشیره‌ای به وقوع پیوست.

قیام محمودخان کانی‌سانان در سال ۱۳۰۵ شمسی در منطقه‌ی مریوان آغاز گردید. این قیام که ماهیتاً غیرسیاسی بود، به شدت سرکوب گردید و محمودخان به کشور عراق پناهنده شد. در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ایل منگور به رهبری ملا خلیل در اطراف مهاباد علیه استبداد دولت مرکزی به ویژه، ممنوعیت پوشش لباس کردی، قیام کردند. ملا خلیل و مبارزان مسلح وی چندین درگیری بزرگ را در برابر قشون ایران برپا نمودند، اما خیزش آنان در خردادماه ۱۳۰۸ سرکوب شد. در منطقه‌ی سوسنایتی سردشت نیز به رهبری آمرپاشا خیزش دیگری برپا گردید که آن هم در برابر لشکر ایران شکست خورد.

در سال ۱۳۰۹ در رابطه با قیام آرات که به رهبری احسان نوری پاشا در حال جریان بود، قیام عشایر جلالی به رهبری "بیرهو" و "فرزنده" برپا شد که تا سال ۱۳۱۰ ادامه یافت و بعد از شکست قیام آرات، با همکاری دو دولت ایران و ترکیه سرکوب گردید. بیرهو در زمان قیام آرات به شهادت رسید و مردم منطقه این شعر را سرودند:

برخیز ای بیرهو برخیز برخیز چرا آرات را ویرانه به جای گذاشتی

ظلم و ستم ژاندارم که در آن دوران "امنیه" خوانده می‌شد، مردم روستاهای کردستان را هراسان کرده بود. امنیه‌ها دزدکی در خانه‌های دهقانان کرد، فشنگ و کالای قاچاق پنهان می‌کردند و بعداً با تفتیش و کشف آنان، رشوه و جریمه از آنها طلب می‌کردند.

در زمان رضاشاه، امنیه در روستاهای کردستان حاکم مطلق بود. خود را صاحب جان و مال و ناموس مردم دانسته و قانون، آن چیزی بود که امنیه مشخص می‌کرد.

جوانان کردستان را به زور به سربازی می‌بردند. مردم کردستان به حق، نام خدمت سربازی را "اجباری" نامیده بودند و ترانه‌ای برای آن سروده بودند. ترانه‌ای مشهور که مقدمتاً دوران مشقت‌بار سربازی را به تصویر می‌کشید:

ماهی هفت قران، روزی چهار شاهی
چقدر برای قند و چقدر برای
چای خرج کنم.

و در ادامه، نفرت و بیزارای مردم را نسبت به رژیم پهلوی نشان می‌دهند:

پسر بزرگ کردم با قند شهری رضاشاه او را برد برای خدمت اجباری

الهی! رضاشاه تخت سرنگون گردد به اجبار کردها را برای جنگ
روانه می‌کنی

در بسیاری از مواقع، مردم عادی از این همه ظلم و ستم به ستوه
می‌آمدند، مأموری یا امنیه‌ای را می‌کشتند و فرار می‌کردند و یا اینکه
حاضر به سربازی نبودند، تمرد می‌کردند و به کوه‌ها پناه می‌بردند.

هزاران نفر در مناطق کردستان، به دیگر بخش‌های ایران تبعید شدند،
بسیاری روانه‌ی زندان مشهور "قصر قجر" شدند. توده‌های مردم کردستان
که از رژیم رضاشاه پهلوی بیزار بودند، این بیزاری را علناً و به شدت در
سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) نشان دادند و در مدت کوتاهی
هزاران سرباز و امنیه را خلع سلاح کرده و در بیشتر مناطق کردستان به
ویژه در روستاها، عملاً به قدرت دولت مرکزی پایان بخشیدند.

همزمان با آغاز جنگ جهانی دوم، رضاشاه به تدریج خود را به آلمان
نازی نزدیک کرد و وضعیتی به‌وجود آمد که ایران به جولانگاه و میدان
نفوذ جاسوسان و مأموران آلمان هیتلری مبدل گشت. پس از آن که آلمان
در تابستان سال ۱۹۴۱ میلادی به اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد، عملاً
جبهه‌ی بزرگی از ابرقدرت‌ها، از اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا و
انگلستان علیه آلمان و ایتالیا و ژاپن که دول محور بودند، تشکیل گردید.

بعد از نشست و گفتگو، این سه کشور (متفقین) بر آن شدند که هم نفوذ آلمان نازی را در ایران ریشه کن کنند و هم اینکه از طریق ایران، کمک و همکاری، به ویژه اسلحه و مهمات به اتحاد جماهیر شوروی ارسال کنند. به همین منظور، در روز سوم شهریورماه سال ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) ارتش سرخ از شمال و ارتش آمریکا و انگلیس از جنوب، خاک ایران را اشغال کردند. رژیم دیکتاتوری رضاشاه توانایی کوچکتترین مقابله‌ای را در برابر ورود ارتش متفقین نداشت و شکست خورد.

کنترل جنوب کشور در دست انگلیس و آمریکا و شمال کشور در دست اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. با سرنگونی دیکتاتوری رضاشاه، فضایی تقریباً باز در ایران بوجود آمد و احزاب و سازمان‌های سیاسی رشد و توسعه یافتند. بعد از بیست سال دیکتاتوری، ایران آزادی به خود دید. در حالی که بخش جنوبی کردستان ایران از سوی نیروهای آمریکا و انگلیس تصرف شده بود، در بخش شمالی تا شهر ارومیه ارتش سرخ مستقر گردیده بود. منطقه‌ی مهاباد از وضع بوجود آمده، دور بود، یعنی نه کشورهای غربی قشونی در منطقه داشتند و نه ارتش سرخ. بدین ترتیب، وضعیت ویژه‌ای در منطقه‌ی مهاباد ایجاد شده بود. از طرف دیگر، مهاباد و پیرامون آن، سابقه‌ای طولانی در مبارزات ملی کرد داشتند. به همین دلیل،

نخستین سازمان نیرومند سیاسی کرد به نام جمعیت احیای کرد (کومله‌ی ژ.کاف) در منطقه‌ی مهاباد تشکیل شد. مؤسسین کومله یازده تن بودند که در روز ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۱ (۱۶ اوت ۱۹۴۲) در مهاباد تشکیل جلسه داده و کومله‌ی ژ.کاف را بنیان نهادند که آرمان آن، رهایی ملت کرد بود.^۶ کومله، سازمانی مخفی بود که به نظر می‌رسد از همان ابتدا، کردهای عراق در تأسیس آن شرکت داشتند و نماینده‌ی آنها "میرحاج احمد" که از افسران ارتش عراق بود، از سوی "حزب هیوا" در نخستین جلسه‌ی کومله‌ی ژ.کاف حضور داشت. حزب هیوا در سال ۱۹۳۹ توسط چند روشنفکر کرد اهل شهر سلیمانیه به رهبری "رفیق حلمی" و "محمود جودت" بنیان نهاده شده بود. تأسیس کومله در تاریخ مبارزاتی ملت کرد در کردستان ایران، پدیده‌ای جدید بود. زیرا نخستین سازمان سیاسی‌ای بود که از سوی مردم عادی تشکیل می‌شد. مؤسسین کومله از طبقات متوسط جامعه‌ی مهاباد بودند که می‌توان آنان را خرده بورژوا نامید. آنان

^۶ مؤسسین کومله‌ی ژ.کاف این یازده نفر بودند: حسین فروهر، عبدالرحمن ذبیحی، عبدالرحمن امامی، عبدالقادر مدرسی، نجم‌الدین توحیدی، محمد نانوازاده، علی محمودی، محمد اصحابی، عبدالرحمن کیانی، صدیق حیدری و قاسم قادری.

با تأسیس کومله، سنتی قدیمی را شکستند و این بار رهبری جنبش را به شیخ، آغا و فتودال واگذار نکردند.

اما هر کسی که به عضویت کومله در می‌آمد، بایستی سوگند یاد می‌کرد که به ملت کرد خیانت نکند، برای رهایی ملت کرد مبارزه کند و اسرار کومله را فاش نکند، همه‌ی کردها چه زن و چه مرد را همچون برادر و خواهر خود بداند و بدون دستور کومله، وارد هیچ حزب و سازمان دیگری نگردد. فعالیت کومله‌ی ژ.کاف، ترکیب اعضاء و برنامه‌ی این سازمان (البته برنامه‌ی منسجمی نداشت، اما اهدافی را برای خود تعیین کرده بود) و نیز نوع سازمان‌دهی، همه حاکی از آن است که کومله از سویی سازمانی ناسیونالیست بود، یعنی صرفاً برای "کوردایتی" می‌کوشید، از سوی دیگر، سازمانی سکتاریستی و بسته بود. به همین دلیل، نمی‌توانست آحاد مردم را جذب نماید. به همین خاطر، همچون سازمانی مخفی در چارچوبی محدود و محفلی باقی ماند.

در اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۲ (آوریل ۱۹۴۳) گردهمایی گسترده‌ای از اعضاء تشکیل شد، که به مثابه‌ی کنگره‌ی کومله‌ی ژ.کاف بود. در این کنگره که در "باغ خداپرست" تشکیل و حدود یکصد تن نیز در آن شرکت کرده بودند، قرار بر این شد که کومله دیدگاه‌های خود را در نشریه‌ای منعکس

نماید. در همین راستا، مجله‌ی نیشتمان منتشر گردید. با توجه به نوشته‌های مجله‌ی نیشتمان، برخی از نوشته‌ها بیانگر آن است که افرادی که در آغاز، کومله‌ی ژ.کاف را تشکیل داده و رهبری آن را برعهده داشتند به خوبی از وضعیت بین‌المللی، سیاست دولت‌ها و مبارزات ملل برای رهایی مطلع نبودند.

در مجله‌ی نیشتمان، دولت بریتانیا "دوست ملت کرد" قلمداد شده و حتی به عنوان پرچمدار آزادی تمامی ملل و نیز ملت کرد معرفی شده بود. بدیهی است، رهبری سیاسی‌ای که خواستار رهایی ملت کرد است، و می‌خواهد این خواست را به کمک بریتانیای کبیر تحقق بخشد که خود بزرگترین دولت استعمارگر است، دست کم به نوعی دچار سردرگمی شده است. علاوه بر این، همگان می‌دانند و تاریخ نیز آن را اثبات نموده که مسئول بسیاری از ستم‌ها و رنج‌هایی که ملت کرد با آن روبرو گردیده، به ویژه از ابتدای قرن بیستم تا جنگ جهانی اول و تا زمان تأسیس کومله، دولت بریتانیا بوده است.

حتی در بسیاری از نشست‌های بین‌المللی، حق ملت کرد مورد پذیرش قرار گرفت و معاهده‌ی سور استقلال کردستان را به رسمیت شناخت، اما اگر ملت کرد نتوانست حق خود را بگیرد، بریتانیای کبیر مقصر است.

این که بریتانیا در آن موقع به همراه اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا در جبهه‌ی ضد فاشیسم بود، به هیچ عنوان نمی‌تواند توجیهی برای این باشد که حزب سیاسی مردم مظلوم کرد که برای رهایی ملی و میهنی تشکیل گردیده، مستقیماً از کشوری طلب آزادی نماید که ستم‌دگی و مظلومیت را نصیب وی کرده است. با این وجود، کومله‌ی ژ.کاف توانست بیداری ملی را در میان مردم کردستان ایران اشاعه دهد. کومله توانست در منطقه‌ی مهاباد و برخی مناطق دیگر ریشه دوانیده و در حقیقت، به عنوان نخستین سازمان نیرومند سیاسی مردم کرد در کردستان ایران، به سرآغاز و پایه‌ای جهت تأسیس حزب دمکرات کردستان مبدل گردد.

در دورانی که کومله‌ی ژ.کاف تشکیل شده و فعالیت سیاسی خود را آغاز نموده بود، سراسر جهان درگیر جنگ بزرگی علیه فاشیسم بود. در اروپا، آسیا و آفریقا جنگ ادامه داشت. هرچند در این دوران چنین به نظر می‌رسید که آلمان هیتلری، ایتالیای موسولینی و ژاپن هیروهیتو در جنگ پیروز خواهند شد، اما نه تنها متفقین نیروی نظامی بیشتری علیه متحدین سازمان دادند، بلکه مبارزه‌ی ملل تحت ستم نازیسم در اروپا، ژاپن در آسیا و ایتالیا در آفریقا روز به روز در حال گسترش بود. سرنگونی رژیم

دیکتاتوری رضاخان از سویی و گسترش مبارزه‌ی ضد فاشیستی ملل جهان از سویی دیگر، فضای باز مبارزاتی را برای ملت کرد در کردستان ایران فراهم نموده بود.

ولی کومله‌ی ژ.کاف از سویی سازمانی ناسیونالیست و از دیگر سو، سازمانی بسته و مخفی بود که اقشار مختلف مردم کردستان را مورد خطاب قرار نمی‌داد و پاسخگوی وضعیت موجود آمده در کردستان ایران نبود. گسترش بی‌نظیر جنبش در کردستان ایران که ارتباطی ارگانیک با کل جنبش سراسری ایران داشت و به‌صورت مخفی توسعه یافته بود، نیازمند سازمانی منسجم، دمکرات و باز برای توده‌های مردم به همراه برنامه‌ای روشن و مشخص بود. به همین سبب، در فاصله‌ی زمانی سال ۱۳۲۲، که کومله اقدام به ترویج افکار و باورهای خود از طریق مجله‌ی نیشتمان نمود، تا سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) به تدریج آشکار گردید که کومله‌ی ژ.کاف دیگر آن سازمانی نیست که بتواند جنبش وسیع توده‌های مردم کردستان ایران را رهبری نماید. حتی ترکیب افرادی که در جلسه‌ی اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۲ رهبری کومله را برگزیده بودند و یا برای رهبری کومله انتخاب شده بودند، به نحوی بود که اجازه نمی‌داد که دارای دیدگاه وسیعی باشند که مبارزه‌ی ملت کرد در کردستان ایران را با جنبش

سراسری ملل ایران همسو کنند و همزمان با ارزیابی شرایط واقعی کشور برنامه و شعاری برای سازمان خود تعیین کنند.

تمامی موارد اشاره شده از سویی و استقرار آزادی‌های دموکراتیک در ایران و پیشرفت جنبش دموکراتیک در سراسر ایران از سویی دیگر و نیز شکست آلمان هیتلری و پیروزی مبارزه‌ی ملت‌ها علیه فاشیسم، زمینه را برای تشکیل نخستین حزب پیشرو و پاسخگوی شرایط جدید در تاریخ ملت کرد برای تحقق آرمان‌های تاریخی‌اش، فراهم آورد. چنین حزبی هم ضرورتی تاریخی بود و هم زمینه‌ی تأسیس آن فراهم شده بود.

۳— تأسیس حزب دمکرات کردستان

حزب دمکرات کردستان در بیست و پنجم مردادماه سال ۱۳۲۴ (۱۶ اوت ۱۹۴۵) در شهر مهاباد تأسیس شد و برنامه‌ی خود را منتشر کرد. تأسیس حزب دمکرات کردستان نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات ملت کرد و سرآغازی برای تشکیل یک سازمان و حزب سیاسی مترقی و مدرن بود. زیرا قبل از حزب دمکرات در تمام تاریخ ملت کرد حزبی آنچنان مترقی و دارای برنامه‌ای مدون تشکیل نشده بود. به همین دلیل، حزب دمکرات از همان آغاز، حمایت تمامی اقشار جامعه‌ی کردستان را

به سوی خود جلب کرد. در آن مقطع، حزب دمکرات سه رسالت اساسی را در پیش داشت:

نخست: سازماندهی توده‌های مردم کردستان و جذب آنان به سمت خود و به ویژه، تحت یک برنامه‌ی سیاسی منسجم و واضح.

دوم: پیوند زدن مبارزه‌ی ملت کرد در کردستان ایران با مبارزه‌ی سراسری ملیت‌های ایران برای دمکراسی و ضدیت با فاشیسم. وقتی که حزب دمکرات کردستان تشکیل شد، در بخش‌های دیگر ایران مدت‌ها بود که ده‌ها حزب سیاسی تشکیل شده و رشد کرده بودند. مبارزه‌ای که کومله‌ی ژ.کاف رهبری می‌کرد، تا آن موقع نتوانسته بود و یا میسر نشده بود که با مبارزه‌ی سراسری ملیت‌های ایران پیوند داده شود. در واقع، چارچوب تفکر کومله‌ی ژ.کاف این اجازه را نمی‌داد که روابط دوستانه و همکاری با دیگر سازمان‌های غیر کرد و سازمان‌های مترقی ایران برقرار گردد.

سوم: جلب حمایت نیروهای آزادیخواه و ضد فاشیسم جهان از حقوق مشروع ملت کرد در کردستان ایران و مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملت کرد بود. این وظیفه از آن جهت حائز اهمیت بود که در آن موقع ملت‌های جهان، به ویژه در اروپا مبارزه‌ی مسلحانه علیه فاشیسم را برپا کرده بودند.

شرکت مردم کردستان به رهبری حزب دمکرات کردستان در مبارزه‌ی ضد فاشیستی از سویی، جنبش مردم کردستان را برای اولین بار در جبهه‌ی جنبش آزادیخواهی جهان قرار می‌داد و از دیگر سو، این امکان را به وجود آورد که حمایت نیروهای آزادیخواه جهان را به سوی مبارزه‌ی مشروع ملت کرد جلب نماید. به ویژه، حضور لشکر اتحاد جماهیر شوروی در ایران، حضور قاطعانه‌ی اتحاد جماهیر شوروی در مبارزه‌ی علیه فاشیسم و همچنین دوستی اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان با ملت کرد و حمایتی که از حزب دمکرات کردستان و جنبش رهایی‌بخش ملت کرد به عمل آورد، همه‌ی اینها، برای نخستین بار در تاریخ راه را برای اینکه مبارزه‌ی ملت کرد با مبارزات تمامی آزادیخواهان جهان علیه فاشیسم و امپریالیسم عجین و متحد گردد، مهیا نمود. حزب دمکرات کردستان برای این که قادر به اجرای آن سه رسالت مهم باشد، قبل از هر چیز لازم بود دارای برنامه‌ی منسجم و مشخص سیاسی باشد. این برنامه هم در ۸ ماده به صورت ذیل انتشار یافت:^۷

^۷ برنامه به کردی موجود نبود و از متن فارسی ترجمه کردم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

"بیانیهی حزب دمکرات کردستان"

هم‌میهنان — برادران!

آتش جنگ جهانی که به دست دشمنان آزادی و با زیرپا گذاشتن دمکراسی برافروخته شده بود، به‌وسیله‌ی بازوان پرتوان سربازان آزادی، هم‌پیمانان بزرگ ما، خاموش شد. جهان دمکراتیک پیروز شد و دنیای فاشیستی که تلاش نمود تا مردم و ملت‌های جهان را تحت سلطه و اسارت چند نفر مستبد درآورد، به صورت قطعی شکست خورد و متلاشی گردید و همچنان که انتظار می‌رفت، مسیر آزادی برای مردم و ملت‌های جهان هموار گشت. امروز ملت‌های جهان از بزرگ و کوچک، می‌خواهند از مسیری که به‌سوی آزادی هموار گشته، استفاده کنند و از تعهداتی که در منشور تاریخی آتلانتیک داده شده، برخوردار شوند و اداره‌ی امور خویش را به دست گیرند و سرنوشت خود را به میل و اراده‌ی خویش تعیین نمایند.

ما کردها که در ایران زندگی می‌کنیم، سال‌ها و بلکه یک‌صد سال می‌باشد که در راستای حقوق و قدرت ملی و محلی مبارزه نموده‌ایم و

قربانی داده‌ایم. متأسفانه مقامات خودکامه‌ی ایران به هیچ‌عنوان حاضر به پذیرش حرف حساب ما نبوده‌اند و حتی مانع از استفاده‌ی ما از حقی شدند که قانون اساسی برای ایالات و ولایات ایران در نظر گرفته بود و همواره گلوله، بمب و توپ و زندان و تبعید و اسارت پاسخ خواست‌های ما بوده است. به ویژه، در مدت زمامداری ۲۰ ساله‌ی رضاخان که حتی در پوشش لباس نیز آزاد نبودیم، با زور سرنیزه و به وسیله‌ی افسران دزد و خائن و غارتگر، همه‌ی دارایی و زندگی ما را از بین بردند و چشم طمع به ناموس و شرف ما دوخته بودند و برای نابودی و ریشه‌کنی نسل ما از هیچ‌رذالت و سبعتی فروگذار نکردند. ما نیز انسان هستیم، ما نیز تاریخ، زبان و گذشته‌ای داریم که نزد ما گرامی هستند. چرا باید حقوق ما زیر پا گذاشته شود؟ چرا نمی‌توانیم در خانه‌ی خود آزاد و مختار باشیم؟ چرا اجازه داده نمی‌شود که فرزندانمان را با زبان کردی آموزش دهیم؟ چرا نمی‌گذارند کردستان ولایتی خودمختار باشد که از طرف انجمن ولایتی اداره شود که قانون اساسی آن را تعیین کرده است؟

هم‌میهنان گرامی، باید بدانید که حق داده نمی‌شود، بلکه حق گرفتنی است، ما باید برای گرفتن حقوق و قدرت ملی و محلی خودمان مبارزه کنیم. این مبارزه، مستلزم اتحاد و یکرنگی است، سازمان و پیشاهنگ

لازم دارد. برای این هدف مقدس است که حزب دمکرات کردستان تأسیس و شروع به فعالیت نموده است. شما هم‌میهنان عزیز، چشم و گوش خودتان را باز کنید و به حزب ملی خودتان بپیوندید و در راستای تحقق حق مشروع ملی خود فداکاری کنید. حزب دمکرات کردستان رهبر و راهنمای شماست. تنها در سایه‌ی پرچم این حزب است که ملت کرد از خطر نابودی رهایی می‌یابد و موجودیت و ناموس و شرف ملی خود را محافظت می‌کند و می‌تواند در داخل مرزهای دولت ایران، خودمختاری ملی را کسب نماید.

هم‌میهنان! ما به غیر از حق مشروع و انسانی خود، چیز دیگری نمی‌خواهیم. شعارهای ما در مفاد زیر خلاصه شده. لذا بایستی مطالعه و خوانده شده و به یکایک آحاد ملت کرد تفهیم شود:

۱- ملت کرد در داخل ایران و برای اداره‌ی امور محلی خود، مستقل و آزاد باشد و در درون مرزهای دولت ایران، خودمختار باشد.

۲- از حق تحصیل به زبان مادری برخوردار باشد و تمام امور اداری به زبان کردی انجام شود.

۳- بر مبنای قانون اساسی، انجمن ولایتی کردستان سریعاً انتخاب شود و تمامی امور اجتماعی و دولتی را مورد رسیدگی و نظارت قرار دهد.

- ۴- مقامات دولتی باید بدون تعلل، از مردم بومی منطقه باشند.
- ۵- باید بر اساس قانون اساسی، میان روستاییان و مالکان زمین، توافقی صورت پذیرد که آینده‌ی هر دو طرف را تأمین نماید.
- ۶- حزب دمکرات کردستان در مبارزه‌ی خود تلاش دارد که به ویژه با ملت آذربایجان و اقلیت‌های دیگری که در آذربایجان زندگی می‌کنند، اعم از آشوری‌ها، آرامنه و... اتحاد و برادری کامل تشکیل دهد.
- ۷- حزب دمکرات کردستان با هدف پیشرفت کشاورزی، تجارت، توسعه‌ی فرهنگی، بهداشت و سلامت و نیز بهبود رفاه اقتصادی و معنوی ملت کرد، اقدام به بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن کردستان نموده و در این راه تلاش می‌کند.
- ۸- ما می‌خواهیم که تمامی ملیت‌های ایران از فرصت مبارزه‌ی آزادانه جهت سعادت و پیشرفت میهن خود بهره‌مند و سهیم گردند.
- این برنامه اگرچه مختصر و حقیقتاً تنها در ۸ ماده فرموله گردیده، لیکن تمامی مطالبات اساسی مردم کردستان را در بر گرفته است. ماده‌ی نخست، خودمختاری در چهارچوب دولت ایران را مطالبه می‌کند. این مطالبه‌ای است که حزب دمکرات کردستان ایران هم‌اکنون نیز برای آن مبارزه می‌کند. زیرا از ابتدا حزب دمکرات بر این عقیده بوده که حق

تعیین سرنوشت در کردستان ایران به صورت خودمختاری قابل اجرا می‌باشد. پس ماهیت مطالبات، حق تعیین سرنوشت است، اما شکل و صورت آن خودمختاری است. در ماده‌ی هشتم برنامه، حزب دمکرات در راستای پیشرفت کشور، خواهان دمکراسی برای سراسر ایران است. و مؤید این حقیقت می‌باشد که حزب دمکرات کردستان از همان آغاز، خواست خودمختاری برای کردستان را از دمکراسی برای ایران مجزا ندانسته است.

در ماده‌ی دوم، برنامه خواهان به رسمیت شناختن زبان کردی می‌باشد، در ماده‌ی سوم و چهارم مناسبات میان دولت مرکزی و منطقه‌ی خودمختار معین شده و بدین ترتیب، دو مسأله‌ی اساسی مرتبط با خواست خودمختاری مشخص گردیده است:

نخست اینکه، زبان نماد مهم و اساسی فرهنگ هر ملتی است و با به رسمیت شناختن زبان کردی، راه برای رسیدن ملت کرد به حقوق حقه‌ی خود باز می‌شود تا هم کودکان کرد به زبان مادری آموزش ببینند و هم شرایط مطلوبی برای توسعه‌ی فرهنگ ملی فراهم شود. دوم، تعیین روابط میان کردستان خودمختار و دولت مرکزی و به ویژه، تعیین صلاحیت‌ها، جهت اداره‌ی خودمختاری بسیار حائز اهمیت است. در اینجا حزب

دمکرات بسیار آگاهانه از اصل انجمن ایالتی و ولایتی قانون اساسی ایران استفاده نموده، اما از آن موقع، یعنی در زمان مشروطیت تاکنون این قانون نه در کردستان و نه در هیچ جای دیگری در ایران اجرا نگردید. اینکه گفته شده در کردستان همه‌ی مقامات دولتی باید کرد باشند، مطالبه‌ی برحق است. البته گفته نشده که همه‌ی آنهایی که در کردستان کار می‌کنند و کارمند و حقوق‌بگیرند، کرد باشند، اما آنهایی که مصدر امور و کار به دست هستند، باید کرد باشند. زیرا ملت کرد به طور اعم و ملت کرد در کردستان ایران به طور اخص، با بهره‌گیری از تجربیات گذشته‌ی تاریخی، دریافته که دولت مرکزی مانع از آن است که کردها در کشور خود، مصدر امور باشند و همواره مسئولان و مقامات عالی‌رتبه از مرکز تعیین و اعزام می‌شوند و بدین‌گونه دولت مرکزی، قدرت خود را بر کردستان تحمیل می‌کند. اینکه مقامات باید کرد باشند، در حقیقت شیوه‌ای از حق تعیین سرنوشت ملت کرد به دست خود اوست تا مردم کردستان احساس کنند که در میهن خود بیگانه نیستند و حاکمیت خود را در اختیار دارند.

در ماده‌ی ششم این برنامه، اینترناسیونالیسم حزب دمکرات کردستان دیده می‌شود، حزب دمکرات خواهان حق مشروع خود است، اما این

خواسته به معنای زیرپا گذاشتن حقوق ملی مشروع ملل دیگر همانند آذربایجانی‌ها، آشوری‌ها، ارمنی‌ها و دیگران نیست، بلکه حزب دمکرات همزمان با خودمختاری برای کردستان، می‌خواهد ملت کرد نیز با تمامی این ملت‌ها به صورت برادرانه و دوستانه زندگی کند. این یکی از آن نکات مهمی است که حزب دمکرات را از کومله‌ی ژ.کاف متمایز می‌کند، زیرا حزب دمکرات از ابتدای تأسیس آن، بر اساس اینترناسیونالیسم بنا شده است. به دست‌گرفتن خودمختاری بدون ریشه‌کنی فقر و درماندگی و بدون توسعه‌ی اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی و بهبود زندگی مردم، به خواسته‌ای بی‌محتوا مبدل خواهد شد. به همین سبب در ماده‌ی هفتم، حزب دمکرات در صدد استفاده از تمامی امکانات و منابع زیرزمینی است تا اقتصاد، فرهنگ و بهداشت در کردستان را به پیش ببرد. البته در آن زمان، حزب دمکرات از صنایع سخنی به میان نمی‌آورد و تنها بحث از کشاورزی و تجارت بود، زیرا در آن زمان، صنعت در کردستان وجود نداشته است.

بعد از گذشت ۳۸ سال از تأسیس حزب دمکرات کردستان ایران، نگاهی به برنامه‌ی کنونی آن که در کنگره‌ی ششم در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۲ به تصویب رسید، به خوبی نشان می‌دهد که مطالبات اساسی کنونی در آن

هشت ماده گنجانیده شده و ایستادگی بر سر خط‌مشی سیاسی، یکی از علل پیروزی و محبوبیت حزب دمکرات کردستان ایران در میان توده‌های مردم است. زیرا از زمان تأسیس حزب که مبارزه همچنان ادامه دارد، شعارهای اصلی و اهداف کلی، همان شعارها و اهدافی هستند که ۴۰ سال قبل در برنامه‌ی اولیه‌ی حزب دمکرات گنجانیده شده بودند. این برنامه، با توجه به وضعیت عقب‌مانده‌ی آن دوران کردستان ایران، برنامه‌ای انقلابی و ترقی‌خواهانه است، برنامه‌ای که در تاریخ مردم کرد برای نخستین بار مشاهده شده و همانندی نداشته است. اما باز هم با در نظر گرفتن وضعیت و شرایط عقب‌مانده‌ی آن زمان، نباید از این برنامه توقع داشت که همه‌ی بندهای آن از لحاظ تئوریک و علمی فرموله شده باشند و پاسخگوی همه‌ی خواست‌های ملت کرد و اقشار و طبقات دمکرات کردستان باشد.

در آن زمان «بیشتر زمین‌ها در دست مالکان بزرگ بود و در حقیقت ظلم و ستم در روستاهای کردستان به اوج خود رسیده بود. با این وجود، در ماده‌ی پنجم برنامه، اشاره‌ای به تقسیم اراضی یا حق بیشتر دهقانان نمی‌شود و تنها به ذکر این نکته بسنده شده که قانونی کلی میان دهقانان و مالکان تعیین گردد.

البته در شرایط کنونی، این شعاری ارتجاعی است، اما در شرایط آن دوران که مالکان بدون در نظر گرفتن هیچ قانونی، دهقانان را استثمار می‌کردند و اگر قانون و آداب و رسومی نیز وجود داشت، با توسل به زور آن را زیر پا می‌گذاشتند، تلاش حکومت خودمختار کردستان جهت تدوین قانونی کلی گامی روبه جلو بود. اما باید این نکته را نیز ذکر کرد که ماده‌ی پنجم برنامه، خواستی انقلابی نیست، مطالبه‌ای رادیکال هم نیست، خواستی رفورمیستی است، هدف آن تغییر زیربنایی جامعه کردستان نیست، بلکه اصلاح آن مجموعه و حفظ و حمایت از نظم و نظام قدیم است. بدون شک، ترکیب رهبری حزب دمکرات و کادرهایش که بر مبنای پایه‌های تشکیلاتی کومله‌ی ژ. کاف بنا شده بود، مانع از آن می‌شد که خواستی انقلابی و رادیکال به سود زحمتکشانش در برنامه گنجانیده شود. طبق آمارهای موجود، بیش از نیمی از اعضای رهبری حزب یا کمیته‌ی مرکزی، صاحب ملک بودند. مالکان بزرگی نیز وجود داشتند، مابقی حقوق‌بگیر و روشنفکر بودند. یعنی از قشر خُرده بورژوازی شهری تشکیل شده بودند. انتظار این که زمین‌داران برنامه‌ای انقلابی به نفع دهقانان تنظیم کنند، بیهوده است. از خواست تقسیم اراضی سخنی

نمی‌گوییم، زیرا چنین مطالبه‌ای در شرایط آن موقع کردستان، به دور از واقع‌بینی بود.

ترکیب طبقاتی آن زمان جامعه‌ی کردستان در حزب دمکرات و تمامی امور مربوطه و حتی تدوین برنامه نیز قابل مشاهده است. هر چند این حقیقت را باید گفت که وضعیت کلی ایران در زمانی که نیروهای ارتجاعی در حال عقب‌نشینی و نیروهای دمکراتیک در حال پیشرفت بودند و ارتباطی دوستانه با کشور سوسیالیستی شوروی شکل گرفته بود، بدون شک تأثیراتی بر جنبش ملت کرد در کردستان ایران گذاشته بود. همه‌ی اینها حزب دمکرات را تشویق و ترغیب می‌کرد که چند گام جلوتر از آنچه که ترکیب و ساختارش اجازه می‌داد، بردارد.

برنامه‌ی هشت ماده‌ای حزب دمکرات اگر با برنامه‌ی کنونی حزب مقایسه گردد، دارای نواقصی هم بود. اشکالات و کم و کاستی‌های موجود در وضعیت کنونی کردستان با چهل سال قبل متفاوت است. منطقی نیست از برنامه‌ی چهل سال قبل انتظار داشته باشیم که همه‌ی مطالباتی را که در برنامه‌ی کنونی حزب گنجانده شده، در بر گیرد، اما نواقصی همچون شیوه‌ی نگارش برنامه در آن موقع نیز هست که در همان زمان نیز می‌توانست بهتر نوشته شود. برنامه واقعاً کلی نوشته شده بود و

بسیاری از مسائل تجزیه و تحلیل نشده بود. در مورد بسیاری از مسائل، برنامه به صورت روشن نظرات خود را بیان نکرده بود، به‌عنوان مثال، نیروی امنیتی، ژاندارم، پلیس، نیروی پیشمرگ و ارتش ملی. البته بجز این موارد، ایرادات دیگری در برنامه نیز هست.

برنامه خواهان خودمختاری است. در آن زمان شهر مهاباد بخشی از استان آذربایجان غربی بود. واژه‌ی کردستان این مفهوم را تداعی می‌کرد که خودمختاری برای منطقه‌ی مهاباد درخواست نمی‌شود، بلکه برای کل کردستان مطالبه می‌شود. اما مرز این کردستان ذکر نگردید. مسأله‌ای که اهمیت آن برای حزب دمکرات در مدت این چهل سال آشکار شده است. زیرا در آن زمان و بعد از تشکیل جمهوری کردستان در مهاباد، به علت اینکه مرزها تعیین نشده بود، حتی جمهوری کردستان گاه گاهی با حکومت ملی آذربایجان دچار اختلاف می‌گردید.

علیرغم این موارد، برنامه‌ی آن زمان حزب دمکرات برنامه‌ای پرمحتوا و ترقیخواهانه بود و اکنون هم تحقق مطالبات اصلی آن برنامه، هدف حزب است. اگر حزبی سیاسی برنامه‌ی چهل سال قبل خود را در اساس درست تلقی نماید و برای عملی نمودن آن، مبارزه کند، خود مهمترین سند صحت و درستی و متریقی بودن نخستین برنامه‌اش می‌باشد. در اینجا

ضروریست به حقیقتی دیگر اشاره نماییم. پیداست که نگارش این برنامه بر عهده‌ی قاضی محمد بوده است. قاضی محمد در اواخر مبارزات کومله‌ی ژ. کاف به عضویت کومله درآمد و به‌زودی شخصیت ممتاز و برجسته‌ی وی در سازمان نمایان گردید. اگرچه دیرتر از بسیاری شخصیت‌های دیگر وارد کومله شد، ولی عملاً رهبر کومله‌ی ژ. ک شد. زمانی هم که حزب دمکرات کردستان تأسیس گردید، مشخص شد که قاضی محمد بیش از هر کس دیگری این ضرورت را درک نموده که کومله‌ی ژ. کاف با ترکیب کنونی خود با اهداف، شیوه‌ی تشکیلات و سازماندهی فعلی خود قادر نخواهد بود پاسخگوی مبارزه‌ی ملت کرد در کردستان باشد. پس قاضی محمد بیش از دیگران در تأسیس حزب دمکرات کردستان نقش داشته است. بیش از دیگران در تدوین برنامه‌ی حزب مؤثر بوده و به همین سبب و به حق، قاضی محمد بنیانگذار حزب دمکرات محسوب شده و می‌توان اذعان نمود که در میان رهبران آن موقع حزب دمکرات، شخصیتی بی‌نظیر بود و سطح آگاهی و صلاحیت وی از دیگران بیشتر و برجسته‌تر بود. اگر چند روشنفکر دیگر را نادیده بگیریم، قاضی محمد یگانه و تنها بود. ما اکنون به‌خوبی درک می‌کنیم که قاضی

محمد چه مسئولیت خطیر و چه زحمت و مبارزه‌ی بی‌وقفه‌ای را به دوش می‌کشید.

۴— نتیجه‌ی ۱۶۰ روز مبارزه

حزب دمکرات کردستان بعد از تأسیس و ترویج برنامه‌های خود، آزمون بزرگی را پیش‌رو داشت و لازم هم نبود که فردی آگاه و کاردان در سیاست باشد تا متوجه گردد که در چند ماه آینده اتفاق مهمی در سراسر ایران به وقوع خواهد پیوست و این تحولات بدون شک از آذربایجان و کردستان آغاز می‌شود. بنابراین وقت تنگ بود و حزب دمکرات کردستان بایستی همه‌ی توان و فعالیت خود را به کار می‌گرفت. برای آمادگی و مواجهه با این رویدادهای مهم که کشور در انتظار آنها بود، حزب دمکرات کردستان اقدام به انتشار دیدگاه‌ها و برنامه‌ی خود کرد. از همان آغاز، این برنامه که حقیقتاً آرزوهای عمده‌ی ملت کرد را در بر می‌گرفت، در مدت زمان کوتاهی اکثر ساکنان کردستان و به ویژه آن بخش از کردستان را که بعدها جمهوری کردستان در آن مستقر شد، به سوی خود جذب نمود.

به‌درستی که حزب دمکرات در مدت کوتاهی توانست بیداری ملی و عقاید دمکراتیک را در کردستان ترویج کند.

ستم دوران رضاخان تمام نشانه‌های موجودیت ملت کرد در کردستان ایران را سرکوب کرد، اما این سیاست خود دلیلی شد که اندیشه‌ی ملی‌گرایی توده‌های مردم کردستان تقویت شود. آگاهی ملی توده‌های مردم و تقویت اندیشه‌ی ملی‌گرایی یکی از کارهایی بود که حزب دمکرات در مدت کوتاهی موفق به انجام آن شد. اگر تقویت افکار ملی‌گرایانه در میان توده‌های مردم دشوار به‌نظر نمی‌رسید، تبلیغ اصول دمکراسی یا به تعبیر آن زمان، آزادیخواهی در کردستان کار آسانی نبود. ترکیب جامعه‌ی کردستان به نحوی بود که در بیرون از شهرهای کردستان، رؤسای عشایر، آغاها، مالکان و شیوخ تمام قدرت را در دست داشتند و آنان هیچ تمایلی جهت تبلیغ و گسترش عقاید دمکراتیک در کردستان نداشتند. اگر آنان تا حدی هم احساسات ملی‌گرایانه داشتند، به این دلیل بود که بسیاری از آنان در زمان رضاشاه دچار ستم ملی شده بودند، نشر و تبلیغ اصول دمکراتیک که امتیازهای آنها را با خطر مواجه می‌کرد، به نفعشان نبود. به همین خاطر نیز با این اصول به مقابله می‌پرداختند.

در آن زمان تشکیل سازمان در کردستان ایران به ویژه بصورت جدید و مدرن، پدیده‌ی تازه‌ای بود که مردم به آن خو نگرفته بودند. ملت کرد در طول تاریخ خود اساساً میل و رغبتی به سازماندهی نداشت، زیرا این سازماندهی و نظم، بیشتر از سوی دولت‌های مرکزی اعمال شده و همواره ملت کرد در برابر آن مقاومت و حتی علیه آن مبارزه کرده و زیر بار نرفته بود. نظم و سازماندهی برای مردم کردستان در تاریخ، معنا و مفهوم اعزام سرباز و باج و خراج را داشته و ملت کرد همواره این دو پدیده‌ی مربوط به دولت مرکزی را رد نموده بود. به همین دلیل حتی، هم اکنون نیز به آسانی زیر بار اصول سازمانی مدرن نمی‌رود. می‌توان گفت که رهبری توانسته بود برنامه‌ای منسجم ارائه داده و سیاستی صحیح و درست در پیش بگیرد و مردم نیز از این رهبری نیز حمایت می‌کردند، اما حلقه‌ی میانی متشکل از کادرهای حزب که بایستی برنامه را به میان توده‌های مردم ببرند، در حقیقت هنوز تشکیل نشده بود. حزب دمکرات یا کاملاً از کادر تربیت شده و آگاه و با تجربه‌ی سیاسی بی‌نصیب بود و یا تعداد این نوع کادرها بسیار اندک بودند. وضع کادر نظامی به مراتب بهتر بود. زیرا کردها اصولاً برای امور نظامی و مبارزه‌ی مسلحانه از آمادگی بهتر و بیشتری برخوردار هستند و در این زمینه، تجربه‌ی تاریخی دارند. اما نه به

اندازه‌ی کافی کادر سیاسی و به ویژه تشکیلاتی داشت، نه امکان و فرصت آموزش برای آنان فراهم شده بود و نه اعضای حزب آمادگی آنچنانی از خود بروز می‌دادند که شایسته‌ی کادر تشکیلاتی باشند. شاید در آن موقع عده‌ی خیلی از رهبران حزب دمکرات به سازمان‌دهی و ارگانیزاسیون اعتقاد داشتند، البته منظور ما، سازمان به مفهوم کنونی آن می‌باشد.

حتی سال‌ها بعد از سقوط جمهوری کردستان، بسیاری از افرادی که در سطوح بالای این جمهوری ایفای نقش داشته‌اند، وقتی که از کم‌وکاستی‌ها سخن می‌گفتند، به این نکته اشاره می‌کردند که وضع دخل و درآمد کردستان خوب نبود، یا اسلحه و مهمات و خوراک کافی وجود نداشت، اما تقریباً هیچ یک به اشکال بزرگ حزب دمکرات و همچنین جمهوری کردستان که همانا فقدان سازمان و ساختاری مستحکم است، اشاره نکرده‌اند. در آن دوران، افراد به ندرت به شعار "سازمان، اسلحه‌ی مهم ماست" که بعدها در حزب ما جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد، اعتقاد داشتند.

با وجود همه‌ی این موانع و مشکلات، حزب در شهر مهاباد که آن زمان ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر جمعیت داشت، کاملاً ریشه دوانید و بیشتر مردم مهاباد را به سمت خود جذب کرد. اگرچه حزب در شهر موفق شد، اما در روستاها نتوانست موفقیتی به دست آورد. نه تنها به خاطر اینکه مردم

علاقه‌ای به سازمان‌یابی نشان نمی‌دادند، بلکه مانع دیگر، آغاها، زمین‌داران، رؤسای عشایر و شیوخ بودند. شرایط آن زمان به گونه‌ای بود که رؤسای عشایر، شیوخ و آغاها در برابر حزب، خود را نماینده‌ی روستاها قلمداد می‌کردند، گویی دهقانان آنان را انتخاب کرده‌اند.

ولی واقعیت آن بود که رؤسای عشایر، شیوخ و آغاها خود را شخصاً منتخب مردم می‌دانستند و جمهوری کردستان به ناچار باید با آنان به توافق می‌رسید.

به همین دلیل، در کمیته‌ی مرکزی و میان افسران بلندپایه‌ی حزب دمکرات و نیز تمامی هیأت‌هایی که به تبریز و باکو سفر می‌کردند، رؤسای عشایر و شخصیت‌های دینی به نمایندگی از حزب دمکرات کردستان به چشم می‌خورد.

برخی از رؤسای عشایر دو بار به اتحاد جماهیر شوروی و به ویژه شهر باکو سفر کردند. در سفر دوم که در بیست و یکم شهریورماه ۱۳۲۴ (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵) یعنی بعد از تأسیس حزب دمکرات کردستان انجام گرفت، آنطور که پیداست، نحوه‌ی زندگی و نظم و انضباط کشوری سوسیالیستی باعث می‌شود که رؤسای عشایر و صاحبان املاک درک کنند که در آینده و با پیشرفت دمکراسی در کردستان و دوستی جمهوری

کردستان با اتحاد جماهیر شوروی، منافع طبقاتی آنان به مخاطره خواهد افتاد. شاید یکی از دلایل ضدیت رؤسای عشایر با جمهوری کردستان همین باشد، آنان به خاطر حمایت اتحاد جماهیر شوروی از جنبش، از ترس، حمایت خود را از حزب دمکرات و جمهوری کردستان اعلام کردند. ولی شرایط سقوط جمهوری کردستان علناً نشان داد که اغلب آنان قلباً با حزب و جمهوری همراه نبودند و حتی زمانی هم که به نوعی در جمهوری دست اندرکار بودند، به گونه‌ای رابطه‌ی خود را با رژیم شاهنشاهی در تهران حفظ کرده بودند.

از آنجا که سیر رویدادها به سمت و سوی می‌رفت که حاکی از به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط حزب دمکرات بود، لازم بود حزب جهت ایفای این مسئولیت، خود را آماده کند. نمی‌توان گفت که رهبری حزب برنامه‌ی منسجم و منظمی برای این هدف داشت، هر چند کسانی که سررشته‌ای از سیاست داشتند، احساس می‌کردند که شرایط و جریان رویدادها حاکی از آن است که حزب در آینده‌ای نزدیک به حزبی برخوردار از قدرت سیاسی مبدل خواهد شد. اتفاقی که در پاییز سال ۱۳۲۴ در آذربایجان روی داد، خود بیانگر این حقیقت بود. در سوم شهریورماه ۱۳۲۴ (۲۵ اوت ۱۹۴۵) فرقه‌ی دمکرات آذربایجان تشکیل

شد و تشکیلات حزب توده در آذربایجان را بلعید. فرقه بعد از مدتی کوتاهی، اقدام به تسلیح توده‌های مردم، به ویژه دهقانان و فراهم کردن مقدمات جهت خیزشی مسلحانه نمود. این وضعیت تا بیست و یکم آذرماه ۱۳۲۴ ادامه داشت. در این روز پادگان تبریز توسط فدایی‌های آذربایجان تسخیر شد و حکومت ملی آذربایجان رسمیت پیدا کرد.

در کردستان و در روز بیست و ششم آذرماه ۱۳۲۴ (۱۷ دسامبر ۱۹۴۵) آخرین پایگاه قدرت حکومت مرکزی که عبارت از شهربانی مهاباد بود، فرو ریخت و اعضای آن خلع سلاح شدند و قدرت کاملاً در دست مردم که لحظه به لحظه مسلح تر می‌شدند، قرار گرفت. بعدها این رویداد زمینه‌ساز تشکیل سپاه ملی کردستان شد. به همین دلیل، حزب دمکرات کردستان (بعدها) روز بیست و ششم آذرماه را به عنوان "روز پیشمرگ" نامگذاری کرد.

حوادث به سرعت در شرف وقوع بودند. از روز تشکیل حزب دمکرات در بیست و پنجم مردادماه تا دوم بهمن‌ماه که جمهوری کردستان اعلام موجودیت کرد، تنها ۱۶۰ روز یعنی کمتر از شش ماه طول کشید. در سرزمینی مانند کردستان که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی عقب‌افتاده و تجربه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی حزبی در آن بسیار محدود و کم بود، شش ماه، مدت بسیار کوتاهی است برای آنکه یک حزب سیاسی بتواند از لحاظ سیاسی، تشکیلاتی و نظامی خود را جهت به دست گرفتن قدرت، آماده کند.

اما تحولات منتظر آماده‌شدن حزب دمکرات نبودند. بعد از بیست و ششم آذرماه معلوم بود که جمهوری کردستان در آینده‌ای نزدیک در مهاباد رسماً اعلام موجودیت می‌کند. به همین دلیل، حزب دمکرات در همه‌ی نواحی کردستان از شمال سقز تا ماکو اقدام به فعالیت نمود، برای اینکه تمامی این مناطق نماینده‌ی خود را در مراسم اعلام جمهوری به مهاباد اعزام کنند.

در حقیقت، روز دوم بهمن‌ماه، یک روز تاریخی در زندگی ملت کرد، به ویژه مردم کرد در کردستان ایران بود. هزاران نماینده از سراسر کردستان در شهر مهاباد حضور داشتند، به نحوی که اسکان آنان با زحمت میسر شد. منازل همگی پُر بود از مهمان.^۸ بدین ترتیب، حزب دمکرات کردستان تنها پنج ماه و ده روز بعد از تاریخ تأسیس، به حزبی قدرتمند مبدل شد و مسئولیت اداره‌ی جمهوری کردستان را بر عهده گرفت، بدون اینکه آمادگی لازم جهت پذیرفتن این رسالت تاریخی را داشته باشد.

^۸ دوم بهمن‌ماه ۱۳۲۴ روز بسیار سردی بود و برف سرتاسر شهر مهاباد را سفیدپوش کرده بود، اما روز جشن و شادی و خوشی بود. تمامی مردم شهر از بزرگ و کوچک و زن و مرد و حتی ساکنین روستاهای اطراف مهاباد نیز در میدان چوار چرا و اطراف جمع شده بودند. به قول هزار شاعر " صد بهار نوکر این زمستان باد".

فصل دوم

جمهوری کردستان

۱- شرایط تشکیل جمهوری

همچنان که در فصل اول به آن اشاره کردیم، شرایط تشکیل جمهوری کردستان بسیار سریع مهیا شد.

وضعیت داخلی منطقه‌ای که جمهوری کردستان در آن شکل گرفت یا به عبارتی منطقه‌ی مهاباد برای این هدف مهیا بود. در واقع این منطقه، منطقه‌ای آزاد بود. قبل از تشکیل حزب دمکرات کردستان، مردم روستاهای این منطقه عملاً در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ رژیم شاهنشاهی را از بین برده و امور روزانه‌ی آنان توسط رؤسای عشایر، شیوخ و آغاها اداره می‌شد.

پس از سوم شهریورماه ۱۳۲۰، هزاران نفر از مردم کردستان مسلح شدند، این مردم خودسرانه عمل می‌کردند، هرچند این نوع عملکرد، مردم را به سوی سیاست و انقلابی بودن سوق می‌داد، ولی چون جریانی مستقل و بدون نظم و برنامه‌ریزی بود، سبب بروز برخی اعمال و رفتارهای غیر اصولی از سوی افراد مسلح شد که منجر به نتایج نامطلوبی گردید. برای نمونه، می‌توان به حوادث بهار سال ۱۳۲۱ در اطراف ارومیه اشاره کرد. طوایف کرد اطراف ارومیه که بیشتر آنان مسلح بودند، در بهار سال ۱۳۲۱ نه تنها به مراکز دولتی مستقر در ژاندامری یورش بردند، بلکه

شروع به آزار و اذیت و تاراج اموال کشاورزان آذری ساکن در روستاهای اطراف ارومیه نیز کردند.

پس از این اقدام، در هشتم اردیبهشت ماه، شهرستان ارومیه را محاصره کردند. بنابه اطلاعات و اخبار آن زمان، شمار افراد مسلح در کردستان بالغ بر ۱۰ هزار نفر بوده است، این افراد علاوه بر تاراج اموال مردم زحمتکش اطراف ارومیه، چندین مطالبه‌ی سیاسی را نیز مطرح نمودند. مطالبات و خواسته‌های آنان شامل موارد زیر بود:

" کردها نه تنها حق آزادی حمل سلاح در ارومیه و شهرهای اطراف آن را داشته باشند، بلکه در اجرای امور خویش نیز آزاد باشند، با هزینه‌ی حکومت مرکزی مدرسه برای آنان ساخته شود و همچنین حق خواندن و نوشتن به زبان مادری به آنها داده شود."

این اطلاعات حاکی از آن بود که این حرکت اگر چه بیشتر جنبه‌ی عشیره‌ای داشت، ولی تا حدی از رنگ و بوی سیاسی نیز برخوردار بود. اما به این دلیل که رهبری و هدایت این حرکت‌ها در دست رؤسای طوایف بود و بنا به آداب و رسوم و منطق رایج در میان طوایف و اینکه این طوایف با هم متحد نبودند، هر کدام از آنها جنبش را به سمتی سوق می‌داد. به طوری که رؤسای عشیره‌ها حتی در نوع تاراج اموال روستاییان

نیز باهم اختلاف داشتند و هم‌رأی نبودند. این حرکت‌ها پیامدهای زیانباری بر مردم ارومیه و پیرامون آن در پی داشت و به هیچ وجه شکل سیاسی به خود نگرفت.^۹

این قبایل بعد از میانجیگری نمایندگان اتحاد شوروی میان آنان و حکومت مرکزی، بدون اینکه خواسته‌ی آنها عملی شود به مناطق تحت سلطه‌ی خود بازگشته و به محاصره‌ی ارومیه و شهرهای اطراف آن پایان دادند، تنها خواسته‌ای که از طرف حکومت مرکزی به آن پاسخ داده شد، حق حمل سلاح به صورت آزاد در ارومیه و شهرهای اطراف بود. بدین ترتیب، قبل از تشکیل جمهوری کردستان، حکومت مرکزی در کردستان و به ویژه در روستاها مشروعیت خود را از دست داده بود. به همین دلیل، زمانی که حزب دمکرات کردستان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ تأسیس شد، به سرعت توانست با ارائه‌ی یک برنامه‌ی عملی، رهبری این جنبش را به دست بگیرد. کم‌کم حرکت‌های پراکنده به این جنبش پیوستند. در بخش‌های دیگر ایران سازمان‌های دمکراتیک دیگر نیز قدرتمند شده

^۹ ایوانف تاریخ‌نویس اتحاد شوروی بدون اینکه هیچ سند و مدرکی را ارائه کند، بر این باور بود که حرکت‌های ۱۳۲۱ در اطراف ارومیه از سوی جاسوسان آلمانی تحریک شده بودند(ن.م.س ایوانف.

بودند و در واقع، بزرگترین نیروی سیاسی کشور به شمار می‌آمدند، به ویژه حزب توده توانسته بود در آن زمان نیروهای دمکرات و چپ را به دور خود جمع کند و در شهرهای صنعتی و بزرگ مانند آبادان، اصفهان و همچنین در مناطق شمالی ایران یعنی در گیلان و مازندران بسیار نیرومند و قوی بود.^{۱۰}

حزب توده‌ی ایران توانسته بود به قدرتمندترین سازمان سیاسی نه تنها در ایران، بلکه در کل کشورهای خاورمیانه تبدیل شود. به همان نسبت که سازمان‌ها و نیروهای دمکراتیک توانسته بودند موفقیت بیشتری را کسب و توجه توده‌های مردم را به سمت خود جلب

¹⁰ این شرایط مناسب، برخی از افسران ارتش ایران را دچار سردگمی کرده بود و بدون آن که کمیته‌ی مرکزی حزب توده را مطلع کنند، از سوی سرهنگ آذر و سرگرد اسکندانی افسران توده‌ای طرحی ریخته شد و در شامگاه ۲۵ مردادماه ۱۳۲۴، نُه سرباز و شش افسر از خراسان به پا خاستند و به طرف گنبد حرکت کردند، سرهنگ آذر همراه با پنج افسر دیگر در گرگان به آنان ملحق شدند. زمانی که در ۲۹ مردادماه به منظور ایجاد یک پایگاه پارتیزانی در میان ترکمن‌ها به طرف گنبد در حرکت بودند، در کمین نیروهای ژاندارمری افتادند و سرگرد اسکندانی و شش افسر دیگر کشته و مابقی نیز پا به فرار گذاشتند و این قیام نتوانست موفق شود، دلیل شکست قیام، این بود که به خوبی سازماندهی نشده و بسیار زودتر از وقت مقرر، آغاز شده بود و حزب توده که در آن زمان در میان ارتش نفوذ داشت، از آن حمایت نکرد.

کنند، نفوذ و قدرت حکومت مرکزی تضعیف شده و به دلیل استقرار دموکراسی در ایران، حکومت مرکزی به راحتی قادر به سرکوب و ضربه زدن به نیروهای دموکراتیک نبود. می‌توان گفت که در آن زمان اپوزیسیونی دموکراتیک و قدرتمند در سراسر ایران وجود داشت.

قبل از ۲۶ آذرماه، یعنی درست در ۲۱ آذرماه ۱۳۳۴ (۱۲ دسامبر ۱۹۴۵)، حکومت ملی آذربایجان در تبریز رسماً قدرت را به دست گرفت و توانست به حاکمیت حکومت مرکزی در آذربایجان پایان دهد. کلیه‌ی پادگان‌ها و سلاح و مهمات به دست فدائیان آذربایجانی افتاده و حتی شرایطی به وجود آمده بود که در مناطقی مانند گیلان و مازندران که سازمان‌های حزب توده بسیار قدرتمند بودند، در دست گرفتن قدرت جزء برنامه‌ی روزانه‌ی آنان بود.

بدین ترتیب، هم در ایران و هم در کردستان، شرایط لازم برای به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط مردم فراهم بود، تنها لازم بود که شکل و موجودیت این حکومت به صورت رسمی اعلام گردد.

از لحاظ بین‌المللی هم شرایط مناسبی وجود داشت، چند ماه قبل از تشکیل جمهوری کردستان، مبارزه‌ی سخت و دشوار مردم در اروپا علیه

نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا پیروز شده بود و همچنین مبارزه‌ی متفقین و ملت‌های آسیا توانسته بود امپریالیسم ژاپن را به زانو در آورد.

جنگ جهانی دوم به پایان رسیده بود، نیروهای دمکراتیک در سراسر جهان روز به روز در حال رشد بودند و بسیاری از رژیم‌های عقب‌مانده و حکومت‌های ارتجاعی سرکوب شده و همچنین در برخی از کشورهای اروپای شرقی، زمینه جهت تشکیل جمهوری سوسیالیستی مهیا بود.

اعتبار و نفوذ بین‌المللی شوروری، به عنوان نیرویی که بیش از هر قدرت سیاسی و نظامی دیگری در برابر یورش فاشیسم مقاومت کرده بود، افزایش می‌یافت. اتحاد شوروی بیش از هر کشور دیگری از خود فداکاری نشان داده بود. بیش از ۲۰ میلیون نفر از مردم آن کشته و صدها هزاران شهر و روستاهای آن ویران گشته بود. بدون شک به این دلیل که اتحاد شوروی در این جنگ نقش اساسی داشت، بسیار منطقی به نظر می‌رسید که پس از پیروزی بر فاشیسم، نفوذ و اعتبار آن افزایش پیدا کند. اتحاد شوروی یکی از حامیان خارجی ملت کرد در کردستان ایران در سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ (۱۹۴۵ - ۱۹۴۶) به ویژه، پشتیبان حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان بود.

این مسأله از لحاظ بین‌المللی زمینه را جهت تأسیس جمهوری کردستان در مهاباد فراهم نمود که رسماً قدرت را در دست بگیرد.

روابط حزب دمکرات کردستان و رهبران جمهوری کردستان با اتحاد جماهیر شوروی نیاز به بررسی دارد، پس از آن که در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) رژیم رضاشاه سرنگون و ارتش سرخ وارد ایران شد و در بخش‌هایی از شمال کردستان مستقر گردید، مقامات اتحاد شوروی به طور مستقیم با مسأله‌ی کرد روبه‌رو شدند.

برخی از حرکت‌ها مانند خیزش ارومیه در بهار سال ۱۳۲۱ دولت اتحاد شوروی را متوجه این واقعیت نمود که در کردستان یک اندیشه‌ی نیرومند ملی وجود دارد و مردم کردستان "بالقوه" مبارز هستند. به همین دلیل، برخی از کمیسرها‌ی سیاسی و افسران شوروی که در تبریز و ارومیه در رأس امور بودند، کم‌کم متوجه شدند که لازم است اتحاد شوروی با ملت کرد رابطه‌ی مستحکم‌تری برقرار کند. اما به دلیل عدم وجود سازمان‌های سیاسی و همچنین با توجه به اینکه سران عشایر، آغاها و شیوخ در بین خود برای انتخاب نماینده به توافق نمی‌رسیدند، اتحاد شوروی را در این باره دچار سرگردانی کرده و مشخص نبود که با چه کسی باید مذاکره کنند و نماینده‌ی واقعی ملت کرد چه کسی است. با

توجه به وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و همچنین با در نظر گرفتن سطح آگاهی و ترکیب طبقاتی جامعه‌ی کردستان، نمایندگان اتحاد شوروری کم کم متوجه شدند که واقع‌بینانه‌ترین و بهترین راه این است که با افرادی ارتباط برقرار کنند که هم به لحاظ عشیره‌ای و دینی و هم به لحاظ روشنفکری در کردستان دارای اعتبار و نفوذ باشند. این بود که اتحاد شوروری در آذرماه ۱۳۲۰ پس از اینکه افسران و کمیسره‌های سیاسی آنان چندین بار به مهاباد رفت و آمد نمودند، هیأتی ۳۰ نفره از رؤسای برخی قبایل، شیوخ و آغاها و همچنین نمایندگانی از طبقات متوسط شهرستان مهاباد را به باکو دعوت نمودند. در رأس این هیأت که توسط نمایندگان اتحاد شوروی انتخاب شده بودند، قاضی محمد که در آن زمان هم به عنوان شخصیت دینی و سیاسی و هم به عنوان روشنفکری با نفوذ شناخته شده بود، قرار داشت. این افراد نه تنها نماینده‌ی حزب سیاسی و جنبش نبودند، بلکه حتی افکار و عقایدشان نیز با هم متفاوت بود.^{۱۱}

11 - هرچند در آن زمان من یازده سال داشتم ولی مثل بسیاری از کودکان دیگر آن دوران، سیاست توجه من را به خود جلب کرد، پدرم یکی از اعضای این هیأت بود. خوب به یاد دارم زمانی که برگشت، چندین گونی قند و یک اسلحه‌ی شکاری با خود آورده بود. مشخص بود که شوروی‌ها

در حقیقت این سفر بیشتر جنبه‌ی آشنایی داشت و هدف این بود که هم اتحاد شوروی نمایندگان ملت کرد را بشناسد و هم رؤسا و رهبران ملت کرد جامعه‌ی شوروی را از نزدیک ببینند و با آن آشنا شوند، هرچند در اساس این سفر نوعی سفر سیاسی بود ولی به صورت رسمی از آن به عنوان یک سفر فرهنگی نام می‌بردند. ترکیب اعضای این هیأت نشانه‌ی این بود که اتحاد شوروی این منطقه را که قبلاً اشاره کردیم "در حقیقت منطقه‌ای آزاد بود" که قدرت در دست هیچ حکومتی نبود، به عبارتی مهاباد، بوکان، اشنویه و نقده را به عنوان مناطقی از کردستان می‌شناخت

قند و تفنگ و چند شیء دیگر را به عنوان هدیه به همه‌ی اعضای هیأت داده بودند. به ویژه قند بسیار با ارزش بود، چون در ایران کمیاب و گران بود. من از این کار تعجب می‌کردم، برادرها و عموزاده‌هایم که از من بزرگتر بودند، می‌گفتند که پدرم با چند تن دیگر به باکو رفته اند که حقوق و آزادی ملت کرد را مطالبه کنند، به همین دلیل من هم به طور مستقیم از پدرم پرسیدم که حقوق کردها به کجا رسید؟ پدرم پاسخ داد مطمئن باش که آن را به دست خواهیم آورد. پدرم با رشید بیگ هرکی که وی هم از اعضای هیأت بود، برسر مسأله‌ی مهمی دچار اختلاف شدند، رشید بیگ می‌گفت بسیار خوب است که روس‌ها کمک کنند که کردها به حقوقشان برسند، اما اینکه در آینده جامعه‌ی کردستان به سرنوشتی شبیه جامعه‌ی شوروی دچار شود، نگران کننده است. ولی پدرم می‌گفت در آذربایجان شوروی‌ها شعاری دارند که بسیار مناسب است و به آذری تکرار می‌کرد، "الینه ن نیشله" یعنی با دستان کار کن و با دندان خودت بخور، به عبارت دیگر، هرکس کار نکند، نباید نان بخورد.

که باید به مرکز حرکت‌ها و جنبش‌های آزادیخواهانه‌ی ملت کرد تبدیل شود. بخش جنوبی کردستان، تحت نفوذ انگلستان و بخش مرکزی هم که شامل سقز و دیواندره بود هرچند نیروی هیچ کدام از طرف‌های دیگر در آن وجود نداشت، اما در واقع به عنوان منطقه‌ای بی‌طرف مشخص شده بود و هم‌پیمانان نیز در در رابطه با این منطقه به توافق رسیده بودند و هیچ کدام از آنان در این منطقه فعالیت سیاسی خاصی را دنبال نمی‌کردند. در منطقه‌ی مریوان، سقز و بانه که منطقه‌ی بی‌طرف در میان متحدین بود، قدرت حکومت مرکزی به ویژه در روستاها تضعیف شده بود و هر کدام از رؤسای عشایر در مناطق خود حکومت می‌کردند.

ارتش سرخ پس از سوم شهریورماه ۱۳۲۰ "۲۵ اوت ۱۹۴۱" وارد شهر بانه شدند و پس از تخریب پادگان بانه و یک هفته اقامت، این شهر را ترک کردند و به طرف ارومیه بازگشتند.

محمد رشیدخان از فرصت استفاده کرد و از عراق بازگشت و صدها تن را مسلح کرد و در روز نوزدهم شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱) شهر بانه را تصرف کرد. پس از چند روز نیز توانست شهر سقز را به تصرف خود درآورد و در روز سوم آبان‌ماه (۲۵ سپتامبر) سردشت را هم تصرف نمود و تلاش کرد تا مریوان را نیز تصرف کند، ولی موفق نشد. تا پاییز

۱۳۲۳ محمد رشیدخان در منطقه‌ی بانه همچنان فرمانروایی می‌کرد. در اوایل آبان‌ماه سال ۱۳۲۳ (اواخر سپتامبر ۱۹۴۹) دولت ایران تصمیم گرفت لشکری را به بانه اعزام کند. این لشکر در "گردنه‌ی خان" نیروهای محمدرشیدخان را در هم شکست و محمد رشید خان بانه را ترک کرد، اما قبل از خروج، در روز هشتم آبان‌ماه (۳۰ سپتامبر) بانه را به آتش کشید.^{۱۲}

هیأت اعزامی به باکو با باقروف، دبیر کل وقت حزب کمونیست آذربایجان به گفتگو پرداخت. باقروف تنها به عنوان دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان سخنرانی نکرد، بلکه در سیستم دولت شوروی مردی صاحب نفوذ بود و با اختیار و قدرتی کامل سخن می‌گفت. در این سفر باقروف از سوی اتحاد شوروی با هیأت اعزامی صحبت و گفتگو کرد و به آنان اعلام کرد که اتحاد شوروی آماده است از جنبش ملت کرد و

¹² در هنگام تشکیل جمهوری کردستان، محمد رشید خان به مهاباد رفت و یکی از چهار افسری بود که به درجه‌ی ژنرال نائل گردید، اما مشخص شد که با مقامات انگلیس در عراق هم در ارتباط است. زمانی که این ارتباط مشخص شد، جمهوری کردستان را ترک کرد و به سوی عراق رفت و سپس به وی اجازه داده شد که به منطقه‌ی "شلیر" بازگردد و سرانجام در سال ۱۳۵۳ درگذشت. (ن)

تشکیل دولت ملی در کردستان حمایت کند، اما برای این مسأله، صبر و حوصله و استقامت لازم است. مشخص بود که پیش از همه قاضی محمد این مسأله را عنوان کرده و گفته بود که کردها مانند همه‌ی ملت‌های دیگر حق تعیین سرنوشت خود را دارند و از اتحاد شوروی خواسته بود به طور جدی از جنبش ملت کرد در ایران حمایت کند. اعضای هیأت بسیار خوشحال و خرسند به کردستان بازگشتند و بسیار امیدوار بودند که فرصتی برای ملت کرد به‌وجود آمده و این امکان فراهم شده است که کردها به حقوق خود دست یابند. ولی این سفر رسمی نبود. برای اینکه این هیأت از سوی یک حزب سیاسی یا ارگان دولتی فرستاده نشده بود. پس از تشکیل حزب دمکرات کردستان، در اوایل شهریورماه ۱۳۲۴، قاضی محمد به تبریز رفت و در مراسم جشن تشکیل فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در دوازدهم شهریور ماه ۱۳۲۴ (سوم سپتامبر ۱۹۴۵) شرکت کرد. پس از این جشن همراه با چند تن دیگر برای بار دوم به باکو دعوت شد. مشخص بود که این سفر یک سفر سیاسی بود، به این دلیل که قاضی محمد به عنوان رهبر حزب دمکرات و اعضای دیگر هیأت به عنوان اعضای رهبری حزب دمکرات به باکو رفته بودند. به همین دلیل، این بار خواسته‌های خود را فرموله نمودند. خواسته‌ی آنها از اتحاد شوروی

این بود که از حکومت کردستان که در حال تأسیس آن بودند، حمایت کند. برای اینکه حکومت کردستان بتواند سپاه ملی و نیروی مسلح خود را سازماندهی کند، خواهان کمک مالی، اسلحه و مهمات نظامی از اتحاد شوروی شدند. این بار نیز هیأت باقروف وارد مذاکره و گفتگو شد و عکس‌العمل باقروف نسبت به سفر قبلی رضایت‌بخش‌تر بود و از سوی حکومت اتحاد جماهیر شوروی قول مساعد مبنی بر ارسال اسلحه و مهمات به حکومت کردستان داده شد. براساس آنچه که مشخص است، حدود ۱۰ هزار قبضه تفنگ برنو که یکی از سلاح‌های سبک و اساسی آن دوران بود، یا قبل از تشکیل حکومت جمهوری کردستان در بین مردم پخش شده بود و یا به حکومت جمهوری کردستان داده شد. هر چند براساس توافقی که بین باقروف و هیأت جمهوری کردستان شده بود، قرار بود سلاح‌های سنگین نظیر تیربار سبک و سنگین و توپ نیز به جمهوری کردستان داده شود، ولی در عمل، این سلاح‌های سنگین به جمهوری کردستان داده نشد. هر چند اتحاد شوروی قول کمک‌های مالی داده بود، ولی مشخص شد که این کمک مالی به جمهوری کردستان داده نشده است، به این دلیل که در هیچ سند یا نوشته‌ی به جای مانده‌ای از آن زمان، سخنی از دریافت کمک مالی نشده بود. همچنین قرار بود برخی از

جوانان کردستان برای آموزش نظامی به اتحاد شوروی فرستاده شوند تا در آینده بتوانند مسئولیت سپاه ملی کردستان را به عهده بگیرند، ولی این وعده هم عملی نشد و تنها ۶۰ تن از جوانان کردستان برای آموزش به شوروی فرستاده شدند. یکی دیگر از توافقات صورت گرفته میان هیأت و اتحاد شوروی، ایجاد یک چاپخانه در مهاباد و چاپ و نشر روزنامه، مجله و کتاب بود. این وعده عملی شد و یک دستگاه چاپ از اتحاد شوروی به مهاباد فرستاده شد و در آنجا راه‌اندازی گردید و تمام نشریات حزبی و کتاب‌هایی را که در دوران جمهوری کردستان منتشر شد، به چاپ رسانید. بدین ترتیب، حزب دمکرات از یک طرف از حمایت مردم کردستان و نیروهای دمکراتیک در بخش‌های دیگر ایران برخوردار بود و از طرفی دیگر، توانسته بود حمایت سیاسی و وعده‌ی کمک مالی اتحاد شوروی را به سوی خود جلب کند.^{۱۳}

¹³ در این سفر گفتگویی بین باقروف و قاضی محمد صورت گرفت که قابل تأمل است. به هنگام نوشیدن چای صحبت از کمک مالی شوروی به دولت آینده‌ی کردستان شد. قاضی محمد ماجرای را برای باقروف تعریف کرد و گفت: "ارباب روستایی یک تازی را به مرد فقیری بخشید. صبح آن روز مرد روستانشین به نزد آغا (ارباب روستا) رفت و از ایشان سپاسگزاری کرد. بزرگ روستا متعجب شد و از مرد روستانشین پرسید: این همه سپاس و قدردانی تنها به دلیل بخشیدن یک تازی به شماست؟ مرد روستانشین در پاسخ گفت: شما که تازی را به من داده‌ای، بدون شک اسبی را هم

در آن زمان شرایط داخلی و خارجی برای اعلام موجودیت جمهوری کردستان فراهم بود. به همین دلیل، در روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) در میدان "چوارچرا"ی شهر مهاباد در گردهمایی وسیعی که نمایندگان بسیاری از مناطق کردستان در آن شرکت داشتند، جمهوری کردستان اعلام موجودیت کرد و قاضی محمد که رهبر حزب دمکرات کردستان بود، به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید. در این گردهمایی بزرگ، پیشوا قاضی محمد به ایراد سخنرانی پرداخت و طرح‌ها و برنامه‌های آینده‌ی جمهوری کردستان را اعلام کرد که در اساس، همان برنامه‌های حزب دمکرات بود.^{۱۴}

به من خواهی داد که با آن به شکار بروم و زمانی که اسب را به من بخشیدی، غذای اسب را هم خواهی داد. بدین ترتیب مشخص است که جا و مکان هم به من و هم به اسب خواهید داد آن زمان است که من به طور کامل از شما راضی خواهم شد". (جمهوری مهاباد، ل، ۴۵۰) منظور پیشوا قاضی محمد از نقل این ماجرا مشخص بود و می‌خواست به این شکل از همان آغاز با قروف را متوجه کند که اگر قرار است اتحاد شوروی از تشکیل جمهوری کردستان حمایت کند، باید وعده‌ی کمک به صورت عملی باشد در غیر این صورت، با قول و قرار و وعده و وعید کاری از پیش نخواهد رفت و کردها هم نباید تنها به وعده و وعید بدون عمل اتکا کنند.(ن)

¹⁴ در این گردهمایی "زیر و بهادری"، "سید عبدالله گیلانی" را مورد حمله قرار داد و وی را به همکاری و داشتن ارتباط با ستاد ارتش ایران متهم کرد. جالب است که سخنان "زیر و" در روز یازدهم اسفندماه ۱۳۲۴ برابر با اول مارس ۱۹۴۶ در شماره‌ی ۲۱ روزنامه‌ی کوردستان چاپ و

سپس کابینه ی وزیران به ریاست "حاجی بابا شیخ" همراه با ۱۳ وزیر دیگر که بسیاری از آنان از نمایندگان طبقات متوسط شهرستان مهاباد یا از اربابان و مالکان بزرگ بودند تشکیل شد. اسامی وزیران که در روز ۲۲ بهمن ماه در روزنامه ی کردستان منتشر شد، عبارت بودند از:

۱- نخست وزیر: حاجی بابا شیخ

۲- وزیر جنگ: محمد حسین سیف قاضی

۳- وزیر داخله: محمدامین معینی

۴- وزیر بهداشت و سلامت: محمد ایوبیان

۵- وزیر مشاور: عبدالرحمان ایلخانی زاده

۶- وزیر راه و ترابری: اسماعیل ایلخانی زاده

۷- وزیر اقتصاد: احمد الهی

۸- وزیر پست و تلگراف: کریم احمدی

منتشر شد. احتمال دارد "زیرو" برای جلب رضایت شوروی این سخنان را عنوان کرده باشد، چون در آن وقت سید عبدالله گیلانی را به ارتباط با انگلیس متهم می کردند. حال به هر دلیل که باشد، میدان چوارچرا در روز دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ روز تشکیل جمهوری کردستان، موقعیت مناسبی برای بحث و مطرح نمودن این موضوع نبود. (ن)

۹- وزیر بازرگانی: مصطفی داودی

۱۰- وزیر فرهنگ: مناف کریمی

۱۱- وزیر کشاورزی: محمود ولی زاده

۱۲- وزیر تبلیغات: صدیق حیدری

۱۳- وزیر کار: خلیل خسروی^{۱۵}

یکی از حرکات نمادین که برای اولین بار در روز بیست و ششم آذرماه (۱۷ دسامبر ۱۹۴۵) اتفاق افتاد و روز دوم بهمن ماه (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) در مهاباد حالت رسمی پیدا کرد و سپس در شهرها و روستاهای دیگر کردستان تکرار شد، برافراشتن پرچم کردستان بود، پرچم کردستان شامل سه رنگ بود: رنگ سرخ در بالا، سفید در وسط و سبز در پایین. آرم جمهوری کردستان در وسط پرچم بود که از یک مداد در میان دو شاخه‌ی گندم تشکیل شده بود، قلم نشانه‌ی ارج نهادن حزب دمکرات و جمهوری کردستان به علم و فرهنگ بود و گل گندم هم نشانه‌ی تولید و کار بود. خورشیدی هم از بالای آرم طلوع کرده که سمبل آزادی بود. پس

¹⁵ در بعضی از جاها نام ملا حسین مجدی هم به عنوان وزیر دادگستری ذکر شده است.

از دوّم بهمن ماه، برافراشتن پرچم در مناطق مختلف کردستان به عامل تبلیغاتی بسیار گسترده‌ای برای جلب حمایت اقشار مختلف مردم کردستان از حزب دمکرات و جمهوری کردستان تبدیل شد. این بود که در شهرها و همچنین روستاهای بزرگ که جمهوری کردستان در آنجا مستقر شده بود، مراسم برافراشتن پرچم کردستان برگزار گردید.

اعضای حزب دمکرات از مهاباد به روستاها و شهرهای اطراف رفته، برای مردم سخنرانی می‌کردند و سیاست‌های حزب دمکرات و جمهوری کردستان را تشریح می‌کردند و خواهان حمایت مردم بودند.^{۱۶}

پس از تشکیل جمهوری کردستان، سرود رسمی برای حزب و جمهوری کردستان انتخاب شد که آن هم سرود مشهور "ای رقیب" بود که هم اکنون نیز سرود رسمی حزب می‌باشد. انتخاب این سرود برای حزب به صورت اتفاقی نبود، بلکه می‌توان گفت بعد از چند قرن ملت کرد توانست حاکمیت ملی خود را برقرار نموده و حکومت را در دست گیرد. به همین جهت لازم می‌نمود و چنانچه در این سرود نیز آمده است که "ای

¹⁶ روز ششم بهمن ماه، کلیمی‌های شهر مهاباد با برگزاری یک جشن با شکوه، از تشکیل جمهوری کردستان استقبال کردند.

رقیب بدان که ملت کرد همچنان پابرجاست، کسی نمی‌تواند بگوید ملت کرد از بین رفته است، کرد زنده است."

پس از صدها سال، دوم بهمن‌ماه نشانه‌ی این بود که دشمنان ملت کرد نتوانسته بودند این ملت را به زانو درآورده و از بین ببرند. علیرغم ظلم و ستم بی‌پایانی که در طول تاریخ به ملت کرد روا داشته بودند و همواره کوشیده بودند که اتحاد و همبستگی میان آحاد ملت کرد را از بین ببرند، ولی موفق نشدند و نتوانستند ملت کرد را از بین برده یا آسیمیله کنند. به همین دلیل بسیار مهم و نمادین بود که فریاد برآورده و می‌گفتند که ملت کرد همچنان زنده و پابرجاست.

۲- دستاوردها و عملکرد جمهوری کردستان

دوران حیات جمهوری کردستان ۱۱ ماه بود و اگر دقیق‌تر گفته شود، مدت عمر آن ۳۳۰ روز بود. سیصد و سی روز در طول تاریخ، مدت بسیار کوتاهی بود و هیچ قدرت سیاسی‌ای در مدت ۱۱ ماه، فرصت این را ندارد که برنامه‌ی خود یا حتی بخش مهمی از آن را اجرا کند. ولی با افتخار می‌توان گفت که دستاوردها و عملکردهای جمهوری کردستان در طول ۱۱ ماه بسیار مهم و تاریخی بود. بسیاری از این دستاوردها از

آرزوهای دیرینه‌ی مردم کردستان بود که برای اولین بار در طی دوران حیات ملت کرد، جامه‌ی عمل پوشیده بود. زبان کردی تبدیل به زبان رسمی گردید، روزنامه‌ها و مجلات بسیاری به زبان کردی چاپ و منتشر شد. شماره‌ی نخست روزنامه‌ی "کردستان" منعکس‌کننده‌ی دیدگاه‌های حزب دمکرات، در روز ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۴ "۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۶" چاپ شد که جمعاً ۱۱۳ شماره از این روزنامه به چاپ رسید. مجله‌ی "کردستان" مجله‌ای سیاسی، ادبی و عمومی بود. "هاواری کورد" مجله‌ای سیاسی و "هاواری نیشتمان" که ارگان اتحادیه‌ی جوانان دمکرات کردستان بود، به عنوان مجله‌ی سیاسی، اجتماعی، فعالیت می‌کرد. "هلاله" که مجله‌ای ادبی بود در بوکان به چاپ می‌رسید. "گروگالی مندالانی کورد" نیز از سوی کارمندان چاپخانه‌ی کردستان در مهاباد منتشر می‌شد و همچنین در اواخر حکومت جمهوری کردستان تعدادی کتاب درسی به زبان کردی برای تدریس در مدارس چاپ و منتشر شد.

به جرأت می‌توان گفت که تلاش ۱۱ ماهه‌ی جمهوری کردستان در پیشرفت زبان کردی و تعالی و غنای فرهنگ کردی همانند یک انقلاب بود.

در طول این مدت (۱۱ ماه) به اندازه‌ای کتاب و نشریه به زبان کردی چاپ و منتشر شد که در برخی از جاها که امکانات و فرصت کافی وجود داشت، در طول چندین سال به این اندازه کتاب و نشریه چاپ و منتشر نشده بود.

در راستای پیشرفت و تعالی فرهنگ کردی، برای نخستین بار تئاتر کردی تأسیس شد. نقش تئاتر بسیار مهم بود، به این دلیل که افراد بی‌سواد تئاتر را می‌فهمیدند، در حالی که توانایی خواندن نشریات را نداشتند، به ویژه اگر دقت کنیم مشخص می‌شود که در آن زمان ۹۰٪ درصد از مردم کردستان توانایی و خواندن و نوشتن را نداشته‌اند، اینجاست که اهمیت و ارزش تئاتر کردی به خوبی روشن می‌شود.^{۱۷}

یکی از دستاوردهای مهم جمهوری کردستان این بود که زنان برای اولین بار به صورت رسمی و آزادانه وارد میدان مبارزه شدند. برای اینکه زنان بیشتر وارد کارزار و مبارزه‌ی سیاسی شوند، پیشوا همسر و دختران خویش را تشویق می‌کرد که در مسائل سیاسی و اجتماعی حضور پیدا

^{۱۷} یکی از عناوین تئاتر کردی، "مام میهن" بود که قبل از تشکیل جمهوری کردستان تهیه شده بود. "مام میهن" کردستان بود که از سوی چندین حکومت مستبد مورد ستم واقع شده بود که بعدها فرزندان کردستان با مبارزه او را آزاد می‌کنند.

کنند تا الگو و سرمشقی برای دیگر زنان باشند. روز ۲۴ اسفند سال ۱۳۲۴ (۱۴ مارس ۱۹۴۶) اتحادیه‌ی زنان دمکرات کردستان زنان ایران تشکیل شد و روز به روز در حال پیشرفت بود، ولی مشخص است که زنان مستقل، مترقی و به ویژه تحصیلکرده در آن زمان بسیار کم بود و در مدت زمان کوتاهی امکان گسترش مبارزه‌ی زنان به تمامی مناطق کردستان وجود نداشت.

بدون شک یکی از دستاوردهای بسیار مهم و با ارزش جمهوری کردستان، تشکیل سپاه ملی بود که بعدها "نیروی پیشمرگ" نام نهاده شد.^{۱۸}

تشکیل سپاه ملی بخشی از برنامه‌ی حزب دمکرات بود که در آن گفته شده بود که انجام امور و کارهای کردستان باید توسط ملت کرد انجام گیرد. لازم بود حزب دمکرات کردستان از همان زمان به فکر آینده و

¹⁸ پس از تشکیل جمهوری، یک انجمن ادبی در مهاباد تشکیل شد تا به جای اصطلاحات فارسی و عربی، از کلمات کردی رایج در ارتش استفاده شود. نخستین واژه، اصطلاح فارسی "سرباز" بود که آذربایجانی‌ها آن را "فدایی" نامیدند، به نظر می‌رسید که ادبا هیچ اصطلاحی را نیافته بودند تا اینکه پیرمردی دنیادیده که مسئول آوردن چای برای آنان بود، به آن‌ها گفت که کردها از قدیم به مردان از خود گذشته "پیشمرگ" می‌گفته‌اند (ن)

محافظت از جمهوری کردستان باشد. نیروی پیشمرگ یا همان سپاه ملی به سرعت گسترش یافت و هزاران تن برای محافظت از جمهوری کردستان مسلح شدند و به عضویت نیروی پیشمرگ در آمدند. برخی از افسران کرد ارتش عراق که به کردستان ایران پناهنده شده بودند، در سپاه ملی مشارکت کرده و جزء افراد بسیار فعال سپاه بودند. ولی هنوز برای نیروی پیشمرگ سپاه ملی، اصولی منظم و یا به قول امروزی‌ها آیین‌نامه‌ای کامل و مدون وجود نداشت و بدون آزمون و ارزیابی، افراد بسیاری بی آن که قبلاً پیشمرگ بوده یا کار مشخصی در سپاه ملی انجام داده باشند، درجه‌ی افسری دریافت می‌کردند و حتی نوعی رقابت ناسالم بین رؤسای طوایف شکل گرفته بود و برخی از رؤسای طوایف فکر می‌کردند که هر چه تعداد ستاره‌های روی دوش آنها بیشتر باشد، ارزش و احترام آنان بالاتر است.¹⁹

¹⁹ روایت می‌کنند که یکی از رؤسای عشایر از پیشوا قاضی محمد درخواست می‌کند که ستاره‌های سردوشی او را افزایش دهند تا زمانی که به روستا باز می‌گردد، به خود ببالد، پیشوا از سویی نمی‌خواست این افسر را تحقیر کند و از سوی دیگر هم نمی‌خواست قانون شکنی کند، به همین دلیل، به شرطی حاضر شد به او ترفیع درجه بدهد که تنها در روستای خودش نشانه‌ی ترفیع درجه را بر شانه‌اش نصب و از آن استفاده کند. (ن)

به عنوان مثال، چهار نفر به درجه‌ی ژنرالی رسیدند که عبارتند بودند از محمد حسین سیف‌قاضی، عمرخان شکاک، محمدرشید خان بانه و ملامصطفی بارزانی. در حالی که فرد دیگری مانند "زیرو بهادری" که رئیس یک طایفه‌ی کوچک و بی‌سواد بود، درجه‌ی مارشالی را برای خود برگزیده بود و وی را "مارشال زیرو" می‌خواندند. این دو نمونه نشان‌دهنده‌ی عدم استقرار اصول و دیسیپلین پیشمرگ بود. ولی با این وجود، تشکیل سپاه ملی یکی از افتخارات جمهوری کردستان بود. همین که آثار و نشانه‌های ارتش ارتجاعی نظام شاهنشاهی از بین رفته و پلیس و ژاندارمری از هم پاشیده و نیروی پیشمرگ جایگزین آن شده بود، یکی از دستاوردهای بسیار مهم و با ارزش جمهوری کردستان بود. وضعیت اقتصادی منطقه‌ای که جمهوری کردستان در آن شکل گرفت، دچار تغییر و تحول شده و در حال رشد بود و یکی از نشانه‌ها این بود که جمهوری کردستان به صورت مستقیم با اتحاد جماهیر شوروی تجارت می‌کرد و به ویژه، فروش توتون به اتحاد شوروی و خرید بسیاری از وسایل مورد

نیاز از این کشور، سبب رشد بی سابقه‌ی تجارت شده و راه را برای بهبود وضعیت اقتصادی هموار نموده بود.^{۲۰}

توسعه و پیشرفت اقتصادی این منطقه در آن زمان جالب توجه است، به این دلیل که در آن زمان در بخش‌هایی از ایران، حتی در جنوب کردستان فقر بیداد می‌کرد، به طوری که بسیاری از مردم به دلیل فقر و گرسنگی جان باختند.

تأمین آسایش و امنیت مردم یکی از دستاوردهای جمهوری کردستان بود، در حالی که هزاران نفر در کردستان مسلح بودند، ولی در طول ۱۱ ماه عمر این حکومت، تنها یک نفر کشته شد.

دزدی اصلاً وجود نداشت و رشوه خواری که در زمان حکومت رضاشاه بیداد می‌کرد، در زمان جمهوری کردستان از جرائم بسیار سنگین به شمار می‌آمد.^{۲۱}

²⁰ جمهوری کردستان یک میلیون و ۸۷۵ هزار کیلو توتون به اتحاد شوروری فروخت که جمعاً ۸۰۰ هزار دلار ارزش داشت (و. ایگلتنون جمهوری کرد، ص: ۸۸ w.Eglaton: The Kurdish Rebutie of 1946. 1963 London , p: 88)

²¹ روز بیستم بهمن‌ماه در شماره‌ی ۲۱ روزنامه‌ی " کوردستان " ابلاغیه‌ای مشاهده می‌شود که در چند شماره‌ی بعد نیز منتشر شده است. در این ابلاغیه آمده است: " از طریق این نوشته و بنا به دستور کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان به تمام مأمورین حکومت کردستان ابلاغ می‌گردد؛ هر کس

بدون شک، یکی از دستاوردهای بسیار مهم ملت کرد در جمهوری کردستان این بود که برای نخستین بار حق تعیین سرنوشت خود را به دست گرفت و طعم آزادی را چشید. نه دستورات حکومت مرکزی وجود داشت که از آن اطاعت کنند و نه از فشار و سرکوب پلیس و ژاندارم خبری بود. اکنون دیگر ملت کرد در کردستان ایران احساس می نمود که در کشور خود صاحب حکومت است و در سرزمین خود بیگانه محسوب نمی شود و خود سرنوشت خویش را رقم می زند. به طور خلاصه، ملت کرد آزاد بود.

ملتی که سالها زیردست نبوده باشد، طعم ظلم و ستم چندین دولت یا حکومت را نچشیده و در سرزمین خود، هر لحظه احساس زندانی بودن نکرده باشد، نمی تواند ارزش آن آزادی را که ملت کرد در سایه‌ی جمهوری کردستان کسب کرده بود، درک کند. آحاد ملت کرد نه تنها زیردست نبودند، بلکه مسلح شده و بعد از صدها سال، کرامت و شخصیت

به هر مأموری، با هر عنوانی، از یک تومان تا صد تومان برای انجام کاری (چه قانونی، شرعی و غیره) رشوه بدهد یا دریافت کند، پس از مشخص شدن، خائن به مملکت و ملت شناخته می شود. حکم مجازات این افراد نیز از ده سال حبس تا اعدام تعیین شده است... کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان." (ن)

انسان کامل را پیدا کرده و برای نخستین بار شهروند درجه دو محسوب نمی شدند و خود را کمتر از ملت‌های دیگر نمی دانستند و به خود و نیروی خود ایمان و اعتماد پیدا کرده بودند. ولی علیرغم همه ی اینها، کردستان پیروز و موفق، مغرور نشده بود. مقامات جمهوری کردستان و حزب دمکرات می دانستند که برای جلوگیری از عقب ماندگی و دفاع در برابر امپریالیسم لازم است تا با نیروهای دمکراتیک سراسر ایران هم پیمان و متحد شوند و یک جبهه‌ی متحد و یکپارچه را تشکیل دهند. به همین دلیل، با فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و حزب توده‌ی ایران و همچنین حزب ایران و حزب سوسیالیست و حزب جنگل که در شمال ایران فعالیت داشتند، جبهه‌ای متحد و مترقی را تشکیل دادند. هدف حزب دمکرات از عضویت در این جبهه، اثبات این واقعیت بود که جنبش دمکراتیک کردستان از طریق اتحاد با جنبش‌های مترقی سراسر ایران پیروز خواهد شد. حزب دمکرات با این اقدام درصدد بود نشان دهد که فعالیت‌هایش در محدوده‌ی مرزهای ایران است و بدین ترتیب، بند هشتم از اساسنامه‌ی حزب دمکرات را که تأمین دمکراسی در سراسر ایران بود، به مرحله‌ی اجرا درآورد. بدین ترتیب، بخشی از کردستان ایران که در آن قدرت حکومت مرکزی از بین رفته و جنبش دمکراتیک و مترقی به طرز

بی‌نظیری گسترش یافته بود، تبدیل به یکی از مراکز دموکراسی در سراسر ایران شده و توجه تمام آزادیخواهان را به سوی خود جلب کرده بود. همچنین کردستان ایران مکانی امن برای تمام آزادیخواهان دیگر بخش‌های کردستان شده بود.

نمایندگان سازمان‌های کردستانی و همچنین شخصیت‌های بلندپایه‌ی کرد از کردستان ترکیه، سوریه و عراق به طور مستمر برای دیدار از کردستان به مهاباد می‌آمدند.

شهرستان مهاباد مکان امید و قبله‌گاه آزادیخواهان کرد شده بود. هر کرد میهن‌دوست و ترقی‌خواهی قلباً آرزوی موفقیت و پیروزی جمهوری کردستان در مهاباد را داشت، زیرا می‌دانستند که فروغ مهاباد، آسمان تاریک تمام بخش‌های کردستان را در آینده روشن خواهد کرد.

در پاسخ نماینده‌ی کردهای ترکیه که پس از تشکیل جمهوری کردستان به مهاباد سفر کرده بود، پیشوا قاضی محمد برروی پارچه‌ای نوشته بود: "پرتو خورشید اینجا، در آینده بر شما نیز خواهد تابید."

پیش از تأسیس جمهوری کردستان، بارزانی‌ها به رهبری سیاسی ملامصطفی و رهبری مذهبی شیخ احمد بارزانی که از دست ظلم و ستم رژیم واپسگرای نوری سعید در روز ۱۹ مهرماه ۱۳۲۴ (یازدهم اکتبر

۱۹۴۵) به کردستان ایران پناه آورده بودند، در منطقه‌ی اشنویه مستقر شده بودند. مردان مسلح آنان را که ۲۰۰۰ تن بودند، زنان و فرزندان و تعدادی معلم مدرسه، حقوق‌بگیر و همچنین دوازده افسر ارتش که کرد بودند، همراهی می‌کردند.

بر طبق اصول و سیاست حزب دمکرات کردستان، به گرمی از بارزانی‌ها استقبال به عمل آمد و براساس امکانات آن دوران، در برخی از مناطق کردستان و به ویژه منطقه‌ی نقده به عضویت سپاه ملی در آمدند. به شخص ملامصطفی درجه‌ی ژنرالی اعطا شد و فرماندهی نیروی پیشمرگ کردستان شد. آمدن بارزانی‌ها و پیوستن آنها بدین شکل، نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که جمهوری کردستان در واقع، نماد همکاری و همدردی و حتی نشان‌دهنده‌ی اتحاد ملت کرد بود.

۳- کردستان و آذربایجان

براساس تفاهم‌نامه‌ای میان متفقین، یعنی آمریکا، اتحاد شوروی و بریتانیا از یک سو و ایران از سوی دیگر، در کنفرانس تهران که طی روزهای ۷ تا ۹ آذرماه ۱۳۲۲ (۲۸ تا ۳۰ نوامبر ۱۹۴۳) با شرکت استالین، روزولت و چرچیل برگزار شد، تصمیم بر این بود که ۶ ماه پس

از پایان جنگ جهانی، ارتش‌های متفقین ایران را ترک کنند. این جنگ در اروپا در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ (۸ مه ۱۹۴۵) با تسلیم بدون قید و شرط آلمان و در آسیا، در ۱۱ شهریورماه ۱۳۲۴ (۲ سپتامبر ۱۹۴۵) با تسلیم ژاپن پایان یافت.

ارتش آمریکا در دهم آذرماه ۱۳۲۴ (۱ دسامبر ۱۹۴۵) یعنی پیش از اتمام مهلت مقرر، ارتش بریتانیا تا اسفند ۱۳۲۴ (۱ مارس ۱۹۴۶) درست در زمان مقرر، ایران را ترک کردند، اما ارتش سرخ در جای خود ماند.

در آذرماه ۱۳۲۴ زمانی که دولت مرکزی قصد اعزام نیرو به آذربایجان به منظور کمک‌رسانی به پادگان‌هایی را داشت که توسط فدائیان آذربایجانی تهدید می‌شدند، ارتش سرخ در "شریف‌آباد" مانع از این اقدام شد و به آنان اجازه نداد. روز ۱۳ اسفند (۲ مارس) دولت انگلیس و روز ۱۵ اسفند دولت آمریکا به این دلیل که ارتش سرخ ایران را ترک نکرده بود، به اتحاد شوروی اعتراض کردند و حتی آمریکا تهدید و اعلام کرد که اگر نیروهای شوروی خاک ایران را ترک نکنند، ارتش خود را به ایران خواهد فرستاد، مسأله تا آن اندازه حاد بود که دولت ایران در ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ (۱۶ مارس ۱۹۴۶) از اتحاد شوروی در شورای امنیت

سازمان ملل متحد شکایت کرد. پس از گفتگوهای دیپلماتیک طولانی، به ویژه پس از سفر قوام السلطنه، نخست وزیر ایران به مسکو در اوایل فروردین ماه سال ۱۳۲۵ توافقنامه‌ای بین اتحاد شوروی و ایران راجع به مسائل و مشکلات فیما بین در تهران منعقد شد و این توافقنامه در ۱۵ فروردین ۱۳۲۴ "۴ آوریل ۱۹۴۶" به امضای قوام و سادچیکوف رسید که در آن آمده بود:

۱- ارتش سرخ از ۴ فروردین ماه، طی مدت ۴۵ روز باید خاک ایران را ترک کند.

۲- یک شرکت نفت مشترک بین ایران و شوروی تشکیل می شود که از روز چهارم فروردین ماه تا هفتم همان ماه توافقنامه‌ی تشکیل این شرکت برای تصویب به مجلس پانزدهم ارجاع داده می شود.

براساس این توافقنامه مقرر گردید که یک شرکت مشترک به منظور استخراج نفت به مدت ۵۰ سال در مناطق شمالی ایران تشکیل شود. در ۲۵ سال نخست، سهم ایران ۴۹٪ درصد و سهم اتحاد شوروی ۵٪ از سود این شرکت باشد و پس از ۲۵ سال، سهم هر کدام از طرفین ۵۰٪ می شد. پس از پایان این ۵۰ سال دولت ایران می توانست سهم اتحاد شوروی را خریداری و تمام سهام شرکت را به نام خود ثبت کند. تمام سرمایه‌ی

استخراج نفت بر عهده‌ی اتحاد شوروی بود و سرمایه‌ی ایران را چاه‌های نفت تشکیل می‌داد. قرار بود این توافقنامه پس از خروج ارتش سرخ از ایران به مجلس داده شود، چون دولتمردان ایران بر این باور بودند که با وجود ارتش بیگانه در بخشی از خاک کشور انتخابات آزاد صورت نمی‌گیرد، به همین دلیل، مایل بودند که انتخابات سراسری مجلس را به پس از خروج ارتش سرخ از ایران موکول کنند.^{۲۲}

همچنین هر دو کشور توافق کردند که مسأله‌ی آذربایجان، مسأله‌ی داخلی ایران است و باید به شیوه‌ای صلح‌آمیز و مسالمت‌جویانه حل شود. بدین ترتیب، زمینه برای خروج ارتش اتحاد جماهیر شوروی از ایران فراهم شد. تا ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ (۱۰مه ۱۳۴۶) ارتش سرخ ایران را ترک کرد. پس از خروج ارتش سرخ از ایران، گفتگو و مذاکره‌ی جمهوری کردستان و آذربایجان از یک سو و حکومت مرکزی از سوی دیگر، آغاز گردید. این مذاکرات تا شهریورماه ۱۳۲۵ ادامه داشت، لازم است قبل از اینکه به نتایج مذاکرات اشاره شود، از مسأله‌ی مهمی که در

²² روز ۳۰ آذرماه ۱۳۲۶ (۲۲ اکتبر ۱۹۴۷) قوام این توافقنامه را به مجلس برد، ولی خودش علیه تصویب آن سخن گفت. مجلس هم همان گونه که پیش‌بینی می‌شد، آن را "کأن لم یکن" و غیرممکن خواند، به این معنی که چنین چیزی اصلاً وجود نداشته است.

آن زمان مطرح بود و آن روابط بین جمهوری خودمختار کردستان و حکومت ملی آذربایجان بود، صحبت شود. این دو حکومت که به صورت هماهنگ تشکیل شده و حکومت‌هایی دمکراتیک و مترقی به‌شمار می‌آمدند، در برابر حکومت ارتجاعی مرکزی، متحد و یکپارچه بودند. بر همین اساس، توافقنامه ی دوستی و همکاری میان آنان در فروردین ۱۳۲۵ برابر با ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ در تبریز و توسط هیأت‌های رسمی دو طرف به سرپرستی پیشوا قاضی محمد و جعفر پیشه‌وری به امضا رسید. متن توافقنامه به شرح زیر بود:

- ۱- در آن جاهایی که لازم دانسته شود، هر دو حکومت ملی، نمایندگان رسمی خود را در خاک یکدیگر تعیین کنند.
- ۲- در آذربایجان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن کرد هستند، امور حکومتی توسط کردها اداره شود و همچنین در کردستان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن آذری هستند، امور حکومتی در دست مأموران حکومت ملی آذربایجان خواهد بود.^{۲۳}

²³ نکته‌ی قابل توجه در این بند این است که گفته شده امور دولتی یا حکومتی به دست کردها خواهد بود، اما زمانی که از آذربایجانی‌ها صحبت می‌شود، گفته شده است از مأموران حکومتی ملی آذربایجان استفاده خواهد شد.(ن)

۳- هر دو حکومت کمیسیونی مشترک برای حل مشکلات اقتصادی تشکیل خواهند داد، تصمیمات این کمیسیون با نظارت رئیس هر دو حکومت اجرا خواهد شد.

۴- در مواقع لازم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان همکاری نظامی ایجاد خواهد شد و هر زمان که لازم باشد به یکدیگر یاری خواهند رساند.

۵- اگر لازم باشد با حکومت تهران مذاکره شود، این امر باید با رضایت و تصویب چو حکومت انجام گیرد.

۶- حکومت ملی آذربایجان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی کردهایی که در خاک آذربایجان ساکن هستند و همچنین حکومت کردستان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی آذربایجانی‌هایی که در خاک کردستان ساکن هستند، با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند تلاش خواهند کرد.

۷- هر کسی که برای ایجاد اختلال در روابط دوستانه و تاریخی اتحاد دموکراتیک ملی یا ایجاد تنش بین این دو حرکت تلاش کند، از سوی هر دو حکومت مجازات خواهد شد.²⁴

چنانچه مشخص است، این توافقنامه از دو بخش تشکیل شده بود: بخشی از آن روابط بین دو حکومت آذربایجان و کردستان را مشخص می کرد که دو طرف اقلیت‌های یکدیگر را به رسمیت بشناسد و تمام حقوق ملی و شهروندی آنان را رعایت کنند و همچنین هر دو دولت در این توافقنامه متعهد شده بودند که برای برطرف کردن مسائل و مشکلات اقتصادی، با یکدیگر همکاری کنند. بخش دوم در رابطه با روابط این دو حکومت با حکومت مرکزی بود. در صورت هر گونه گفتگو و مذاکره با حکومت تهران، بایستی هر دو حکومت آذربایجان و کردستان با آن موافقت می کردند.

در مواقع لازم، نیروهای مسلح هر دو حکومت آماده بودند با یکدیگر همکاری کنند. مشخص است توافقنامه ای بدین شکل که به صورت

²⁴ متأسفانه اصل این توافقنامه پیدا نشد. این متن از فارسی گرفته و ترجمه شده که به نظر می‌رسد نسخه‌ی اصلی آن نباشد، به همین دلیل ممکن است این توافقنامه در برخی از واژه‌ها با نسخه‌ی اصلی آن تفاوت داشته باشد T اما در محتوا تفاوتی با آن ندارد. (ن)

رسمی به امضاء دو طرف رسیده بود، موجب خشم حکومت مرکزی شده بود. به دلیل اینکه حکومت مرکزی تحت هیچ شرایطی موجودیت این دو حکومت را به رسمیت نشناخته بود و این اقدام حکومت کردستان و آذربایجان را تجزیه‌طلبی آنان از ایران قلمداد می‌کرد.

این توافقنامه از یک طرف نشانه‌ی اتحاد جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان بود و از طرف دیگر نشانه‌ی این بود که آنان تصمیم گرفته بودند با اتحاد فی‌مابین، در برابر توطئه‌های حکومت مرکزی بایستند و در زمان حمله‌ی نظامی این دولت، از خود دفاع کرده و به یکدیگر کمک کنند.

در بهار سال ۱۳۲۵ این مسأله یعنی اتحاد و همکاری در مقابل حکومت واپسگرایی مرکزی، مسأله‌ای اساسی به شمار می‌آمد، ولی در همان دوران و میان جمهوری خودمختار کردستان و حکومت ملی آذربایجان تنش‌ها و اختلافاتی نیز مشاهده می‌شد. تفاوت‌ها از طبیعت این دو جنبش نشأت می‌گرفت. در حالی که جمهوری کردستان و به طور کلی جنبش آن زمان ملت کرد، کاملاً جنبشی ملی بود، جنبش ملی آذربایجان هر چند از لحاظ ملی‌گرایی نیرومند بود، اما همزمان نیز نوعی جنبش اجتماعی بود. به عبارتی، جمهوری کردستان مشخصاً چیزی را برای تغییر وضع اجتماعی

در برنامه خود نیاورده بود. به عنوان مثال، در برنامه‌ی حزب دمکرات اشاره‌ای به مسأله‌ی تقسیم اراضی بین کشاورزان نشده بود، در حالی که حکومت ملی آذربایجان پس از رسیدن به قدرت، زمین‌های مالکان بزرگ را مصادره و در بین کشاورزان آذربایجانی تقسیم کرد. مشخص بود که وجه اجتماعی جنبش آذربایجان بسیار پیشرفته‌تر و عمیق‌تر بود، ولی در مقابل، در آذربایجان طبقه‌ی متوسط در شهرها منافع سیاسی و اقتصادی خود را در معرض خطر می‌دیدند، به این دلیل که در آن زمان بورژوازی آذربایجان در سرتاسر اقتصاد ایران نفوذ داشت و از لحاظ سیاسی در حکومت مرکزی تأثیرگذار بود، شووینیسیم ایرانی نیز بر آن تأثیرگذار بود. علاوه بر این، خرده بورژوازی و بورژوازی از آن ترس داشتند که حکومت ملی، آذربایجان را از ایران جدا کرده و یا بخواهد نظام سوسیالیسم را در آذربایجان پیاده کند. همه‌ی اینها سبب شد که بخش عظیمی از طبقات متوسط شهری در مقابل حکومت ملی آذربایجان ایستاده و با آن مخالفت کنند. در حالی که در کردستان مسأله بدین شکل نبود. حقیقتاً می‌توان گفت که مردم کردستان به طور عمده و مردم شهرهای کردستان به ویژه مهاباد، بوکان، اشنویه و نقده، به طور کلی از جمهوری کردستان حمایت می‌کردند.

می‌توان به صورت دیگری نیز این مسأله را مورد بررسی قرار داد، چون در کردستان روستاها تحت سلطه‌ی اربابان و رؤسای عشایر بود، روستاییانی که در آن زمان تحت نفوذ و سلطه‌ی اربابان بودند، کمتر به صورت مستقیم از جمهوری کردستان حمایت می‌کردند. در حالی که برنامه‌ی فرقه‌ی دمکرات رادیکال‌تر بود و می‌خواست مسأله‌ی اراضی را به نفع کشاورزان حل و فصل کند، ساکنین روستاها پشتیبان و حامی حکومت ملی آذربایجان بودند. در مقابل، در مهاباد عموم مردم به صورت جدی طرفدار جمهوری کردستان بودند، در حالی که این حمایت در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان به این شکل نبود.

نکته‌ی جالب توجه این بود که در مراسمات و راهپیمایی‌های کردستان، پرچم کردستان و در آذربایجان، پرچم سرخ برافراشته می‌شد. علاوه بر تفاوت طبیعی این دو جنبش، پس از تشکیل جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان، اختلافاتی بین آنان به وجود آمد، این اختلافات بیشتر در زمینه‌ی اداره‌ی شهرهای استان آذربایجان غربی یعنی خوی، سلماس، ارومیه و میاندوآب بود. هر دو طرف می‌خواستند که قدرت خود را در این چهار شهر و اطراف آن تثبیت کنند. جمهوری کردستان و کردها به طور کلی، مناطقی را که در غرب دریاچه‌ی ارومیه واقع شده بود،

جزئی از کردستان محسوب می‌کردند که شامل هر چهار شهر "خوی، سلماس، ارومیه و میاندوآب می‌شد"، در حالی که مسئولان آذربایجان به دلیل اینکه بیشتر ساکنان این شهرها آذری بودند، آنها را جزئی از آذربایجان به حساب می‌آوردند.

جمهوری کردستان برای حل این اختلاف، در ارومیه و میاندوآب نماینده داشت و عملاً هر چهار شهر از طرف حکومت ملی آذربایجان اداره می‌شد. به همین دلیل، در چندین منطقه در اطراف ارومیه و میاندوآب اختلافاتی به وجود آمد، تا جایی که این اختلافات به درگیری هم منجر شد. چندین بار پیشمرگ‌ها، فداییان آذربایجان را محاصره نموده و حتی آنان را وادار به فرار نمودند. سرانجام با میانجیگری و دخالت نمایندگان اتحاد شوروی و همچنین نمایندگان حکومت مرکزی در مهاباد و تبریز از وقوع درگیری و تنش ممانعت به عمل آمد. ولی این راه حل موقت بود، به این دلیل که اصل مسأله حل نشد و تا انتها نیز توافقتنامه‌ی کاملی بین آنان به تصویب نرسید که مشخص کند این چهار شهر بخشی از جمهوری کردستان و یا جزئی از حکومت ملی آذربایجان هستند.

در بهار سال ۱۳۲۵ نمایندگان جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان در کنسولگری اتحاد شوروی برای اینکه مسأله‌ی این شهرها و

به ویژه ارومیه حل شود، نشست‌ها را برگزار کردند، ولی چون دو طرف بر موضع خود پافشاری می‌کردند، این نشست بی‌نتیجه باقی ماند.²⁵

پیشوا قاضی محمد چندین بار به همراه عده‌ای از مسئولین جمهوری کردستان به ارومیه رفت و در آنجا با نمایندگان آذربایجان که از تبریز آمده بودند، نشست‌هایی برگزار کرد، ولی این نشست‌ها بی‌نتیجه بود. برخی از مالکان بزرگ و ثروتمندان آذری ارومیه پیش قاضی محمد رفتند و پیشنهاد کردند که ارومیه بخشی از جمهوری کردستان باشد، این پیشنهاد به خاطر علاقه‌ی آنها به کردها نبود، زیرا که آنان در طول تاریخ، مخالف کردها بودند و همیشه شووینیسیم عجیبی نسبت به کردهای اطراف ارومیه از خود نشان می‌دادند.

پیشوا قاضی محمد با زیرکی و درایت خود، خیلی زود متوجه شد که هدف این افراد این نیست که ارومیه بخشی از جمهوری کردستان باشد،

²⁵ در این نشست "زیرو بهادری" یکی از رؤسای عشیره‌ی "هرکی" که مردی بی‌سواد اما باهوش و شجاع بود، زمانی که نمایندگان دو طرف در اتاق گفتگو نشسته بودند، صدلی خود را برداشت و در وسط اتاق گذاشت و گفت: جناب هاشموف (کنسول اتحاد شوروی در ارومیه) اکنون که این اتاق متعلق به شماست، می‌توانم صدلی را در وسط این اتاق قرار دهم و ادعا کنم که اتاق مال من است؟ منظور این بود که ارومیه در وسط کردستان واقع شده و بیشتر ساکنان اطراف ارومیه کرد هستند و نمی‌توان آن را بخشی از آذربایجان به حساب آورد. (ن)

بلکه هدف آنها از مطرح کردن این پیشنهاد این بود که ارومیه از حاکمیت حکومت ملی آذربایجان رهایی یابد تا امتیاز طبقاتی آنها به خطر نیفتد و زمین‌هایشان در بین کشاورزان تقسیم نشود.

به طور خلاصه، این خواسته‌ی آنان نه از حب علی، بلکه از بغض معاویه بود. در این دیدار، پیشوا قاضی محمد دندان‌درد خود را بهانه کرد و خواسته‌ی آنان را پاسخ نداد. زیرا حقیقتاً نمی‌توانست صراحتاً بگوید که ارومیه جزء کردستان نیست و یا پیشنهاد آنها را قبول کند که در آن صورت به معنای دفاع از امتیازات مالکان بزرگ و ضدیت با کشاورزان آذربایجانی بود. به این ترتیب، هرچند که اختلاف بر سر شهرهای آذربایجان غربی و اختلاف طبیعی میان جنبش‌ها همچنان ادامه داشت، ولی در آن زمان مسأله‌ی اساسی، اتحاد در برابر توطئه‌های رژیم شاه و حکومت مرکزی بود. به همین خاطر، کلیه‌ی اختلافات امری حاشیه‌ای قلمداد می‌شد و در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داشت. رهبران هر دو طرف به حق در تلاش بودند تا روز به روز اتحاد، همکاری و هماهنگی را در میان خود افزایش دهند.

در بهار سال ۱۳۲۵ گفتگو و مذاکره بین نمایندگان حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان از یک سو و حکومت مرکزی از سوی

دیگر آغاز گردید. این مذاکرات هم در تهران و هم در تبریز صورت می‌گرفت، ولی لازم به ذکر است که هیچ‌گاه مذاکره‌ی سیاسی در مهاباد انجام نشد.

در هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵ (۲۸ آوریل ۱۹۴۶) زمانی که ارتش سرخ در حال خروج از ایران بود، هیأتی از حکومت ملی آذربایجان به رهبری پیشه‌وری، برای مذاکره عازم تهران شد. هرچند برای مدت زمان طولانی در تهران باقی ماندند، ولی خواسته‌های آنان و به ویژه محافظت از نیروهای مسلح آذربایجان به دستور محمدرضا شاه از سوی حکومت مرکزی پذیرفته نشد. محمدحسین سیف قاضی، نماینده‌ی جمهوری کردستان همراه این هیأت بود ولی در هیچ‌کدام از مذاکرات اصلی، نه با قوام "نخست وزیر" و نه با سادچیکوف، سفیر اتحاد شوروی شرکت نکرد.

این مذاکرات بدون نتیجه‌ی مشخصی پایان یافت. در بیست و سوم اردیبهشت‌ماه، قوام هیأت مذاکره‌کننده‌ی آذربایجان را متهم کرد که حاضر نشده است پیشنهادات حکومت مرکزی را بپذیرد. یک روز بعد، در بیست و چهارم اردیبهشت‌ماه، پیشه‌وری به تبریز بازگشت و اعلام کرد حکومت مرکزی خواهان تسلیم بی قید و شرط آذربایجان است. در بیست

و پنجم اردیبهشت ماه هیأتی به رهبری مظفر فیروز از تهران به تبریز رفت و پس از چند روز گفتگو و مذاکره، حکومت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان بر سر بندهای زیر به توافق رسیدند:

- آذری‌ها اعلام کردند که خود را به عنوان حکومت ملی آذربایجان و بخشی از ایران قلمداد می‌کنند و خواسته‌های آنان در چهارچوب کشور ایران است و به حکومت مرکزی اطمینان دادند که در اندیشه‌ی جدایی از ایران نیستند.

در این گفتگوها کردستان را بخشی از آذربایجان قلمداد کرده و و بنابر این توافقنامه، کردها به اقلیتی در آذربایجان تبدیل شدند و هویت سیاسی خود را از دست دادند.

در حالی که حکومت آذربایجان مشروعیت پیدا کرده بود و تهران تا اندازه‌ی زیادی آن را به رسمیت شناخته بود و دکتر "سلام‌الله جاوید" به عنوان استاندار کل آذربایجان مشخص شده بود، ولی در این توافقنامه تحت هیچ شرایطی حرفی از کردستان به میان نیامده بود و تنها به‌عنوان بخشی از آذربایجان محسوب می‌شد. مشخص بود که رهبری حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان حاضر نبودند چنین توافقنامه‌ای را بپذیرند، زیرا در حقیقت، پذیرش چنین توافقنامه‌ای خط قرمزی برای

تشکیل جمهوری کردستان بود و تمامی تلاش هایی را که طی این مدت صورت گرفته بود، خنثی می کرد.

به همین دلیل در مردادماه ۱۳۲۵ "اوایل اوت ۱۹۴۶" پیشوا قاضی محمد همراه با چند تن از مسئولان و مقام های جمهوری کردستان به تهران سفر کرد که در نتیجهی این سفر، حکومت مرکزی و شخص قوام پذیرفتند که استان تازه ای به نام "کردستان" مشخص شود که مرز آن از اتحاد شوروی تا کرمانشاه و سنندج و به عبارتی تا منطقه ی کامیاران ادامه داشته باشد و این استان تحت نظارت مسئولان جمهوری بوده و قاضی محمد به عنوان استاندار کل منصوب شود. منطقه ی کرمانشاه در چهارچوب خاک این استان نبود و حکومت مرکزی تحت هیچ شرایطی حاضر نبود کرمانشاه را که ذخایر عظیم نفتی در آن قرار داشت و توسط یکی از شرکت های انگلیسی استخراج می شد، جزئی از خاک کردستان قلمداد کند و از طرف دیگر، کرمانشاه تحت نفوذ انگلیس بود و پیشوا قاضی محمد که مردی واقع بین بود و نمی خواست در آن زمان انگلیس را به طور کامل به دشمنی کامل با کردستان ترغیب کند و از طرفی نیز می دانست که ملحق شدن منطقه ی کرمانشاه به دیگر بخش های کردستان در آن زمان غیر ممکن بود.

قوام ظاهراً این پیشنهاد را پذیرفت، اما بسیار هوشمندانه اعلام کرد که این پیشنهاد را در شرایطی می‌پذیرد که دکتر "سلام‌الله جاوید" که استاندار کل آذربایجان بود، به مخالفت با آن نپردازد. مشخص است که هدف قوام از این کار، موکول کردن این مسأله به آینده و مانع‌تراشی برای حل و فصل آن بود. بعداً به خوبی مشخص شد که تمامی اقداماتی که قوام طی این مدت انجام داده بود، برای وقت‌کشی بود، تا ارتش سرخ به طور کامل ایران را ترک کند و حکومت مرکزی بتواند شرایط مناسبی را پیدا کند و ارتش شاهنشاهی را برای تصرف آذربایجان و کردستان آماده کند. پیشوا بدون هیچ دستاوردی از تهران بازگشت و تنها وعده‌ای به وی داده بودند که آن هم وعده‌ای ناتمام بود.

۴ - جبهه‌ی جنگ

جمهوری کردستان شامل یک‌سوم کردستان بود، کردستان جنوبی از سقز به طرف پایین تا کرمانشاه تحت حاکمیت دولت مرکزی بود. یکی از مسائل بسیار مهم برای رهبران جمهوری کردستان، تصمیم‌گیری درباره‌ی این مسأله بود که آیا جمهوری کردستان باید بخش‌های جنوبی کردستان را نیز آزاد کند و تمامی خاک کردستان تحت حاکمیت جمهوری

کردستان باشد، یا اینکه در چهارچوب محدود خود باقی بماند. این خطر نیز وجود داشت که حکومت مرکزی در مقاطع حساس، از حضور خود در منطقه ی سقز، بانه و سردشت که دارای پایگاه نظامی بود، جهت ضربه زدن به جمهوری کردستان استفاده کند. بنابراین، مسأله ی جبهه ی سقز و بانه برای مقامات جمهوری کردستان بسیار حیاتی بود، به همین دلیل بیشتر پیشمرگ های جمهوری کردستان در این جبهه در حالت آماده باش بودند.^{۲۶}

طبق آماري که موجود است، از ۱۲۷۵۰ پیشمرگ که در بهار سال ۱۳۲۵ در این جبهه مستقر شده بودند، ۱۰۷۵۰ تن کرد ایران و اسب سوار و ۲۰۰۰ تن نیز بارزانی و پیاده بودند. به دلیل اینکه سیاست جمهوری کردستان روشن نبود که آیا به طرف جنوب حمله می کنند یا نه، تنها وظیفه ی این جبهه در این امر خلاصه شده بود که از هجوم ارتش ایران به طرف شمال جلوگیری کنند. به طور خلاصه، در این جبهه تمام این نیروها بیشتر حالت تدافعی داشتند. واقعیت این است که ۱۲۷۵۰

²⁶ جبهه ای نیز در سردشت بود که چندین بار پیشمرگ ها آن را مورد حمله قرار داده بودند و از پل عبور کرده و تا نزدیکی پادگان نیز پیشروی کردند، جبهه ی مشترک آذربایجان و کردستان نیز در تکاب بود ولی جبهه ی اصلی همان جبهه ی سقز و بانه بود. (ن)

فرد مسلح در آن زمان از لحاظ تعداد و کمیت، نیروی زیادی بود ولی از لحاظ کیفیت نظامی چند نقطه ضعف اساسی داشت:

۱- درست است که این نیروها به‌عنوان نیروهای پیشمرگ و نیروی جمهوری کردستان به‌شمار می‌آمدند، ولی نیرویی عشیره‌ای بودند و فرماندهی همه‌ی بخش‌ها، رؤسای عشایر بودند که نتیجه‌ی این ترکیب از دو نظر مطلوب نبود:

الف) این نیروها بیشتر تحت نفوذ رؤسای عشیره‌های خود بودند تا تحت نظر حاکمیت جمهوری کردستان، به عبارت دیگر بیشتر امور به دستور رؤسای عشایر انجام می‌گرفتند، نه به دستور مسئولان و مقام‌های جمهوری کردستان.

ب) اصول و تاکتیک نظامی لازم در میان نیروهای مسلح وجود نداشت. ضمن اینکه این عشیره‌ها در بین خودشان به رقابت پرداخته و بیشتر منافع عشیره‌ای و فردی مد نظر بود تا منافع کلی جنبش.

۲ - همان‌طور که قبلاً ذکر شد، غیر از بارزانی‌ها پیشمرگ‌های دیگر اسب‌سوار بودند، ولی نکته‌ی جالب توجه این بود که از لحاظ اسلحه و مهمات در وضعیت مناسبی قرار نداشتند، اسلحه‌ی خودکار و تیربار بسیار کم بود و بیشتر آن‌ها اسلحه‌ی "برنو" به همراه داشتند.

۳ - نقطه ضعف دیگر این بود که این نیروها آموزش نظامی ندیده بودند. غیر از بارزانی‌ها که چند سال در عراق جنگیده بودند و تجربه‌ی جنگی داشتند، بیشتر آن‌هایی که به جبهه آمده بودند، نه در جنگی شرکت نموده بودند و نه آموزش نظامی دیده بودند که برای شرکت در جنگ آماده باشند. برای هر بخش از این نیروی بزرگ، یک افسر تعیین شده بود که دو وظیفه برعهده داشت:

۱- بر حسب توانایی و امکاناتی که در این جبهه در اختیار دارند به نیروی پیشمرگ آموزش بدهند.

۲- این افسر در همان حال، مسئول تدارکات بود و لازم بود آذوقه و وسایل مورد نیاز نیروهای پیشمرگ در جبهه را فراهم کند.

در آن زمان برای ارتش ایران مسأله‌ی مهم و فوری، ارسال آذوقه و اسلحه و مهمات به دو پادگان بانه و سردشت بود که در محاصره قرار داشتند، چون مسیر سقز، بانه و سردشت در کنترل پیشمرگ جمهوری کردستان بود و در آن زمان ارتش ایران که نیروی هوایی نداشت تا بتواند آذوقه و مهمات را به پادگان‌های سردشت و بانه بفرستد، در تلاش بود تا به هر طریقی، از مسیر زمینی این کار را انجام دهد. برای رسیدن به این هدف، از روز ۴ اردیبهشت سال ۱۳۲۵ (۲۴ آوریل ۱۹۴۶) ستونی ۶۰۰

نفری به راه افتاد. این ستون در روستای "قاراوا" با بارزانی‌ها که بر سر راه قرار داشتند، درگیر شدند. در اولین حمله‌ی غافلگیرانه، بارزانی‌ها ۲۱ سرباز را کشته و ۱۷ نفر را نیز زخمی و ۴۰ تن را اسیر کردند. بقیه‌ی ستون به طرف سقز عقب نشینی کرد. این شکستی بزرگ برای ارتش ایران بود و تأثیرات مثبت زیادی نیز بر نیروهای پیشمرگ جبهه‌ی سقز و بانه گذاشت، به ویژه حس ملی آنان را تقویت کرد و سبب شد تا اختلافات میان عشیره‌ها کاهش یابد. شکست ارتش در کردستان در درون ارتش و در پایتخت نیز پخش شد و به همین خاطر بود که بعد از این شکست، ستاد ارتش تصمیم گرفت که سرلشکر رزم‌آرا را به عنوان فرمانده به منطقه‌ی سقز بفرستد.

ولی قبل از آنکه ارتش ایران وارد جنگ دیگری شود، چاره‌ای غیر از مذاکره و گفتگو با نمایندگان جمهوری کردستان نبود. بعد از یک گفتگو که در شهر سقز در ۵ خردادماه ۱۳۲۵ (۲۶ می ۱۹۴۶) صورت گرفت و هر دو طرف توافق کردند که برای جلوگیری از درگیری بین نیروهایشان، یک منطقه‌ای بی طرف ۴ کیلومتری را از سقز به سمت بانه و از سقز به سمت بوکان تعیین کنند. نمایندگان حزب دمکرات موافقت کردند که ارتش آذوقه را به پادگان سردشت و بانه ارسال کند، ولی اجازه‌ی ارسال

اسلحه و مهمات را ندادند. همچنین برای اینکه از جنگ و درگیری در آینده پیشگیری شود و اگر مشکلاتی برای دو طرف پیش آمد، بتوانند آن را حل و فصل کنند، قرار شد که در سقز و بانه و سردشت، حزب دمکرات نماینده‌ی رسمی خود را داشته و با نماینده‌ی ارتش ایران در ارتباط باشد.

ولی همان طور که پیش‌بینی می‌شد، این توافقنامه اجرا نشد. به ویژه که ارتش شاهنشاهی در تلاش بود هر طور که شده اسلحه و مهمات به پادگان بانه و سردشت ارسال کند. به همین خاطر بود که گاهی اوقات جنگ و درگیری‌های پراکنده در مسیرهای سقز به بانه یا سقز به بوکان روی می‌داد.²⁷

رزم‌آرا پس از رسیدن به سقز در تلاش بود حمله‌ی گسترده‌ای را علیه نیروهای کردستان طراحی کند. بعد از آماده شدن دو گردان توپخانه با

²⁷ سرهنگ "کلنل" محمد نانوازاده، یکی از بلندپایه‌ترین افسران سپاه ملی در منطقه‌ای میان سقز و بانه به شهادت رسید. احتمالاً آن هواپیمای ارتشی که محمد نانوازاده در آن بود و از بانه عازم سقز بود، دستکاری شده بود، زیرا هواپیمای حامل محمد نانوازاده در منطقه‌ی "کلی خان" سقوط کرد و نانوازاده به شهادت رسید ولی خلبان با چتر خود را به پایین پرتاب کرد و جان سالم به در برد و زنده ماند.(ن)

پشتیبانی هوایی، در روز ۲۵ خردادماه "۱۵ ژوئن" بلندی‌های "مامه‌شا" را مورد حمله قرار دادند و جنگ شدیدی در گرفت. در این جنگ هم بارزانی‌ها و هم نیروهای پیشمرگ جمهوری کردستان حضور داشتند، ولی ارتش که نیروی زیادی را به همراه خود آورده بود، بارزانی‌ها را که تعدادشان اندک بود، محاصره نموده و "خوشه‌وی خلیل" یکی از فرماندهان دلیر و شجاع بارزانی را به شهادت رساندند و نیروهای جمهوری کردستان مجبور به عقب‌نشینی شدند. این پیروزی بزرگی برای ارتش ایران بود و رزم‌آرا در صدد بود از این پیروزی استفاده‌ی سیاسی نماید.

در اواخر خردادماه ۱۳۲۵ در روستای "سرا" در حدفاصل بوکان و سقز، رزم‌آرا و قاضی محمد با هم دیدار کردند و تصمیم گرفته شد توافقنامه‌ای که پیشتر در ۵ خردادماه امضاء شده بود، از سوی دو طرف اجرا شود و آتش بس همچنان بین ارتش ایران و جمهوری کردستان ادامه یابد. هدف رزم‌آرا از این اقدام، به دست آوردن زمان و نگه داشتن نیروی جمهوری کردستان در حالت تدافعی بود تا اجازه ندهد به سوی جنوب پیشروی کرده و از حمله‌ی نیروهای حکومت مرکزی جلوگیری نماید.

بعد از جنگ "مامه‌شا" این احساس در بین نیروهای پیشمرگ قوت گرفت که با حمله‌ی بزرگی به نیروهای ارتش ایران در منطقه‌ی سقز ضربه وارد کنند. هدف از این حمله آن بود که نیروی جمهوری کردستان تا جایی پیشروی کند که در نهایت بتواند شهر سنندج را آزاد کند. شمار نیروهای جمهوری کردستان زیاد بود و از اعتماد به نفس و روحیه‌ی بالایی برخوردار بودند. پیش‌بینی می‌شد که اگر بر اساس اصول و تاکتیک نظامی عمل کنند، ارتش ایران توانایی مقابله با آنان را نخواهد داشت. ولی در این زمان یک عامل دیگر دخالت کرد و مانع پیشروی نیروهای جمهوری کردستان به سوی جنوب شد.

روز ۳۰ خردادماه ۱۳۲۵ "۲۰ ژوئن ۱۹۴۶" هاشموف، کنسول اتحادشوروی در ارومیه، نزد پیشوا قاضی محمد رفت و در روستای "سرا" با هم دیدار کردند. هاشموف از قاضی محمد خواست که نیروهای جمهوری کردستان با ارتش ایران وارد جنگ نشوند و به آنان حمله نکنند، چون احتمال دارد جنگ بزرگی درگیرد که اتحاد شوروی آن را به صلاح نمی‌داند و به جمهوری کردستان کمک نظامی نخواهد کرد. لازم بود پیشوا قاضی محمد و مقامات دیگر حزب دمکرات، وضعیت کردستان و سراسر ایران را بررسی کنند. از یک سو، ارتش سرخ ایران را ترک

کرده بود و توافقنامه ی "مظفر فیروز- پیشه‌وری" در تبریز امضاء شده بود و از سوی دیگر، دولت ایران و اتحاد شوروی توافقنامه‌ی تشکیل شرکت نفت مشترک را امضاء کرده بودند. پس از بررسی این مسائل، پیشوا قاضی‌محمد به این نتیجه رسید که حمله به ارتش ایران مقرون به صرفه نیست و احتمال دارد تأثیرات زیانباری را بر روابط جمهوری کردستان و اتحاد شوروی بگذارد. این تصمیمی بود که بر آینده‌ی جمهوری کردستان تأثیرگذار بود. جمهوری کردستان تا اواخر در همان چهارچوب محدود خود باقی ماند، به عبارت دیگر، جمهوری کردستان تنها یک سوم از کردستان ایران را تحت نفوذ خود داشت.

۵- فروپاشی

همزمان در تهران مانورهای نخست‌وزیر قوام همچنان ادامه داشت. قوام که به دنبال کسب وقت بود، چنین نشان می‌داد که هدفش متحد کردن و ایجاد جبهه‌ای وسیع از همه‌ی نیروهای ملی و دمکراتیک در ایران است. پس از امضای توافقنامه‌ای میان حکومت ملی آذربایجان و دولت مرکزی، قوام به این قصد که توجه نیروهای دمکراتیک و چپ را به طرف خود جلب کند، کارهای دیگری نیز انجام داده بود.

در یازدهم مردادماه سال ۱۳۲۵ (۲ اوت ۱۹۴۶) سه نفر از رهبران حزب توده‌ی ایران، وزیر کابینه‌ی قوام شدند: "ایرج اسکندری" وزیر کار و هنر، "دکتر فیروز (فریدون) کشاورز" وزیر فرهنگ و "مرتضی یزدی" وزیر بهداشت. به این ترتیب هدف قوام این بود که این‌گونه نشان دهد که حاضر است حزب توده را نیز در قدرت سهیم نموده و حکومتی ملی و دمکراتیک تشکیل دهد که در آن زمان در حقیقت می‌توانست خواست‌های توده‌های مردم سراسر ایران را نمایندگی کند، زیرا همان‌طور که قبلاً گفتیم، جنبش ملی - دمکراتیک نه تنها در آذربایجان و کردستان، بلکه در سراسر ایران بسیار گسترش یافته و به نیروی بسیار بزرگی تبدیل شده بود که می‌توان گفت از همه‌ی نیروهای سیاسی ایران قدرتمندتر بود. قوام همچنین به طرز بسیار زیرکانه‌ای تظاهر می‌نمود که در برابر چنین اقداماتی یعنی بر سرکار آوردن وزیران توده‌ای به کابینه، توافق با آذربایجان و برخی اقدامات دیگری که جنبه‌ی دمکراتیک داشتند، با محمدرضا شاه اختلاف دارد.

در آن زمان رهبری حزب توده و حتی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان نیز این‌گونه نشان می‌دادند که قوام حقیقتاً در صدد دمکراتیزه کردن ایران است و روزی خواهد رسید که شاه را برکنار نموده و ایران را به یک جمهوری

دمکراتیک تبدیل خواهد کرد. واقعیت این بود که اگر در انتخاب تاکتیک و نحوه‌ی عمل، اختلافی میان قوام و شاه وجود داشت، اما قوام هر کاری که می‌کرد نه تنها مورد تأیید شاه، بلکه مورد تیبید آمریکا و انگلیس نیز بود. کاری که قوام می‌کرد، نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده بود و هدف از آن، تضعیف و نابودی جنبش دمکراتیک خلق‌های ایران بود. مسأله تنها این بود، قوام دنبال فرصت مناسبی می‌گشت که ضربه‌ی نهایی را وارد کند. در واقع این‌گونه هم شد، قوام در هشتم تیرماه ۱۳۲۵ (۲۹ ژوئن ۱۹۴۶) حزب دولتی خود را به نام "حزب دمکرات ایران" تأسیس کرد.

این حزب در ظاهر قرار بود تبدیل به متحد احزاب دمکراتیک و چپ گردآمده در جبهه‌ی ترقی‌خواه گردد، اما در عمل، برای مقابله با این احزاب، به ویژه حزب توده تشکیل شده بود. مسأله‌ی انتخابات برای نخست‌وزیر قوام بهانه‌ای شد تا درخواست کند که برای تأمین آزادی انتخابات، ارتش ایران به آذربایجان و کردستان برود. به عقیده‌ی قوام، بدون مستقر شدن ارتش ایران در این دو منطقه انتخابات آزادانه صورت نمی‌گرفت.²⁸

²⁸ جرج آلن، سفیر آمریکا در تهران به این نحو پشتیبانی خود را نسبت به قوام نشان داد: "این‌که دولت ایران اعلام کرده که خواستار فرستادن نیروی امنیتی به همه‌ی بخش‌های ایران است ... تصمیمی کاملاً طبیعی و بجاست".

این اولین نشانه‌ی تغییر سیاست قوام بود. قبلا هم اگر فرد آگاهی ریزبینانه سیر رویدادها را دنبال می‌کرد، جلوه‌های دیگری از سوءنیت قوام را علناً مشاهده می‌کرد. توافقنامه‌ی فیروز - پیشه‌وری به تصویب حکومت مرکزی نرسیده و نادیده گرفته شد. علاوه بر این، دو روز پس از این توافق، یعنی در اواخر خردادماه ۱۳۲۵ افرادی که معلوم نبود چه کسانی هستند، به عنوان "انجمن ایالتی خوزستان" خواستار تمامی حقوقی شدند که به آذربایجان وعده داده شده بود. طولی نکشید که به تحریک شرکت نفت انگلیس، "اتحادیه‌ی عشایر خوزستان" تشکیل شد و همان تقاضا را تکرار نمود.

در ۲۳ شهریورماه ۱۳۲۵ (۱۴ سپتامبر ۱۹۴۶) ایل قشقایی و بویراحمد به تحریک شخص قوام در استان فارس قیام کردند و اقدام به خلع سلاح کردن نیروهای مسلح دولت مرکزی نمودند و به سازمانهای کارگری و حزب توده حمله کرده و خواستار این شدند که وزرای توده‌یی کابینه اخراج شوند و به استان فارس خودمختاری داده شود.

هرچند در تهران رهبران رسمی دولتی جنبش قشقایی‌ها را محکوم کردند، اما در عمل قشون ایران برای سرکوب این قیام هیچ اقدامی انجام

نداد. مقصود از این همه هیاهو این بود که قوام برای سرکوب جنبش آذربایجان و کردستان آزادانه‌تر عمل کند.

کم‌کم آشکار شد که قوام در اجرای این سیاست بسیار جدی است، به طوری که در روزهای آخر آبان‌ماه لشکری به زنجان فرستاد و بهانه‌اش این بود که زنجان جزئی از استان آذربایجان نیست. کاملاً واضح بود که اشغال زنجان، شروعی برای فرستادن ارتش به بخش‌های دیگر آذربایجان و همچنین کردستان بود. به این ترتیب، قوام نشان داد که در مانور دادن و اغوای مردم، استاد کم‌نظیری است. از طنزهای تاریخ این بود که قوام در آن زمان همیشه تکرار می‌کرد که: نیازی به پیروی از مکاتب عوام‌فریبانه ندارد.^{۲۹}

نیمه‌شب آذرماه، اولین دسته از قشون ایران به زنجان رسیدند و روز ۲ آذرماه زنجان کاملاً به دست دولت مرکزی افتاد و نیروهای مسلح فدایی حکومت ملی آذربایجان که در زنجان مستقر بودند، کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندادند. اشغال زنجان به این سادگی، هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی و حتی معنوی، شکست بزرگی برای حکومت ملی

^{۲۹} "از دنباله‌روی مکاتب دماغ‌ژیست بی‌نیاز است."

آذربایجان بود. زیرا در اینجا اثبات یک اصل یا تئوری مبنایی، موفقیت‌آمیز بود و آن عبارت بود از "حکمرما شدن روحیه‌ی فروپاشی یا شکست‌باوری".

اشغال شهر زنجان بدون جنگ و درگیری، ارتش شاه را تحریک کرده و محرکی شد که هر چه زودتر سراسر آذربایجان را اشغال کنند. از طرف دیگر، روحیه‌ی فداییان یعنی نیروهای نظامی آذربایجان را به کلی پایین آورده و روحیه‌ی مبارزه و مقاومت را در آنان از بین برد. سپس، زنجان به پایگاه حمله به تمامی آذربایجان تبدیل شد و دولت قوام نتوانست از زنجان نیروی خود را هم به طرف کردستان و هم به طرف تبریز روانه کند. همچنین اشغال زنجان نقاط ضعف حکومت ملی را نشان داد و به ویژه نشان داد که در بین شهرها و اقشار و طبقات متوسط، رضایت چندانی از حکومت ملی آذربایجان ندارند و رژیم شاه را به این قضیه بیشتر امیدوار کرد که به آسانی می‌تواند سرتاسر آذربایجان را اشغال کند. به طور خلاصه، اشغال زنجان به معنای فروپاشی کامل بود و برای حکومت ملی آذربایجان شکست بزرگی بود که راه را برای پیشروی ارتش ارتجاعی به سوی تبریز مهیا کرد.

برخلاف آن که برخی افراد ادعا می‌کردند یا هم اکنون نیز ادعا می‌کنند، دولت ایران از نظر نیروی نظامی آمادگی زیادی نداشت. تعداد کل افرادی که به آذربایجان فرستاده شدند، بیشتر از ۲۰۰۰۰ نفر نبودند، از آنان ۳۰۰۰ نفر به قول آن زمان، "چریک" و به قول امروزی "مزدور" بودند. کل آن ارتش ۳۰ تانک داشتند، تعدادی توپ و تعدادی هواپیمای قدیمی نیز داشتند که در جبهه هیچ تأثیری نداشتند و بیشتر جنبه‌ی نمایشی داشتند.^{۳۰}

در برابر آنان، آذربایجان بیشتر از ۱۸۰۰۰ فدایی فقط در جبهه داشت که نیروی منظمی بود و اسلحه‌ی مناسبی هم داشتند. درست است که دارای اسلحه‌ی سنگین مانند توپ و تانک نبودند، اما از جنبه‌های دیگر مجهز بودند. بر سر راه ارتش شاه به طرف تبریز جاده‌های بسیار صعب‌العبوری همچون "قافلانکوه" وجود داشتند که می‌شد در آنجا مقاومت کرد. اما معلوم بود که ضعف سیاسی رهبران حکومت ملی آذربایجان و نارضایتی اتحاد شوروی از بروز جنگ شدیدی میان آذربایجان و حکومت مرکزی و همچنین دشمنی تعداد زیادی از مردم

³⁰ ستاد ارتش ایران برای مبارزه با آذربایجان و کردستان ۷ هواپیمای هاینه و ۲ هواپیمای تایگرموسی را اختصاص داده بودند. ن. پسیان: از مهاباد خونین. ص. ۶۴

آذربایجان، اعم از اقشار و طبقات متوسط شهرهای آذربایجان با حکومت ملی، باعث شد که تنها مقاومت ناچیزی در منطقه‌ی "قافلانکوه" صورت گیرد. این مقاومت هم خیلی زود با شکست روبرو شد و ارتش ایران به سوی تبریز به راه افتادند. از آنجا تا تبریز، نه تنها کوچکترین مقابله‌ای با ارتش ایران صورت نگرفت، بلکه قبل از آن که نیروی دولت مرکزی به تبریز برسد، در ۲۰ آذرماه ۱۳۲۵ (۱۱ دسامبر ۱۹۴۶) رهبران فرقه‌ی مضمحل شده، به صورت رسمی، تسلیم خود را اعلام کرده و بسیاری از آنان به سمت اتحاد شوروی فرار کردند. زمانی که قوام اعلام کرد که قصد دارد ارتش را به طرف آذربایجان بفرستد، رهبران فرقه‌ی دمکرات آذربایجان دستور به مقابله دادند و تا چند روز قبل از رسیدن ارتش شاهنشاهی، شعارشان "اولدی وا، دوندی یوخدی" یعنی "می‌میریم ولی عقب‌نشینی نمی‌کنیم" بود. اما تاریخ نشان داد که این شعار در عمل به دو قسمت تقسیم شد: سهم رهبران فرار بود و سهم توده‌های مردم هم ماندن و مردن بود.

چنین به نظر می‌رسد که نمایندگان شوروی هم در ایران بر سر موضع آذربایجان در برابر دولت مرکزی نظر متفاوتی داشتند.

روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ (۱۲ دسامبر ۱۹۴۶) یعنی دقیقاً یک سال پس از تأسیس حکومت ملی آذربایجان، ارتش دولت مرکزی به شهر تبریز رسید. قبل از رسیدن ارتش شاهنشاهی، قدرت در این شهر به دست کسانی افتاده بود که مخالف فرقه‌ی دمکرات آذربایجان بودند. به همین دلیل، نه تنها کوچکترین مقاومتی در برابر ارتش از خود نشان ندادند بلکه تا رسیدن آنان، صدها تن از مقامات فرقه اعدام شدند. بدین ترتیب حیات یک ساله‌ی حکومت ملی آذربایجان به پایان رسید و این پایان به گونه‌ای بود که تأثیر سیاسی و معنوی بسیار منفی هم بر روی نسلی که در جنبش دمکراتیک آذربایجان سهیم بودند و هم بر روی نسل‌های بعدی بر جای گذاشت، زیرا این شکست در حقیقت یک فروپاشی کامل بود و برای مردم آذربایجان قابل پیش‌بینی نبود و نشان داد که رهبران فرقه‌ی دمکرات آذربایجان اعتبار، مهارت و انقلابیگری لازم را نداشتند که اگر نتوانستند در برابر ارتش شاه بایستند و مقاومت کنند، دست کم بتوانند عقب‌نشینی معقولانه‌ای داشته و اجازه ندهند که اعضاء و کادرهای فرقه اینچنین قلع و قمع شوند. رهبران فرقه‌ی دمکرات، آذربایجان را ترک کردند، بدون آن‌که در زمان لازم دستور فروپاشی را به کادرهای سیاسی و نظامی فرقه و حکومت ملی اعلام کنند. به همین دلیل، بیشتر آنان به

دست مرتجعین افتادند و به طرز وحشیانه‌ای کشتار شدند و اغلب آنان اموالشان به یغما رفت.

این همان آزادی بود که قوام جهت برگزاری انتخاباتی سالم برای مجلس ضروری می‌دانست!

پس از اشغال تبریز، شهرهای آذربایجان یکی پس از دیگری به دست دولت مرکزی افتاد.

در بیشتر اوقات، ارتش عمداً وقت‌کشی می‌کرد و چند روز دیرتر به آن شهرها می‌رسید تا باندهای مرتجع، هزاران نفر از اعضاء و طرفداران فرقه‌ی دمکرات را بدون محاکمه بکشند. بر اساس آماری ناقص در طول یک هفته از ۲۱ آذرماه تا ۲۷ آذرماه (۱۸-۱۲ دسامبر) قریب به ۱۵۰۰۰ نفر از شهرها و روستاهای آذربایجان به دست مرتجعین کشته شدند.

۶- آخرین روزهای جمهوری کردستان

در آذرماه ۱۳۲۵ در مهاباد احساس میشد که خطر نزدیک است. به همین دلیل، روز ۱۴ آذرماه (۵ دسامبر) براساس پیشنهاد پیشوا قاضی‌محمد، شورای جنگ با حضور ۱۰ نفر و به رهبری خود پیشوا

تشکیل شد و در آنجا حکم دفاع در برابر حمله‌ی ارتش حکومت مرکزی صادر شد.

روز بعد که مردم به مسجد عباس‌آقا فراخوانده شدند تا برای این مسأله حکم صادر کنند، هم شخص پیشوا و هم صدر قاضی و هم بسیاری از افراد دیگر نظرشان این بود که باید از آمدن ارتش شاه پیشگیری کرد.

صدر قاضی گفت: "دولت مرکزی توانایی این را ندارد که با دو جبهه‌ی آذربایجان و کردستان مبارزه کند. من حدوداً ۳ سال در تهران بودم و از روحیه‌ی سربازان و درجه‌داران و افسران مطلع هستم. دولت در سقز و سردشت و تکاب نیرویی ندارد و ما به کمک فداییان دمکرات به خوبی می‌توانیم نیروی دولت مرکزی را نابود کنیم. در گذشته، عده‌ای از عشایر می‌توانستند زمان زیادی در برابر نیروی دولتی ایستادگی و مقاومت کنند، اکنون شما از آنان کمتر نیستید، نباید بترسیم، باید بجنگیم."³¹ اما از میان مردم شهر یک سری افراد مانند ملا عبدالله مدرسی و ملا حسین مجدی سخنرانی کردند و گفتند که مقابله بی‌فایده است و بدین ترتیب، فکر اضمحلال را در میان مردم شایع کردند. تعدادی از رؤسای عشایر به ویژه منگور و مامش که منتظر فرصت مناسبی بودند، خیلی

³¹ ن. پسیان، از مهاباد خونین... ص ۱۷۳

سریع ضعف و خیانت خود را نشان دادند و به جمهوری کردستان پشت کردند و خود را آماده کردند که در اولین فرصت با دولت مرکزی همکاری کنند.

پس از آن که تبریز اشغال شد و ارتش ارتجاعی شهرهای آذربایجان را تحت سلطه‌ی خود در آورد، سرتیپ همایونی که از طرف ستاد ارتش مأمور تصرف کردستان شده بود، به شهر میاندوآب رسید.

در ۲۳ آذرماه یک سری افراد از مردان معروف مهاباد، به ویژه آنان که مخالف جمهوری کردستان بودند، به همراه چند رئیس عشیره به استقبال ارتش رفته و وفاداری خود را از طرف شهر مهاباد به سرتیپ همایونی نشان دادند. از میان آنان میرزا رحمت شافعی، شیخ حسن شمس‌ی برهان و علی آغا ایلخانی‌زاده به چشم می‌خوردند. اما مردم مهاباد همچنان منتظر بودند که پیشوا قاضی محمد چه دستوری می‌دهد. هیچ شکی وجود نداشت که پیشوا در برابر تصمیمی تاریخی قرار گرفته بود. برای تصمیم‌گیری بایستی پیشوا هم اوضاع داخلی کردستان و سرتاسر ایران و هم شرایط بین‌المللی را در نظر می‌گرفت. همچنان که قبلاً گفته شد، مدت‌ها بود که برای پیشوا آشکار شده بود نمی‌توان منتظر حمایت نظامی از طرف اتحاد شوروی شد.

همچنین فروپاشی رهبری فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در تبریز به او ثابت کرده بود که آذربایجان از بین رفته و از هم پاشیده است. بدون شک، این مسأله روی هر گونه تصمیمی در مهاباد تأثیر می‌گذاشت. از طرفی در بخش‌های دیگر ایران، غیر از آذربایجان و کردستان، رژیم مرتجع به سازمان‌های دمکراتیک حمله‌ی شدیدی کرده و مخصوصاً دست به سرکوب حزب توده‌ی ایران زده بود.

روز ۱۲ آذرماه ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۳۶) سازمان حزب توده در "زیراب" مازندران حرکت مسلحانه‌ای را آغاز کرده بود. اگرچه مدت زیادی بود که حزب توده در این منطقه خود را برای جنگ مسلحانه آماده می‌کرد، اما این حرکت از همان ابتدا دچار شکست شد و با حمله‌ی ارتش و پلیس از بین رفت. روز ۲۲ آذرماه (۱۳ دسامبر) کلپ‌های حزب توده در تهران اشغال شدند و تعدادی از رهبران حزب توده به خارج از کشور فرار کردند. وضعیت خیلی عجیبی ایجاد شده بود. رهبران حزب توده در تهران تمام فشارهای دولت مرکزی را تحمل می‌کردند، به امید اینکه آذربایجان و کردستان حملات دولت مرکزی را در هم می‌شکنند و این فرصت برای حزب توده ایجاد می‌شود که در قسمت‌های دیگر ایران یکبار دیگر سر بر آورند، اما در همان زمان، رهبران آذربایجان و

کردستان هم به این امید بودند که حزب توده در قسمت‌های دیگر ایران کاری کند که نیروهای دمکرات ضد دولت مرکزی قیام کنند و اجازه ندهند که به راحتی به آذربایجان و کردستان حمله‌ی نظامی کنند.

خلاصه، پیشوا هیچ آمیدی به مبارزه و یا کمک نیروهای دمکراتیک ایران نداشت، جبهه‌ای هم که در میان سازمان‌های دمکراتیک مانند حزب توده و حزب ایران و سایر احزاب تشکیل شده بود، آشکار شد که نه برنامه‌ی عملی داشتند و نه در اوضاع و احوال آذرماه ۱۳۲۵ که این احزاب انگیزه‌شان را از دست داده بودند و سازمان‌هایشان از هم گسیخته شده بود، کوچکترین امکان فعالیت مشترکی نداشتند تا بتوانند به جمهوری کردستان کمک‌رسانی کنند. اوضاع داخلی جمهوری کردستان هم متشنج بود. رؤسای عشایر که بیشترین نیروی پیشمرگ تحت حاکمیت آنها بود، کم‌کم جمهوری کردستان را ترک کردند، همچنین تعدادی از ثروتمندان و ملاهای شهر مهاباد به استقبال سرتیپ همایونی رفتند. نه رهبر انقلابی داشتند، نه کادر آنچنانی که بتوانند مخالفین را سازماندهی کنند و نه تشکیلات منظم و بااخلاقی که در آن شرایط حساس آماده باشند که تحت نظارت رهبری حزب مبارزه و فداکاری کنند.

به دلیل همه‌ی این عوامل، پیشوا به این نتیجه رسیده بود که جمهوری کردستان توانایی مقاومت در برابر دولت مرکزی را ندارد، به همین دلیل، تنها چیزی که پیشوا نگران آن بود، نجات مردم مهاباد و تمام شهروندان جمهوری کردستان از قتل‌عام بود.

پیشوا قاضی‌محمد براساس تجربه‌های قبلی هیچ شکی درباره‌ی سوءنیت رژیم ارتجاعی تهران نداشت، اما چون خود را در برابر مردم مسئول می‌دانست، قصد داشت شرایطی را ایجاد کند که مردم کردستان دچار آوارگی و کشتار نشوند.

روز ۱۳ آذرماه اکثر رهبران حزب دمکرات به این منظور که به اتفاق، تصمیم نهایی خود را بگیرند، به منزل پیشوا رفتند. در حقیقت، تصمیم گرفته بودند که در برابر ارتش حکومت مرکزی مقاومت کنند، اکنون لازم بود که رهبران وضعیت خود را روشن کنند و کشوری را که به آن پناه می‌برند، مشخص کنند. آیا به اتحاد شوروی بروند یا به عراق؟ پیشوا قاضی‌محمد تصمیم رهبران حزب دمکرات را مبنی بر این‌که خود را تسلیم نکنند، تأیید کرد، اما به آنها گفت که شما بروید، من با مردم مهاباد می‌مانم. همچنین در ۲۵ آذرماه، ملا مصطفی بارزانی برای آخرین بار به دیدن پیشوا قاضی‌محمد رفت و از وی خواست که همراه با بارزانی‌ها

برود و آمادگی بارزانی‌ها را برای این که تحت امر پیشوا باشند، اعلام نمود. اما پیشوا قاضی محمد جوابش این بود که: "می‌دانم زندگی‌ام به خطر می‌افتد، اما اهمیت ندارد، مردم را تنها نمی‌گذارم."^{۳۲}

³² در نتیجه‌ی بررسی آن شرایط نامناسب بود که قاضی محمد دچار اشتباهی تاریخی شد. روز ۲۵ آذرماه به همراه حاجی بابا شیخ و سیف قاضی به استقبال سرتیپ همایونی در میاندوآب رفتند و به این ترتیب در ۲۶ آذرماه (۱۷ دسامبر) یعنی دقیقاً یک سال پس از خلع سلاح کردن شهربانی مهاباد که مردم قدرت سیاسی را به دست گرفتند، ارتش حکومت مرکزی به مهاباد آمد و شهر را اشغال کرد. زیرا اکثر مردم مهاباد مانند شهرداری بوکان و اشنویه و نقده طرفدار جمهوری کردستان بودند، قبل از رسیدن ارتش ارتجاعی هیچ کس علیه رهبران حزب دمکرات و جمهوری کردستان اقدام ناشایستی نکرد. با آمدن لشکر شاه در روز ۲۶ آذرماه، جمهوری کردستان از هم فروپاشید و عمر کوتاهش به پایان رسید. تا روز ۳۰ آذر ۱۳۲۵ (۲۱ دسامبر ۱۹۴۶) مهاباد آرام بود، برخی افراد اسلحه‌ی کوچک مانند اسلحه‌ی کمری و چیزهای دیگری را مخفی کرده و سلاح‌هایشان را به ارتش ایران تحویل دادند. اما تعدادی دیگر سلاح‌های خود را نگه داشتند. همایونی، رهبران حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان را در شهربانی جمع کرده و خواستار سلاح‌هایی شد که از اتحاد شوروی تحویل گرفته بودند. اما مردم گفتند که آن اسلحه‌ها را تقسیم کرده‌اند لیسیت آنان را قبل از رسیدن ارتش سوزانده‌اند، به همین دلیل، کسی نمی‌داند سلاح‌ها را به چه کسی داده‌اند، شخص پیشوا قاضی محمد مسئولیت این کار را هم به عهده گرفت. بعد از اتمام جلسه، سرتیپ همایونی دستور داد تمام کسانی را که در شهربانی بودند، دستگیر کنند. به این ترتیب ۲۸ نفر از رهبران حزب دمکرات و جمهوری کردستان و قبل از همه پیشوا قاضی محمد را دستگیر کردند.

۷- دادگاه

در دی ماه ۱۳۲۵ دادگاه پیشوا قاضی محمد و محمدحسین سیف قاضی آغاز شد. در روز نهم دی ماه (۳۰ دسامبر ۱۹۴۶) صدر قاضی را از تهران آورده و در مهاباد زندانی کردند و به این ترتیب هر ۳ قاضی را با همدیگر محاکمه کردند. این دادگاه غیرعلنی بود و به کسی اجازه نمی‌دادند که بدانند در دادگاه چه می‌گذرد.

از طرف دیگر، زمانی که پیشوا قاضی محمد و یارانش خواستار این شدند که برای خود وکیل بگیرند، این خواسته از طرف دادگاه رد شد. رئیس دادگاه، سرهنگ فیروزی از جنبش دمکراتیک ملت کرد و از شخص پیشوا بسیار کینه داشت و قبلاً نیز به عنوان نماینده‌ی ارتش ایران در زمان جمهوری کردستان به مهاباد آمده بود. سوای این که دادگاه علنی نبود، اجازه ندادند پیشوا و یارانش برای خود وکیل اختیار کنند و وکیل اجباری برای آنان گرفتند، روز ۱۹ دیماه (۹ ژانویه ۱۹۴۷) پیشوا از خود دفاع شجاعانه‌ای کرد که ۱۴ ساعت به طول انجامید و تمامی جرائم دادگاه فرمایشی ارتش شاه را تکذیب کرد. اسناد و مدارک موجود، حتی آنهایی که به دست دشمنان ملت کرد نیز نوشته شده‌اند، به خوبی نشان می‌دهند که پیشوا مسئولیت سنگینی را که تاریخ بر عهده‌اش گذاشته بود،

احساس می‌کرد و تا جایی که در توان داشت و تا جایی که شرایط دادگاه فرمایشی نظامی اجازه می‌داد، از آرمان‌های ملت کرد و آرمان‌های حزب دمکرات کردستان و همچنین اقدامات جمهوری کردستان شجاعانه دفاع کرد.

پیشوا در روزهای ابتدایی فروپاشی جمهوری کردستان دو مسأله را به خوبی در نظر داشت:

اول: اینکه به خوبی می‌دانست مرگ در انتظارش است، تجربه‌ی چندین ساله‌ی مبارزه‌ی ملت کرد به او نشان داده بود که با دشمنی ظالم و حيله‌گر درافتاده که به خون او و امثال او تشنه است، به همین دلیل، از اولین روز دستگیری تا زمان برگزاری دادگاه فرمایشی‌اش، سعی کرد که خود را مسئول اتفاقات و تمامی اقدامات جمهوری کردستان بداند. قاضی قصد داشت به این نحو هم به راه و آرزوهای حزب و ملت وفادار بماند و هم تا جایی که میسر بود، از جرم یارانش کم کند، تا بتواند مقداری از جرم آنها را سبک کند.

دوم: این بود که پیشوا قاضی محمد بسیار خوب می‌دانست که این شخص قاضی محمد نیست، بلکه جنبش دمکراتیک مردم کردستان است که محاکمه می‌شود، مطالبات و آرمان‌های اقشار ستمدیده‌ی ملت

کردستان است که دادگاه نظامی آن را جرم می‌داند. به همین دلیل، مانند یک رهبر برجسته در برابر دژخیمان خون‌آشام رژیم شاه، قهرمانانه ایستاد و از جمهوری کردستان دفاع کرد.

دشمنان ملت کرد بسیار تلاش کردند که قاضی محمد را مجبور به اعتراف کنند که از کرده‌ی خود پشیمان شده است و تقاضای بخشش کند و در برابر آنها تسلیم شود. اما پیشوا قاضی محمد دادگاه نظامی و مسئولان ارتش شاهنشاهی را به زانو در آورد و آنها را مجبور کرد که در برابر بزرگی و شجاعت وی سرخم کنند. حتی پشت درهای بسته که نه تماشاچی در آن بود و نه وکیل و نه دادگاهش دادگاه بود، به علت اهانتی که به ملت کرد شد، پیشوا قاضی صندلی‌اش را برداشته و بر سر دادستان نظامی کوبید. نه فقط ارتجاع ایران، بلکه اربابان خارجی‌اش آمریکا و انگلستان هنوز امیدوار بودند که قاضی محمد را فریب داده و کاری کنند که از کرده‌ی خود و ملتش پشیمان شده و تسلیم آنان گردد. اما پیشوا قاضی محمد این بار هم نپذیرفت و پیشنهاد نمایندگان آمریکا را که ده روز پیش از اعدام به ملاقات ایشان رفته بودند، قاطعانه رد کرد. نه از تهدیدات آنان ترسید و نه فریب وعده‌های پوشالی آنان را خورد. پیشوا قاضی محمد به سوگندی که در روز ۲۴ بهمن‌ماه ۱۳۲۴ (۱۳ فوریه ۱۹۴۶)

در پیشگاه ملت و میهنش یاد کرده بود، وفادار ماند و شهادت را پذیرفت تا ملتش سرفراز بماند.

روز ۳ بهمن‌ماه ۱۳۲۵ (۲۳ ژانویه ۱۹۴۷) یعنی یک سال و یک روز پس از این که به عنوان رئیس‌جمهور کردستان انتخاب شد، پیشوا قاضی‌محمد و یارانش محکوم به اعدام شدند. اما اجرای حکم اعدام به تأخیر افتاد، ۶۶ روز طول کشید تا روز ۱۰ فروردین‌ماه ۱۳۲۶ (۳۰ مارس ۱۹۴۷) حکم اعدام در مهاباد به اجرا درآمد.

این که حکم اعدام بیشتر از ۲ ماه به تأخیر افتاد، چند دلیل داشت: نخست این که، پیشوا قاضی‌محمد شخصیت سیاسی بسیار محبوبی بود و نمی‌شد به این سادگی و بدون تحقیق و بررسی وی را اعدام نمود. به همین دلیل، رأس ساعت ۳ صبح، پس از این که میدان چوارچرا از تمامی اطراف محاصره شده بود و روی بام‌ها تیربار مستقر شده بود، قاضی‌محمد و یارانش را به دار آویختند.

بدین ترتیب، نه تنها دادگاه پیشوا و یارانش غیر علنی برگزار شد، بلکه حتی اعدام آنان نیز مخفیانه اجرا گردید.

دلیل دیگر این بود که در آن زمان نیز مقاومت در کردستان به پایان نرسیده بود و به‌ویژه، مقاومت بارزانی‌ها نه تنها ادامه داشت، بلکه فشار زیادی بر ارتش شاهنشاهی وارد آورده بودند.

رژیم مرتجع تهران از این می‌ترسید که اعدام پیشوا قاضی‌محمد و یارانش سبب نارضایتی بیشتر مردم کردستان شود و شاید حتی باعث عکس‌العمل شدیدی از طرف مردم کردستان ایران شود.

بر سر اعدام قاضی‌ها حتی در میان مقامات تهران نیز اختلافاتی وجود داشت. تعدادی از مقامات سیاسی دولتی طرفدار آن بودند که قاضی و یارانش اعدام نشوند.

اما ارتشی‌ها بسیار تلاش کردند که هرچه زودتر حکم اعدام اجرا شود، زیرا بر این باور بودند که پیشوا قاضی‌محمد هم در زمان جمهوری کردستان در برابر ارتش شاهنشاهی مقاومت کرده و هم به دیده‌ی حقارت به افسران نگریسته و هم در زمان محاکمه‌اش به هیچ وجه حاضر نبود که زیر بار خواسته‌های نظامیان برود و شجاعانه ایستادگی و مقاومت کرده بود.

ارتش شاهنشاهی این کار را بی‌احترامی نسبت به خود تلقی می‌کرد و به دنبال بر دار کردن سر پیشوا قاضی‌محمد بود.

در نهایت، پس از اصرار آمریکایی‌ها که می‌خواستند اثبات کنند، کسی که علیه سیاست آمریکا عمل کند و فراتر از آن، با اتحاد شوروی رابطه دوستانه برقرار نماید، در فرهنگ آنان سزایش فقط مرگ خواهد بود و بر اساس موضع شخص محمدرضا شاه که بیش از همه بر اعدام پیشوا قاضی محمد اصرار داشت، حکم نهایی صادر شد و شاه حکم اعدام را امضاء کرده و برای سرتیپ همایونی فرستاد که در آن زمان برای فرماندهی جنگ ارتش ایران علیه بارزانی‌ها در ارومیه به سر می‌برد. دستور اجرای حکم اعدام در روز ۹ فروردین (۲۹ مارس) به دست همایونی رسید، وی نیز به وسیله‌ی بی‌سیم، دستور را به مهاباد ابلاغ نمود و بر اساس آن، در روز ۱۰ فروردین ماه ۱۳۲۶، همان‌گونه که پیشتر توضیح دادیم، قاضی محمد و برادرش، ابوالقاسم صدر قاضی و پسرعمویش، محمدحسین سیف قاضی در میدان "چوارچرا"ی مهاباد اعدام شدند، یعنی در همان میدانی که روز ۲ بهمن ۱۳۲۴ (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶) تأسیس جمهوری کردستان در آن اعلام شده و قاضی محمد به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شده بود.

شخصیت قاضی محمد نیازمند بررسی بیشتری است، این شخصیت بزرگ در تاریخ ملت کرد از جایگاه رفیع و والایی برخوردار است که

لازم است جوانان نورسیده با آن آشنا شده و از زندگی ایشان درس بگیرند، اگرچه عمر ایشان بسیار کوتاه بود.^{۳۳}

پیشوا قاضی محمد روشنفکری برجسته بود که در آن زمان شخصیتی مانند وی در میان ملت کرد به ندرت به چشم می‌خورد. قاضی محمد آشنایی زیادی با تمدن و علوم جدید و اوضاع و احوال جهان داشت. زبان ترکی، فارسی، انگلیسی و عربی و فرانسوی و روسی را به خوبی می‌دانست. در علوم دینی و اجتماعی توانایی‌های فراوانی داشت. با وجود اینکه روشنفکری و الامقام بود، در میان مردمی ساده و متأسفانه عمدتاً بیسواد زندگی می‌کرد، "گلی بود که در صحرا روییده بود"، اما همچنان به مردم خویش نزدیک بود، درد و رنج و امیدها و آرزوهایشان را به خوبی درک می‌کرد.

در مطرح کردن و نمایاندن این درد و رنج و امید و آرزوها از همگان موفقتر بود. بیخود نبود که نزد مردم کردستان از چنان محبوبیتی برخوردار بود که برای نخستین بار در تاریخ، مردم کردستان لقب "پیشوا" را به وی دادند. پیشوا قاضی محمد تمامی دانش و فهم و شعور

³³ پیشوا قاضی محمد در روز ۱۱ اردیبهشت ۱۲۷۹ شمسی (۱ می ۱۹۰۰) در شهر مهاباد دیده به جهان گشود و در زمان اعدام، ۴۷ سال بیشتر نداشت.

خود را در خدمت مردم قرار داده بود. بهتر از هر کسی می‌دانست که سرزمینش چقدر عقب‌افتاده است و مردمی که آنان را دوست داشت، چه میزان درمانده هستند و هموطنانش در چه شرایط نامناسب و در میان چه فقر و فلاکتی روزگار می‌گذرانند.

تمامی این ویژگی‌ها باعث شدند که قاضی محمد نقش بسیار مهمی را در جنبش دمکراتیک سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ (۱۹۴۶-۱۹۴۵) ایفا نماید. شخصیت وی احترام ویژه‌ای را به سوی خود جلب کرده بود.^{۳۴} سخنان قاضی محمد از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بودند و نظرات وی صحیح و درست تلقی می‌شدند.

پیشوا قاضی محمد تلاش بسیاری به خرج داد که صفوف مردم کردستان را یکپارچه نماید. این واقعیت تاریخی را در نظر داشت که یکی از دلایل اساسی شکست تمامی قیام‌های گذشته‌ی ملت کرد، فقدان اتحاد و همصدایی درونی بوده است. پیشوا قاضی محمد بسیار تلاش نمود که

³⁴ پس از ۳ شهریورماه ۱۳۲۰ زمانی که شهر سقر به دست محمدرشیدخان غارت شد و بیم آن می‌رفت که عشایر مامش و منگور نیز شهر مهاباد را غارت کنند، همین قاضی محمد بود که مردم شهر را سازمان داد و برای دفاع آماده نمود. از همین رو، عشایر مزبور جرأت دست اندازی به شهر مهاباد را نداشتند. "عبدالقادر دباغی" خیزش جمعیت ژ.ک

اختلافات میان عشایر را برطرف کند، هرچند که این کار به سهولت امکان‌پذیر نبود، اما تا حد زیادی با موفقیت همراه شد.

در شهر مهاباد همبستگی بی‌نظیری در میان تمامی ساکنان ایجاد کرده بود، حتی پس از شکست جنبش و پس از ورود ارتش ارتجاعی ایران نیز هیچ‌کس به ابراز شادمانی نپرداخت و هیچ‌کس حاضر نبود به رهبران جمهوری کردستان تعرضی روا دارد.

پس از شهادت پیشوا قاضی محمد، انتقادات بسیاری از ایشان به عمل آمده است. انتقادات بسیارند، اما از همه مهمتر این است که چرا در برابر هجوم ارتش ارتجاعی ایران مقاومت نکرد؟ برخی افراد معتقدند که اگر مقاومت می‌کرد، اوضاع کاملاً دگرگون می‌شد.

درست است که پیشوا قاضی محمد نباید به این سادگی تسلیم دشمن می‌شد، آن هم دشمنی که خود وی نیز به خوبی می‌دانست تا چه اندازه مکار و غدار است. اما قاضی محمد تنها با هدف حفظ جان خود اقدام به چنین کاری ننمود، بلکه مسئولیت خطیرش در قبال ملت کرد پیشوا را به این کار واداشت. حقیقت آن است که پس از بررسی‌های فراوانی که پیشتر نیز ذکر آن به میان آمد، پیشوا قاضی محمد مجالی برای مقاومت نمی‌دید. از طرفی نیز مایل نبود خون ملت بی‌دفاع کرد به دست ارتش

اشغالگر ریخته شود. اگر بگوییم که تسلیم شدن قاضی محمد اشتباه بود، این اشتباه پیش از همه به قیمت جان وی تمام شد. کسانی که پیشوا قاضی محمد را می‌شناختند و از گذشته و زندگی وی مطلع بودند، می‌دانستند که پیشوا به خواست خود چنین اشتباهی را مرتکب شد. انسان دوستی وی به اندازه‌ای زیاد بود که می‌خواست کشته شود، شهید شود تا افراد بسیار زیادی زنده بمانند.

چند روز پس از اعدام قاضی محمد و یارانش، چهار تن از بهترین افسران نیروی پیشمرگ جمهوری کردستان: "عبدالله روشنفکر، حامد مازوجی، محمد ناظمی و محمدرسل نقده‌بیان" در مهاباد و همچنین "علی بیگ شیرزاد" فرماندهی نیروی پیشمرگ بوکان در شهر بوکان به دار آویخته شدند. دو هفته قبل از اعدام قاضی محمد و یارانش، در ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۵ (۱۶ مارس ۱۹۴۷) ۱۱ تن از رؤسای عشایر فیض‌الله بیگی و گورک سقز که در جمهوری کردستان حضوری فعال داشتند، در شهر سقز اعدام شدند که عبارت بودند از: احمدخان فاروقی (سالار)، عبدالله خان متین، محمدخان دانشور، علی خان فاتح، حسن خان کانی‌نیاز، محمدبیگ باباخان بیگ، احمدخان شجیعی (شنگه)، شیخ‌امین اسعد

کسنزانی، آغا صدیق اسعدی یازی بلاغی، علی آغای جوانمردی تموته و رسول آغای محمودی میرده.

مقامات ارتش در آن زمان معتقد بودند که باید تعدادی از رؤسای عشایر را نیز اعدام کنند تا دیگران نیز عبرت گرفته و تسلیم سیاست حکومت مرکزی شوند. از حق نباید گذشت که سران ارتش بهترین افراد را برای اعدام برگزیدند، زیرا رؤسای عشایر فیض الله بیگی و گورک سقز از وفادارترین حامیان جمهوری کردستان بودند.

بدین ترتیب، رژیم ارتجاعی تهران بهترین مقامات جمهوری کردستان را به شهادت رساند. از ۲۸ نفری که در مهاباد محاکمه شدند، برخی به حبس ابد، برخی به ۱۵ سال و عده‌ای از آنان نیز به حبس‌های ۲ تا ۱۵ ساله محکوم شدند، بسیاری از مسئولین جمهوری کردستان نیز پس از ورود ارتش به مهاباد شهر را ترک کرده و بسیاری از آنان به عراق و سوریه گریختند.

ارتش ایران اقدام به نابودی تمامی آثار برجای مانده از جمهوری کردستان در مهاباد کرد. کتاب‌های کردی در ملاء عام در میدان‌های شهر سوزانده شدند، مدارک زمان جمهوری کردستان را یا بیشتر مردم از شدت ترس و وحشت سوزانده بودند و یا بعدها ارتش شاهنشاهی آنها را

از بین برد. تمام تلاش و سعی دولت مرکزی این بود که هیچ اثری از جمهوری کردستان بر جای نماند.

۸- بارزانی‌ها

بارزانی‌ها تعدادی اسلحه و مهمات را که از انبارهای جمهوری مهاباد باقی مانده بود، با خود بردند که عبارت بود از ۳۰۰۰ قبضه تفنگ و ۱۲۰ قبضه تیربار و ۲ عراده توپ و تعدادی نارنجک.

بارزانی‌ها در آن زمان که آذربایجان فروپاشید و ارتش به سمت مهاباد پیشروی کرد، از جبهه‌ی سقز و تکاب خود را به اطراف بوکان رساندند و از آنجا به سمت مهاباد حرکت کردند. باید اقرار نمود که عقب‌نشینی بسیار به موقع و سریعی انجام دادند. پس از رسیدن ارتش به مهاباد در روز ۲۹ آذرماه (۲۰ دسامبر) ملا مصطفی بارزانی برای دیدار با سرتیپ همایونی به شهر مهاباد رفت و پیشنهاد کرد که دولت ایران از دولت انگلیس تضمین بخواهد تا بارزانی‌ها بتوانند به سرزمین خودشان برگردند و به عراق بروند.

سرتیپ همایونی که خود به تنهایی نمی‌توانست تصمیم بگیرد، پیشنهاد کرد که ملا مصطفی به تهران برود. روز ۳۰ آذرماه (۲۱ دسامبر) ملا

مصطفی به همراه "میرحاج احمد"، "عزت عبدالعزیز"، "نوری احمد طاها"، به اتفاق سرهنگ غفاری عازم تهران شده و حدود یک ماه در باشگاه افسران تهران باقی ماندند.

پس از گفتگوهای طولانی، دولت ایران به بارزانی‌ها پیشنهاد کرد که در دامنه‌ی کوه الوند در حوالی همدان ساکن شوند و اعلام نمود که حاضر است تا ۶ ماه کلیه‌ی هزینه‌های مربوط به خورد و خوراک، زندگی و اقامت آنان را پرداخت کند.

ملامصطفی ظاهرا این پیشنهاد را پذیرفت و روز ۹ بهمن ماه (۲۹ ژانویه) به مهاباد بازگشت. سرتیپ همایونی از وی خواست که در اسرع وقت تصمیمی را که در تهران گرفته شده بود، به اجرا در بیاورد، اما ملامصطفی از وی ۲۴ ساعت مهلت خواست تا شیخ احمد را ببیند و نظر وی را نیز در این رابطه جویا شود. ملامصطفی پس از دیدار با شیخ احمد، به همایونی پاسخ داد که شیخ احمد زیر بار تصمیم تهران نمی‌رود.

به نظر می‌رسد که ملامصطفی خود نیز پیشنهاد تهران را نپذیرفته بود، اما در تهران نمی‌خواست این نظر را به طور شفاف به دولت ایران ابراز نماید و اعلام آن را به تأخیر انداخته بود تا پس از بازگشت و جستن از خطر، آن را علنی کند. بدین ترتیب برای بارزانی‌ها یک راه بیشتر نمانده

بود و آن نیز مقابله با نیروهای حکومت مرکزی بود. بارزانی‌ها از ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۵ تا ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ (۱۱ مارس تا ۱۳ آوریل ۱۹۴۷) در چندین منطقه با نیروهای نظامی ایران درگیر شدند. برخی رؤسای عشایر از قبیل هرکی‌ها: رشیدیگ و نوری بیگ که پیشتر با بارزانی‌ها متحد بودند، بسیار زود تسلیم ارتش شاهنشاهی شدند و حتی فراتر از آن، راه مزدوری در پیش گرفته و به جنگ با بارزانی‌ها پرداختند. جنگ "نلوس" یکی از جنگ‌های بزرگی بود که در ۲۶ اسفندماه ۱۳۲۵ روی داد، در این جنگ یک افسر و ۱۲ سرباز کشته شدند و ۵ افسر و ۶۸ سرباز نیز به اسارت درآمدند. این شکست ارتش ایران بازتابی گسترده داشت و نشان داد که ارتش در جنگ با بارزانی‌ها به این راحتی پیروز نخواهد شد. در ۵ فروردین ۱۳۲۶ (۲۵ مارس ۱۹۴۷) سرتیپ همایونی در منطقه‌ی حاجی‌عمران با ژنرال عراقی "علی حجازی" دیدار نمود. حجازی به همایونی پیشنهاد نمود که ارتش عراق حاضر است در جنگ با بارزانی‌ها به ارتش ایران کمک کند، نیروهای نظامی ترکیه نیز آمادگی خود را برای همکاری با ارتش شاهنشاهی اعلام نمودند. این امر در تاریخ ملت کرد بی‌سابقه نبود، مسأله‌ای بود که بارها اتفاق افتاده بود. اکنون نیز احتمال تکرار آن می‌رفت. اما همایونی این پیشنهادها را نپذیرفت زیرا

این کار را مایه‌ی کسر شأن و بی‌آبرویی برای ارتش شاهنشاهی می‌دانست که از عهده‌ی بارزانی‌ها برنیامده و از ارتش‌های بیگانه تقاضای کمک کند.

بارزانی‌ها در چند نبرد دیگر نیز مقاومت شجاعانه‌ای از خود نشان داده و پیروزی با آنان بود و به ارتش ایران نشان دادند که یک نیروی قدرتمند هستند و نیروهای مجهز ایران توانایی آن را ندارند که به راحتی بر آنان چیره شوند. این نظر اغلب سران ارتش ایران نیز بود و حتی رئیس ستاد ارتش ایران اعلام نمود که ارتش نوین ایران (یعنی همان ارتشی که از زمان روی کار آمدن رضاشاه تشکیل شده بود) تاکنون با دشمنی قدرتمند همچون بارزانی‌ها ننجنگیده است. در همان زمان نیز شاه فرمانی صادر کرد که معنای آن فرمان کشتار و از بین بردن تمامی بارزانی‌ها، از جمله زنان و کودکان بود.

در این فرمان که در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۵ (۱۹ مارس ۱۹۴۷) صادر شد، آمده است: "با هواپیما تمامی پایگاه‌ها و مسیرهای کوچ و سفر خانواده‌های بارزانی و همچنین توپخانه‌ی آنان را بمباران کنید، باید تا ۱۵ فروردین ۱۳۲۶ (۴ آوریل ۱۹۴۷) جنگ به پایان رسیده و کاری کنید

که بارزانی‌ها نتوانند رهایی یابند و بیش از این آبروی ارتش ایران نرود.
(۱): ۱-ن. پسیان - از مهاباد خونین ... ص ۱۰۳)

اما بارزانی‌ها روز ۲۴ فروردین ۱۳۲۶ (۱۳ آوریل) از رودخانه‌ی گادر عبور نموده و وارد عراق شده و خود را نجات دادند. پیداست که هم آبروی ارتش شاهنشاهی ایران رفت و هم آبروی خود محمدرضا شاه که دستورش به اجرا در نیامد.

بارزانی‌ها زمانی که ایران را ترک کردند، زنان و کودکان زیادی را به همراه خود داشتند، شیخ احمد بارزانی به همراه زنان و کودکان خود را به حکومت عراق تسلیم کرد و مورد عفو قرار گرفت، هر چند که ملامصطفی از برخی از افسران ارتش عراق خواست که خود را تسلیم نکنند، زیرا اعتمادی به رژیم عراق نداشت، اما این افسران تصور می‌کردند که مورد عفو قرار می‌گیرند و حاضر نبودند که مدت‌های طولانی در کوهستان‌ها بمانند و به همراه بارزانی‌ها بجنگند، جنگی که چشم‌انداز آن مبهم و نامعلوم بود. به همین دلیل، خود را به رژیم نوری سعید تسلیم کردند. از این عده ۴ افسر ارتش عراق که به همراه بارزانی‌ها به ایران آمده بودند و در جمهوری کردستان منشأ خدماتی شدند، به نام‌های مصطفی خوشناو، خیرالله عبدالکریم، محمد محمود و عزت عبدالعزیز به اعدام محکوم شده و

در روز ۲۹ خرداد ۱۳۲۶ برابر با ۱۹ ژوئن ۱۹۴۷ به دار آویخته شدند. اعدام این ۴ نفر تأثیرات ناگواری بر مردم کردستان داشت، زیرا بسیاری از مقامات دولت عراق که کرد بودند، کوشیدند تا آنان را از مرگ نجات دهند، اما به نتیجه‌ای نرسیدند. در همان حال، از آنجا که در دو بخش از کردستان مبارزه کرده بودند، از محبوبیت ویژه‌ای به عنوان شهید برخوردار شدند. از همین رو، روز شهادت آنان به عنوان روزی در تاریخ ثبت شد که: "روز شیون و ماتم بود و قلب وطن ملامال از درد بود، زیرا جوانان ناکام وطن در این روز به شهادت رسیدند." در حقیقت نیز این ۴ افسر به طرزی بسیار شجاعانه به استقبال مرگ شتافتند و در نامه‌ی خود که قبل از شهادت نوشته بودند، از مردم کردستان خواسته‌اند که راه آنان یعنی راه رهایی ملت کرد را ادامه دهند.

اعدام آنان صحت نظر ملامصطفی بارزانی را نشان می‌دهد که حاضر نشد به هیچ‌وجه به وعده و وعیدهای حکومت عراق اعتماد کند.

ملامصطفی و ۵۰۰ تن از بارزانی‌ها که به خواست خود به همراه او رفتند، روز ۶ خردادماه از راه ترکیه مجدداً به خاک ایران بازگشتند و پس از چندین نبرد قهرمانانه و طی کردن مسیر بیش از ۳۰۰ کیلومتر، با وجود آن‌که بیش از ۱۰ هزار نفر از نیروهای ارتش ایران برای جلوگیری

از حرکت آنان بر سر راهشان با آنان درگیر بودند، توانستند روز ۲۶ خردادماه یعنی پس از ۲۰ روز راهپیمایی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر از رودخانه‌ی ارس عبور نموده و به اتحاد جماهیر شوروی پناه ببرند.

مقاومت و جنگ‌های بارزانی‌ها با ارتش شاهنشاهی این واقعیت را به اثبات رساند که نه تنها مقابله با این ارتش امکانپذیر بود، بلکه احتمال پیروزی نیز در چنین جنگی وجود داشت. درست است که بارزانی‌ها از تجربیات جنگی فراوانی برخوردار بودند، اما با منطقه‌ی کردستان ایران، آشنا نبودند و شمار آنان نیز اندک بود. جنگ‌های بارزانی‌ها تا حدودی فروپاشی جمهوری کردستان را جبران کرد و اعتماد به نفس مردم کردستان را که در هم شکسته بود، تا حدودی افزایش داد.

همچنین تأثیرات نامطلوب فروپاشی جمهوری کردستان و تمامی جنبش ایران را تا حد زیادی از بین برد و این باور را تقویت نمود که ارتش شاهنشاهی و دولت مرکزی ایران نیروی شکست‌ناپذیری نیستند و شکست آنان در نبرد با جنبش مترقی ملت کرد امکانپذیر است. به طور خلاصه، کاملاً آشکار شد که ملت کرد در هر زمانی توانایی ایستادگی و مقابله در برابر نیروهای دولت مرکزی را دارد.

۹- علل فروپاشی جمهوری کردستان

بایستی به این حقیقت اذعان نمود که اساساً زمینه‌ی تأسیس جمهوری کردستان به طور کامل فراهم نشده بود. یعنی جمهوری کردستان پیامد مبارزه‌ای درازمدت و نتیجه‌ی سیر طبیعی رویدادها و نقشه‌ای از پیش طراحی شده نبود. شرایط بین‌المللی و داخلی در آن زمان و به ویژه تأسیس حکومت ملی آذربایجان وضعیت سیاسی خاصی را فراهم آورده بود که رویدادها سیری شتابان به خود گرفتند و حزب دمکرات کردستان را بدین نتیجه رساند که جمهوری کردستان را بسیار زودتر از فراهم شدن تمامی شرایط، تأسیس نماید.

به طور خلاصه، جمهوری کردستان در سال ۱۳۲۴ ماحصل شرایط غیرعادی داخلی و بین‌المللی بود.

بدون تردید، حمایت‌های اتحاد شوروی در این زمینه تأثیرگذار بود و وعده و وعیدهای آنان، رهبران حزب دمکرات کردستان را بیشتر تشویق کرد که هر چه زودتر جمهوری کردستان را تأسیس کنند. لیکن واقعیت این بود که زمینه‌ی عینی، شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور به هیچ روی برای تأسیس جمهوری کردستان کاملاً آماده نبود.

حتی زمینه‌ی ذهنی نیز که عبارت بود از یک نیروی سیاسی که بتواند یک نهاد منظم دولتی را مستقر نماید، کاملاً آماده نبود و روند و گام‌ها برخلاف این بود.

هنوز برخی کارها که بایستی قبل از تأسیس جمهوری انجام می‌گرفتند، به پس از برقراری جمهوری کردستان موکول شده بودند. بدیهی است که برای اجرای تمامی این اقدامات نیز همچنان که دیدیم، فرصت کافی نبود. ۳۳۰ روز برای استقرار و تثبیت مادی و معنوی جمهوری کردستان کافی نبود. می‌توان گفت که جمهوری کردستان تا حد زیادی به یکباره تشکیل شد و این تعجیل باعث شد که این جمهوری در مدت عمر کوتاه خویش با مشکلات زیادی روبرو شود. به همین دلیل، از آغاز تأسیس و در بطن خود جمهوری یکی از علل فروپاشی آن کاشته شد.

عقب‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورمان چنانچه بدان پرداختیم، روابط عشیره‌ای، حکمفرما بود. ترکیب اجتماعی روستاها عشیره‌ای بود و ۹۰ درصد مردم کردستان بی‌سواد بودند که این خود یکی از علل اساسی عدم موفقیت جمهوری کردستان به شمار می‌آمد. این پدیده دارای بعد دیگری نیز بود.

به طور کلی، در تاریخ جنبش ملی کرد، نوعی عدم سازگاری به چشم می‌خورد که در دوران جمهوری کردستان طی سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۴ (۴۶ - ۱۹۴۵) بارز و چشمگیر بود. علت این ناسازگاری، عقب‌افتادگی جامعه‌ی کردستان بود. در یکصد سال گذشته جامعه‌ی کرد همواره از جامعه‌ای که دولت مرکزی در آن شکل گرفته بود، عقب‌افتاده‌تر و توسعه‌نیافته‌تر بود. این یکی از علل شکست بیشتر جنبش‌های ملی کردستان بوده است. این پدیده علل تاریخی و خاص خود را دارد که به‌طور خلاصه عبارتند از اینکه ملت کرد صدها سال است که از حکومت مستقل خویش محروم بوده است، مسیرهای رفت‌وآمد به خارج بر این ملت بسته شده بود، به علت ظلم حکومت‌های مرکزی و برای حفظ موجودیت خویش ناچار بوده است که به کوه‌ها عقب بنشیند و از نظر جغرافیایی محصور شود. اقتصاد طبیعی که معنی آن ایستایی و عدم پویایی جامعه است به مدت صدها سال بر کردستان حاکم بوده است. علل دیگری نیز وجود دارند که به روبنا و به ویژه قدرت سیاسی آن دوران مربوط می‌شود که دول مرکزی کردستان را استثمار نموده و مانع از پیشرفت کردستان شده‌اند.

در اینجا هدف تبیین و نشان دادن این واقعیت انکارناپذیر است که جمهوری کردستان در درون جامعه‌ای عقب‌افتاده و کاملاً عقب‌افتاده‌تر از جامعه‌ی دشمنان خود شکل گرفت.

افرادی که رهبری حزب دمکرات کردستان را به عهده داشتند، به طور کلی، نه تجربه‌ی فعالیت سیاسی داشتند، نه آزمون سازماندهی اجتماعی و نه آموزش لازم را برای انجام امور دولتی دیده بودند.

بدین ترتیب، جنبش در یکی از عقب‌افتاده‌ترین مناطق ایران یعنی کردستان ظهور کرده بود که با دولت مرکزی رقابت می‌کرد. دولتی که در زمان رضاشاه مرکزیت یافته بود، می‌کوشید به حکومتی مدرن تبدیل شود، پایه‌های ارتشی منظم را بنیان نهاده بود و از لحاظ فرهنگی، حکومتی و سیاسی دارای تجربه‌ی بیشتری بود و حداقل یک گام از کردستان جلوتر بود.

به همین خاطر جنبش سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۴ از همان آغاز از امکان ضعیفی برای موفقیت برخوردار بود. بر این مبنا یکی از علل بسیار مهم سقوط جمهوری کردستان، یعنی عقب‌افتادگی جامعه‌ی کردی ریشه در درون این جامعه داشت.

بدون شک یکی از علل سقوط و عدم موفقیت جمهوری کردستان اگر آن را جزء علل اساسی نیز بشماریم- ضعف درونی خود جنبش و ضعف داخلی حزب دمکرات کردستان بود که اثر آن بر ضعف داخلی جمهوری کردستان نیز مشهود بود.

پیشاهنگی و صفت انقلابیگری یک حزب سیاسی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که چگونه به اشتباهات گذشته‌ی خود می‌نگرد. یک حزب انقلابی نباید از این بهراسد که با بیان اشتباهات گذشته‌ی خود، دشمن را خشنود می‌سازد یا از اعتبار حزب کاسته می‌شود.

بر عکس، با اعتراف و تصحیح اشتباهات مبارزاتی گذشته، اعتبار حزب را در بین مردم افزایش داده و جدیت و مسئول بودن آن حزب را نشان می‌دهد. به همین خاطر، لازم است که نقاط ضعف و اشتباهات دوران جمهوری کردستان بازگو شود. این را نیز باید اضافه کرد که انتقاد از رهبری حزب در دوران جمهوری کردستان، نه از ارزش جمهوری کردستان می‌کاهد و نه بر اعتبار رهبران آن زمان حزب خدشه وارد می‌کند.

پس از سرنگونی جمهوری کردستان این باور در تاریخ حزب ما تقویت شد که علت اصلی سرنگونی جمهوری کردستان، سیاست دوپهلوی اتحاد

شوروی نسبت به وضع ایران بوده است. گویا اتحاد شوروی مردم کردستان را برانگیخته بود تا جمهوری کردستان را تأسیس کنند و سپس جمهوری کردستان را تنها گذاشت و رژیم ارتجاعی ایران توانست به آسانی جمهوری کردستان را از بین ببرد. نتیجه‌ی این تحلیل مشخص می‌باشد و آن نیز تن‌آسایی و عدم تلاش است. متهم ساختن دیگران همواره آسان‌تر از خود انتقادی است. در غیر این صورت و اگر چنین تحلیلی داشته باشیم، خود اعتراف نموده‌ایم که جمهوری کردستان ساخته‌ی دست بیگانگان بوده و این دقیقاً همان تفکری است که دشمن از آغاز تشکیل جمهوری تاکنون آن را اشاعه داده است، تفکری که با واقعیت نمی‌گنجد و بر آن است که تاریخ را تحریف نماید.

نیروی اصلی جنبش سال‌های ۲۵ - ۱۳۲۴ خود ملت کرد بوده است و دلیل اساسی تشکیل جمهوری کردستان باز این واقعیت بوده که ملت کرد اراده نموده است که به حقوق مشروع خویش دست یابد و سرنوشت خویش را در دست بگیرد.

بر این اساس، علت اصلی سقوط جمهوری کردستان نیز متوجه جامعه‌ی کرد می‌گردد. بدین معنی که علت اساسی سقوط جمهوری کردستان، ضعف درونی جنبش، ضعف داخلی حزب و در رأس تمامی اینها، ضعف

رهبری حزب دمکرات کردستان بوده است. این ضعف در تمام ابعاد زندگی و فعالیت حزب و جمهوری کردستان خود را نشان داد. به عنوان مثال، اگر نگاهی به مقاله‌های آن زمان روزنامه‌ی "کردستان" و دیگر نشریات ببینیم، برایمان مشخص می‌شود که سطح تحلیل سیاسی بسیار عالی نبوده و حتی سطح بعضی از مقالات سیاسی که بایستی راه را برای توده‌های مردم مشخص می‌کرد، بسیار پایین بود. گسترش بسیار سریع جنبش و تشکیل بسیار سریع جمهوری کردستان، ترکیب نامناسبی از رهبری حزب و جمهوری کردستان را به وجود آورده بود. اکثریت مطلق رهبری حزب برای نخستین بار بود که فعالیت سیاسی انجام می‌دادند و هیچ تجربه‌ای نداشتند. به طور کلی، تجربه‌ی کار سیاسی و فعالیت حزبی در کردستان ایران، پیشینه‌ای به غیر از ۳ سال فعالیت جمعیت ژ - کاف نداشت. ناگزیر، رهبرانی روی کار آمده بودند که سطح درک و تجربه‌ی سیاسی و حزبی یا دولتی آنها در حد مسئولیتی نبود که به آنها واگذار شده بود.

مشکلات مربوط به سازماندهی و برقراری نظم در جامعه در تمام کشورهای جهان سوم، از مصائب اساسی به‌شمار می‌آید.

علاوه بر این، ملت کرد به درازای تاریخ، انگیزه و میل به کار تشکیلاتی، سازماندهی و سازمان‌یابی نداشته است و حتی از سازماندهی و نظم بیزار بوده است. زیرا همچنان که گفتیم، تشکیلات، سازمان و سازماندهی در کل نماد حاکمیت دولت مرکزی بوده است، دولتی که برای ملت کرد بیگانه بوده و ابزار زمامداری و اعمال ستم آن، تشکیلات و سازمان و سازماندهی بوده است. به همین دلیل، ملت کرد از آن متنفر بوده و آن را نپذیرفته است. علاوه بر اینها، در دوران جمهوری کردستان، خود مسئولان جمهوری نیز از اصول تشکیلاتی و اصول سازماندهی آگاهی چندانی نداشته‌اند تا بتوانند مردم را آموزش دهند.

یکی دیگر از نقاط ضعف حزب دمکرات کردستان و به‌ویژه رهبری آن، این بود که اگرچه در تاریخ ملت کرد برای نخستین بار بود که یک حزب مترقی به‌وجود آمده بود که توده‌های مردم را به دور خود جمع کرده بود، ولی انسجام سیاسی و فکری در آن نهادینه نشده بود. برنامه‌ی آن بسیار کلی و خلاصه بود و تنها به چند هدف کلی پرداخته بود. جنبش تازه پا گرفته بود و هر شخصی که حس ملی‌گرایی داشت و برای حقوق مشروع ملت کرد تلاش می‌کرد، کافی بود تا به عضویت حزب درآید و حتی مسئولیت بزرگی بر عهده بگیرد. فرصت آن نیز به حزب دمکرات داده

نشد که بتواند انسجام و اتحاد فکری و سیاسی را بوجود آورد که عدم وجود آن بعد از سقوط جمهوری کردستان به خوبی نمایان شد.

هیچ حزب سیاسی‌ای، حتی اگر بر مسند قدرت هم باشد، قادر نیست که بدون کادر با تجربه و زبده امورش را انجام دهد. از تشکیل نیروی پیشمرگ گرفته تا برگزاری مدارس به زبان کردی، جملگی احتیاج به کادری داشتند که موجود نبود. روشن است که کادر سیاسی و حزبی و حتی دولتی نیز در میدان کار و تلاش و مبارزه پرورش می‌یابند. ولی این فرصت در اختیار حزب قرار نگرفت.

اگر بر این باور باشیم که کادر ستون فقرات تمامی کارها و فعالیت‌های حزبی و حتی دولتی است، برایمان مشخص خواهد شد که یکی از علل اساسی سقوط جمهوری کردستان، فقدان کادر آگاه و حرفه‌ای و با تجربه بوده است.^{۳۵}

³⁵ روز دوم آبان‌ماه ۱۳۲۴ (۱۲۴ اکتبر ۱۹۴۵) نشست گسترده‌ای از نمایندگان ارگان‌های حزبی از ماکو تا مه‌باد تشکیل شد. اگرچه بیشتر جنبه‌ی سیاسی تبلیغاتی داشت، در بعضی از نوشته‌های سال ۱۳۲۴ نام کنگره بر آن نهاده شده است. این نیز بیانگر وضع تشکیلاتی ناقص آن دوران احزاب بود.

برای قوی‌تر نمودن جنبش لازم بود که تنش، عدم سازش و اختلافاتی که در جامعه‌ی کرد نسبت به جنبش وجود داشت، از بین برود. یکی از این عوامل، نفوذ رؤسای عشایر در روستاها بود.

چنانچه قبلاً نیز به آن پرداخته شد. روستاها که اکثریت جمعیت کردستان را در آن زمان تشکیل می‌دادند، به صورت مستقیم از جمهوری کردستان پشتیبانی نمی‌کردند، زیرا به طور کلی تحت تأثیر رؤسای عشایر بودند. لازم بود که جمهوری کردستان شرایطی را فراهم می‌نمود که بدون حضور رؤسای عشایر به صورت مستقیم با توده‌های مردم روستاهای کردستان ارتباط برقرار کند و برای حمایت و پشتیبانی از مطالبات حزب دمکرات و جمهوری کردستان آنها را تشویق و ترغیب کند.

ولی بایستی واقع‌بینانه اعتراف کرد که در آن دوران نه فرصت کافی در اختیار بود و نه رهبری حزب تمایلی به این کار داشت، زیرا بیش از نیمی از رهبران حزب خود از رؤسای عشایر و خوانین بودند و حزب حتی در صورت تمایل نیز نمی‌توانست که اقدام به تقسیم اراضی نماید و توده‌های کشاورزان را به سمت خود بکشانند. ولی نتیجه‌ی عدم اجرای چنین برنامه‌ای آن شد که توده‌های مردم فقیر و فاقد زمین روستاهای کردستان

همچنان تحت نفوذ و تأثیر رؤسای عشایر و خوانین باقی بمانند و برای آنها به طور کلی مشخص نشد که اگر از جمهوری کردستان حمایت کنند، غیر از خواست ملی، آیا مطالبات اقتصادی و اجتماعی آنها نیز در آینده تأمین می‌شود یا خیر؟

بدون شک، یکی از علل سقوط جمهوری کردستان، عدم تثبیت آن به دلیل کمی وقت بود. عمر جمهوری کردستان به طور کلی ۳۳۰ روز بود، که در تاریخ مدت بسیار کمی است. در این مدت کم، اقدامات مهم و ارزشمندی انجام شد و حتی به عمل نیز درآمد، ولی در ۳۳۰ روز این امکان وجود نداشت که بنیانی محکم و استوار برای دولت گذاشته شود و همه‌ی ارگان‌های دولتی به وجود آید و گسترش یابد، این امکان وجود نداشت که کادرها چه دولتی و چه حزبی مستقر شوند و هر کسی بداند که در چه پست و مقامی می‌تواند مفید و مثمرتر باشد، یعنی کار به کاردان سپرده شود. به طور خلاصه، عمر کوتاه جمهوری کردستان خود یکی از علل سقوط جمهوری بود.

تراژدی جمهوری کردستان در این است که برای آنکه نهادینه شود و استقرار یابد، به زمان بیشتری نیاز داشت ولی زمان بیشتری در اختیارش

قرار نگرفت، زیرا علل دیگری نیز باعث گردیدند که هر چه زودتر سقوط نماید.

آشفته‌گی، بی‌نظمی و بی‌دسیپلینی در تمام امور جمهوری کردستان به چشم می‌خورد و این یکی از نقاط ضعف بزرگ جمهوری کردستان بود. نمونه‌ی این آشفته‌گی و بی‌نظمی، ادغام حزب و دولت در یکدیگر بود. درست است که حزب دمکرات کردستان مجری جمهوری کردستان بود، ولی تقسیم کارها و پست‌ها در بین مسئولان مشخص نبود. کمیته‌ی مرکزی حزب اکثر اوقات به صورت مستقیم کار دولت را انجام می‌داد و گاهی اوقات نیز مسئولان دولتی کار حزب را انجام می‌دادند.

علاوه بر این اشخاصی نیز وجود داشتند که هیچ مسئولیت حزبی و دولتی نداشتند، ولی در بسیاری از امور حزبی دخالت می‌کردند. به عنوان مثال، هنوز هم بسیار دشوار است که به دقت مشخص نمود که چه کسی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب و چه کسی وزیر و مسئول دولتی بود.

تجربه‌ی چهل سال سابقه‌ی حزب دمکرات نشان می‌دهد که برطرف نمودن بی‌نظمی و نابسامانی کار چند ماه و حتی چند سال نیست، بلکه زمان بیشتری نیاز دارد که متأسفانه این مهم برای جمهوری کردستان فراهم نشد. پیشتر اشاره نمودیم که تنها بخشی از خاک کردستان آزاد

شده بود و تحت حاکمیت جمهوری قرار داشت. این بخش یک سوم خاک کردستان را در بر می‌گرفت و جمعیت آن به یک میلیون نفر هم نمی‌رسید. مشاهده نمودیم که پیشوا قاضی‌محمد و تعدادی از رهبران حزب تلاش نمودند که مناطق سنندج و کرماشان را آزاد کنند و به ویژه برای منطقه‌ی سنندج، برنامه‌ی واضح و مشخصی داشتند.

ولی اختلافات داخلی درون جنبش و ضعف درون رهبری از سویی و سیاست متفقین یعنی اتحاد شوروی، بریتانیا و آمریکا از سوی دیگر، به سدی بر سر راه الحاق تمام کردستان یا بخشی از کردستان به قلمرو جمهوری کردستان تبدیل شد.

به این ترتیب اکثر مناطق حاصلخیز کردستان که جمعیتشان هم بیشتر بود، در خارج از محدوده‌ی قلمرو جمهوری باقی ماندند و این خود باعث تضعیف قدرت اقتصادی و انسانی جمهوری کردستان شد. از طرف دیگر، چنانچه دیدیم بخش جنوبی کردستان یعنی منطقه‌ی سقز به سمت جنوب، به جای آنکه به بخشی از جمهوری تبدیل شود و در برابر دشمنان ایستادگی کند و از حاکمیت ملی دفاع کند، به مکانی برای حمله کردن به جمهوری کردستان تبدیل شد و دشمنان برای سرکوب و سرنگون نمودن جمهوری از این مناطق استفاده می‌نمودند.

خود این مسأله که تنها یک سوم خاک کردستان آزاد شده بود و در مدت آن چند ماه برای آزادسازی دیگر مناطق هیچ اقدامی نشده بود، یک مسأله‌ی بسیار مهم دیگر را خاطر نشان می‌کند: "هر جنبش انقلابی اگر به این نتیجه برسد که سیاست دفاعی را در پیش بگیرد، با دست خویش گور خویش را کنده است".

یک جنبش انقلابی بایستی حمله کند و همیشه شرایطی را فراهم کند که به ایستایی و سکون دچار نشود. با بررسی تاریخ بسیاری از ملت‌ها و حتی ملت کرد برایمان مشخص می‌شود که هر زمانی که یک جنبش انقلابی به حالت دفاعی در آمده باشد، یا خیلی سریع از بین رفته، یا آرام آرام شرایط اضمحلال خویش را فراهم نموده است.

عدم تلاش برای آزادسازی جنوب کردستان و حمله نکردن در جبهه‌ی جنگ، حالتی دفاعی به جمهوری کردستان بخشید که نتیجه‌ی اسفناک آن در آذرماه سال ۱۳۲۵ نمایان شد.

بدیهی است که وعده‌ها و تعهدات داده شده از سوی دولت مرکزی، مبنی بر اینکه پادگان‌های سردشت و بانه به صورت داوطلبانه برای جمهوری کردستان تخلیه خواهد شد، عملی نشد و روشن است که این از

همان آغاز نیرنگی بود و پادگان‌های این دو شهر برای روزهای آذرماه سال ۱۳۲۵ ذخیره شده بودند.

به طور کلی، علل داخلی سقوط جمهوری کردستان نکاتی بود که در بالا به آن اشاره گردید.

با این حال نمی‌توان به علل خارجی سقوط جمهوری کردستان اشاره نمود. سقوط حکومت ملی آذربایجان به آن طرز مفتضحانه که می‌توان نام تسلیم بی قید و شرط را بر آن نهاد و فرار شرم‌آور رهبران فرقه‌ی دمکرات آذربایجان به شوروی و تنها گذاشتن ۱۵ هزار عضو و کادر ساده در آذربایجان و قتل‌عام آنها به دست رژیم مرتجع مرکزی، بدون شک تأثیر بسزائی بر کردستان داشت. نخستین متحدی که کردستان بدان چشم امید بسته بود، از بین رفت. این متحد بدون آن‌که ضربه‌ی مهلکی به دشمن وارد کند، تسلیم شده بود و مشخص است که روحیه‌ی طرفداران جمهوری را نیز تضعیف کرده بود و بذر تسلیم و شکست را در کردستان نیز کاشته بود. لذا بسی دشوار می‌نمود که رهبری حزب دمکرات و جمهوری کردستان بتوانند در برابر آن انگیزه و روحیه‌ی ضعیف بایستند و یا کاری کنند که روحیه‌ی توده‌های مردم و به ویژه طبقه‌ی متوسط و

اقتدار ثروتمند جامعه را بالا ببرند. بعضی از آنان در پی فرصتی بودند که هر چه سریعتر خود را به نیروهای دولت مرکزی تسلیم نمایند.

سقوط حکومت ملی آذربایجان و چگونگی این سقوط یکی از علل سقوط جمهوری کردستان بود و می توان گفت که یکی از علل اصلی اضمحلال و تسلیم در کردستان نیز بود.

پس از تشکیل حزب دمکرات کردستان و فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و گفتگو با سایر احزاب، جبهه‌ای تحت عنوان "جبهه‌ی احزاب آزادیخواه ایران" در بین احزاب مترقی ایران تشکیل شده بود، ولی زمانی که به کردستان و آذربایجان حمله شد، نیروهای دمکراتیک در دیگر بخش‌های ایران، هیچ اقدامی برای آنکه مانع از آن یورش شوند، انجام ندادند. برعکس، چنانچه گفته شد آنها منتظر بودند که لشکر دولت مرکزی در کردستان و آذربایجان با شکست مواجه شود تا آنها نیز نیروی خود را به کار گیرند. به طور خلاصه هر طرفی منتظر طرف دیگر بود! نه برنامه‌ای مشترک و نه اتحادی محکم و به ویژه، نه اتحاد عملی در بین نیروهای دمکرات ایران به چشم نمی‌خورد. به همین خاطر، رژیم ارتجاعی ایران توانست به شیوه‌ی بسیار زیرکانه‌ای، به صورت جداگانه، هم به جنبش دمکراتیک در سراسر ایران و هم به کردستان و آذربایجان ضربه‌ی اساسی

وارد کند. به نظر می‌رسد که در ابتدا دولت مرکزی برایش مشخص نبود که از کجا آغاز کند. چنین می‌نماید که دولت مرکزی بر آن بود که ابتدا در دیگر بخش‌های ایران ضربه را وارد کند، ولی پس از مقاومت احزاب دمکرات، حزب توده و سندیکاها در سایر مناطق ایران، به ویژه بعد از اعتصاب وسیع ۲۳ تیرماه سال ۱۳۲۵ (۱۴ ژوئیه‌ی ۱۹۴۶) در جنوب ایران که ۱۰۰۰۰۰ کارگر مزدبگیر در آن شرکت داشتند، حکومت قوام فهمید تا زمانی که کردستان و آذربایجان پابرجا باشند، ضربه زدن به دیگر بخش‌های ایران دشوار است.^{۳۶} به همین خاطر تاکتیکی را در پیش گرفت و آن تضعیف احزاب دمکرات در بخش‌های مختلف ایران بود. ولی ضربه‌ی اساسی بایستی به آذربایجان و کردستان زده می‌شد، قوام پس از آن که توانست نیروهای دمکرات را در دیگر بخش‌های ایران آنچنان تضعیف کند که در زمان یورش به سمت آذربایجان و کردستان،

³⁶. اعتصاب ۲۳ تیرماه، یکی از خیزش‌های عظیم جنبش کارگری در ایران بود. در درگیری میان ارتش و کارگران بیش از ۳۸ کارگر کشته شدند و ۱۷۰ نفر دیگر زخمی شدند. مطالبات اعتصاب‌کنندگان عبارت بود از: کاهش فشارها و برکناری استاندار که دست‌نشانده‌ی شرکت نفت انگلیس بود، عدم دخالت شرکت نفت در امور داخلی ایران، خلع سلاح عشایر جنوب و تعیین مزد روز جمعه‌ی کارگران. این اعتصاب با وعده و وعیدهای مکارانه‌ی قوام و دخالت رهبری حزب توده پایان یافت(ن)

نتوانند هیچ حرکت جدی‌ای از خود نشان دهند، تهاجم خود را علیه این دو حکومت ملی آغاز نمود و به آسانی توانست حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان را از بین ببرد. پس از این اقدام، توانست ضربه‌ای اساسی نیز به حزب توده و سایر سازمان‌ها وارد کند و بدین ترتیب، توانست در سراسر ایران، یک جنبش گسترده‌ی دمکراتیک و نیرومند را با هزینه‌ای اندک سرکوب کند و تا حد زیادی و حتی در بعضی از مناطق به طوری کلی برای مدت چندین سال از بین ببرد.

باید این واقعیت را پذیرفت که دولت قوام بسیار خردمندانه و تاکتیکی، مسأله‌ی آذربایجان و کردستان را حل و فصل کرد. مدت‌ها وانمود می‌کرد که برای توافق آماده است، مدت زیادی چنین نشان داد که در تهران و کسانی و در رأس آنها، خود قوام هستند که با سیاست ارتجاعی محمد رضاشاه مخالفند و می‌خواهند که ایرانی دمکراتیک را بنا نهند. روشن است که تمامی اینها برای کسب وقت و در وهله‌ی نخست، برای این بود که ارتش سرخ شوروی خاک ایران را ترک کند و دولت بتواند خود را آماده نماید که در زمان مناسب ضربه‌ی خود را وارد کند.

بیهوده نبود که قوام بعد از پیروزی بر حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان، لقب حضرت اشرف را از شاه دریافت کرد.^{۳۷}

قوام نشان داد که انسانی سیاسی و باهوش است، به خوبی قادر است که مانور دهد و بدون هیچ مشکلی رهبران آذربایجان و کردستان را قانع کند که گویا در حال ایجاد تغییرات اساسی در ایران است.

متأسفانه رهبران حزب دمکرات کردستان تا اندازه‌ای فریب مانورهای قوام را خوردند و به عنوان نمونه تا آخرین لحظات نیز منتظر بودند که ارتش ایران داوطلبانه بانه و سردشت را برای آنها تخلیه نماید، امری که هیچ وقت عملی نشد و به طور کلی، چنین انتظاری نیز بیهوده بود، یا این که زمانی که ارتش شاهنشاهی به مهاباد رسید، نه خود را مخفی نمودند و نه از خود دفاع کردند، در واقع آنها چنین می‌پنداشتند همچنان که همایونی اعلام نموده بود، ارتش شاه با آنها کاری ندارد و آسیبی به آنها نمی‌رساند.

³⁷ حکومت ارتجاعی ایران در امر سرکوب جنبش دمکراتیک ایران یکدل و متحد بودند و اگر هم اختلافی داشتند، در انتخاب تاکتیک و زمان مناسب و وسیله‌ی عملی نمودن این هدف بود. بعد از شکست جنبش دمکراتیک ایران بود که رقابت و تنش بین شاه و قوام آشکار شد.(ن)

لازم است که به عامل خارجی نیز اشاره شود، عاملی که خارج از کنترل و قدرت حزب دمکرات بود. امپریالیسم انگلیس مدتها بود که نفوذ زیادی در دستگاه‌های ایران پیدا کرده بود و امپریالیسم نوظهور آمریکا نیز که از جنگ جهانی دوم قدرتمندتر بیرون آمده بود، با تمام قوا از حکومت مرکزی دفاع می‌کردند. هر دو دولت استعماری، مخالف گسترش جنبش‌های آزادیخواهانه در سراسر جهان، از جمله ایران بودند و تشکیل جمهوری کردستان را بر خلاف منافع خویش در خاورمیانه می‌دانستند. علاوه بر این، هم شرکت نفت انگلیسی که بخش بزرگی از شرکت نفت عراق (IPC) را در اختیار داشت و نفت کرکوک را استخراج می‌نمود و هم شرکت نفتی آمریکا که آنها نیز در (IPC) شریک بودند، از این هراس داشتند که تشکیل جمهوری کردستان در ایران الگویی برای کردهای دیگر شود و منافع سیاسی و اقتصادی آنها را در کردستان عراق و حتی سراسر عراق به خطر بیاندازد. این امر برای کردستان ترکیه نیز حقیقت دارد که نیمی از کردها در آنجا ساکنند. به این دلایل، دولت‌های آمریکا و انگلیس سرسختانه از حکومت مرتجع مرکزی پشتیبانی می‌کردند. ولی در مقابل این پشتیبانی‌ها از دولت مرکزی، انتظاری که از

دولت اتحاد شوروی در حمایت از جمهوری می‌رفت، برآورده نشد. این خود به چند علت بود:

نخست اینکه سیاست آن زمان اتحاد شوروی یعنی سیاست دوران استالین، به طور کلی و در سطح جهانی مرتکب برخی اشتباهات و تحلیل‌های غلط شده بود. این سیاست در کردستان توسط باقروف اجرا می‌شد که مرد مورد اعتماد استالین و همه‌کاره‌ی آذربایجان شوروی بود. تحلیل و برداشت باقروف نیز از نیروها و جریانات سیاسی و سیاست آن وقت ایران صحیح نبود. علاوه بر این، چنانچه دیدیم در جریان جمهوری کردستان اختلاف و ناسازگاری در سیاست شوروی نسبت به ایران مشاهده می‌شد. مولوتوف که وزیر خارجه بود، بیشتر منافع شوروی را به عنوان یک ابرقدرت در نظر می‌گرفت، به همین خاطر، امتیاز نفت شمال نزد او بااهمیت‌تر از دفاع از حکومت‌های ملی آذربایجان و جمهوری کردستان بود. ولی باقروف که خود آذربایجانی بود، هدفش تحقق آرمان‌های ملی‌اش در چارچوب سیاست‌های اتحاد شوروی در ایران بود. اگرچه هیچ کدام از رهبران آذربایجان از جدایی آذربایجان سخنی نمی‌گفتند، ولی باقروف آشکارا در باکو ابراز داشت که هدفش به هم پیوستن آذربایجان شوروی و ایران است. بسیاری از مهاجرینی که در حکومت

ملی دارای قدرت بودند، گاهی اوقات، مسأله‌ی جدایی آذربایجان از ایران را مطرح می‌نمودند. به هر ترتیب، عقب‌نشینی اتحاد شوروی از ایران چه با هدف گرفتن امتیاز نفت باشد و چه به علت شکست سیاست عظمت‌طلبانه‌ی باقروف، دستاورد تحلیل اشتباه از شرایط آن زمان ایران بود.^{۳۸}

در بیراهه رفتن شوروی، قوام نقش بسزایی داشت. قوام در سفر خود به مسکو رهبران شوروی را قانع نمود که مسأله‌ی آذربایجان را مسأله‌ای داخلی قلمداد کنند و در آن دخالت ننمایند. بسیار جالب است که قوام این تقاضا را از آمریکا و انگلیس ننمود، زیرا آنها در آن مقطع به صورت جدی و آشکار در امور ایران دخالت می‌کردند. به عنوان نمونه "جرج آلن" سفیر آمریکا به همراه رزم‌آرا برای جنگ علیه بارزانی‌ها به کردستان

³⁸. بعد از مرگ استالین در سال ۱۳۳۴ باقروف به همراه بیریا که وزیر کشور شوروی بود، هردو نفر دادگاهی و اعدام شدند. در دادگاه مشخص شد که باقروف مسئول کشتار ۲۰ هزار نفر بوده است.(ن)

آمده بود. سفارت آمریکا با بسیاری از عشیره‌ها روابط نزدیکی را برقرار
نموده بود.^{۳۹}

علت دوم این بود که اتحاد شوروی از یک جنگ ویرانگر رهایی یافته
بود، بیست میلیون کشته داده بود، صدها شهر و مرکز بزرگ صنعتی‌اش
از بین رفته بود. در مقابل، آمریکا علاوه بر آنکه قدرتمندتر از قبل از
جنگ بیرون آمده بود به بمب اتم نیز مجهز بود. در چنین شرایطی اتحاد
شوروی برای رویارویی و جنگ با آمریکا در ایران آمادگی نداشت.

نتیجه‌ی تمامی اینها انفعال و بی‌اثر بودن سیاست شوروی در ایران بود.
بدین ترتیب، شرایط ویژه‌ای به وجود آمد، بدین معنا در حالی که آمریکا
و انگلیس بسیار فعالانه از دولت مرکزی حمایت می‌کردند، شوروی
سیاست بی‌طرفی را در پیش گرفته بود و جمهوری کردستان از حمایت
خارجی خود بی‌بهره بود. این نیز به عنوان یکی از علل غیرقابل انکار
سقوط جمهوری کردستان به شمار می‌آید. ولی چنانچه بدان اشاره نمودیم،
علت اصلی نبود و نباید در زمره‌ی علل اصلی به شمار آید.

³⁹ بعد از سقوط جمهوری کردستان آشکار شد که عمرخان شکاک پنهانی و به صورت مستقیم با
سفارت آمریکا در تماس بوده و این تماس بعداً نیز ادامه داشت. (ن)

کسانی که شوروی را متهم می‌کنند که جمهوری کردستان را تنها گذاشت، چنین به نظر می‌رسد که انتظار داشتند شوروی با نیروی نظامی از آن دفاع می‌کرد. اگر جمهوری کردستان برای مدتی مقاومت می‌کرد و برای مدت زمانی مقاومت در برابر ارتش مرکزی را ادامه می‌داد، آن زمان احتمال داشت که شوروی از جمهوری کردستان حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

ولی در حالی که جمهوری کردستان عملاً هیچ دفاعی از خود نکرد، در آن صورت آیا بایستی شوروی ارتش سرخ را به کردستان گسیل می‌داشت و به طور خلاصه، ارتش سرخ به جای نیروهای پیشمرگ می‌جنگید؟

اگرچه تاریخ همان است که اتفاق افتاده است، ولی احتمال دارد که اگر جمهوری کردستان از خود دفاع می‌کرد و برای مدتی موجودیت خود را حفظ می‌کرد، ممکن بود که وضعیت به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفت. در اینجا لازم است که به نکته‌ی مهمی اشاره گردد که برای آینده‌ی ملت کرد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آن نیز تشخیص نیرو یا عامل اصلی رهایی مردم کردستان است. آیا یک حزب انقلابی بایستی به توده‌های

مردم خود، نیروی مادی و معنوی کشور خود متکی باشد، یا اینکه منتظر باشد که ارتش یک کشور دیگر بیاید و او را آزاد کند؟

متاسفانه این تفکر در تاریخ ملت کرد در کردستان ایران و به‌ویژه بعد از سرنگونی جمهوری کردستان غالب شد. بدین معنی که انقلابیون تلاش نمی‌کردند با مبارزه‌ی خویش ملت کرد را رهایی بخشند و منتظر بودند که از جایی خارج از دایره‌ی قدرت، دوستی بیاید و آزادی کردستان را برای آنها به ارمغان بیاورد.⁴⁰

خوشبختانه این تفکر امروزه کم‌رنگ شده است. مدت شش سال است که مردم کردستان بدون کمک خارجی و با اتکا به نیروی خود و قهرمانانه از آزادی خود دفاع می‌کنند و با وجود آن‌که با دشمنی درنده‌تر و قدرتمندتر از سال ۱۳۲۵ روبروست، ولی توانسته است بایستد و از خود دفاع نماید. این نشانه‌ی یک پدیده‌ی نوین است، نشانه‌ی آن است که مردم کردستان برای کسب آزادی قبل از هرچیزی به نیرو و امکانات

⁴⁰ در زمان جمهوری کردستان استاد هزار، شاعر کرد می‌گفت:

اگر کار تو در سانفرانسیسکو راه نیافتد در جلوی دروازه‌های مسکو برسر خویش خاک بریز
در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مهاباد شایع شده بود که روس‌ها تنها به خاطر خوردن
غذای عید فطر درنگ کرده‌اند و به محض اینکه غذایشان را بخورند، خواهند آمد! (ن)

مادی و معنوی خویش متکی هستند و عامل خارجی را به عنوان عاملی کمکی می‌نگرند. مردم کردستان برایشان مشخص شده است و به این حقیقت ایمان آورده‌اند که تنها با اتکا به خویشتن باید خویش را آزاد کند و اگر با نیروی خود به خوبی از سرزمین و حقوق خود دفاع کنند و بتوانند خود را حفظ کنند، بدون شک، دوستان زیادی نیز برای آنان پیدا می‌شوند و به آنها نیز کمک می‌کنند.

پیشتر به نکاتی پرداختیم که پیشوا قاضی محمد را وادار کردند که از جنگ با دولت مرکزی منصرف شود و ارتش ایران بدون هیچ مشکلی وارد شهر مهاباد شد. ولی لازم است که به یک واقعیت تاریخی نیز اشاره نماییم.

قبلا گفتیم که تعداد نفرات لشکری که در آذرماه از تهران به سوی آذربایجان و کردستان به راه افتاد، ۲۰ هزار نفر بود، ۳۰ دستگاه تانک و ۲ قبضه توپ دوربرد و ۹ فروند هواپیمای کهنه را به همراه داشت. در مقابل، جمهوری کردستان ۱۵ هزار پیشمرگ در اختیار داشت و اگر مردم را بسیج می‌کرد، بدون شک به همان تعداد نیز افرادی را مسلح می‌کرد. تعداد نفرات آن بخش از ارتش که به مهاباد رسید، ۶۰۰ نفر بود که ۱۲ تیربار، ۲ زره‌پوش و ۲ قبضه توپ در اختیار داشتند! وضعیت ارتش شاه

بسیار آشفته بود، سربازها خسته بودند، برف و سرما راه‌ها را مسدود کرده بود، به گونه‌ای که تانک و زره‌پوش قادر به عبور از آن نبود، هواپیماها هیچ تأثیری نداشتند، نیروها وسیله‌ی رفت و آمد موتوری بسیار کم و مهمات اندکی در اختیار داشتند و با کمبود بنزین و مواد خوراکی نیز روبرو بودند.^{۴۱}

آیا نمی‌توان از پیشروی چنین نیرویی جلوگیری نمود؟ از مشکلات آن زمان جمهوری کردستان سخن گفتیم. ولی یک واقعیت وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. مقابله با رژیم شاه برای دفاع از دستاوردهای جمهوری کردستان، حتی اگر به موفقیت منجر نمی‌شد، به تسلیم نیز نمی‌انجامید و روحیه‌ی مبارزان را تقویت می‌کرد و بدون شک، تأثیرات انقلابی بر آینده‌ی جنبش دمکراتیک و ملی ملت کرد برجای می‌گذاشت.

⁴¹ ن. پسیان - از مهاباد خونین ... صفحه ۹۰

۱۰- جایگاه جمهوری کردستان در تاریخ

با وجود آنکه جمهوری کردستان مدت ۱۱ ماه دوام آورد و خیلی زود سقوط کرد، ولی باز هم دارای جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ملت کرد است. جمهوری کردستان در آسمان تاریخ و ظلمانی دوران زبردستی ملت کرد همچون ستاره‌ای پرنور می‌درخشد. درست است که این ستاره خیلی زود افول کرد، ولی هم‌اکنون نیز روشنی‌بخش راه مبارزات سخت ملت کرد است. ملت کرد در تاریخ معاصر خویش تا زمان تشکیل جمهوری کردستان نتوانسته بود که بر سرنوشت خویش حاکم گردد و حاکمیت سرزمین خویش را در دست بگیرد. برای نخستین بار در تاریخ معاصر ملتمان با تأسیس جمهوری کردستان، ملت کرد به آرزوی خویش رسید و احساس نمود که سرنوشت خویش را در دست دارد و در کشور خویش بیگانه نیست و هیچ حاکمی غیر از خود او در آن کشور وجود ندارد. برای نخستین بار بود که ملت کرد جمهوری خود را داشت، پیشوا و ارتش خود را داشت، دستگاه اجرایی برای امور خود را داشت. بعد از صدها سال مبارزه احساس شعف و شادمانی می‌کرد و حکایت قدیمی "کرد هرگز به جایی نمی‌رسد" را باطل ساخته بود. برای ملت کرد

مشخص شده بود که با مبارزات خود می‌تواند به هر آنچه می‌خواهد، برسد و زیردست هیچ کس نباشد و سربلند زندگی کند.

جمهوری کردستان یک جمهوری ملی بود، برای نخستین بار بود که در تاریخ ملت کرد، رهبری جنبش در دست یک آغا، رئیس عشیره یا یک شیخ قرار نداشت. درست است که بعضی از اینها در جمهوری کردستان صاحب منصب بودند. ولی تلاش شد که مردم عادی یعنی مردم کوچه و بازار نمایندگان خود را به شیوه‌ای دمکراتیک انتخاب کنند و رهبران خود را تعیین کنند. برای نخستین بار یک جنبش عظیم مردمی به وجود آمده بود که پشتیبان آرمان‌های خود و جمهوری خود بود. از این لحاظ جنبش سال‌های ۱۳۲۴-۲۵ با تمام جنبش‌های قبل از خود دارای تفاوت اساسی بود.

حامیان جمهوری کردستان، اقشار و طبقاتی بودند که آینده متعلق به آنها بود و برعکس، مخالفان جمهوری آنهایی بودند که روز به روز ضعیف‌تر می‌شدند. "جمهوری کردستان از سوی ترقیخواهان و مردم کردستان حمایت می‌شد که تعداد آنها روز به روز بیشتر می‌شد و افرادی

که با آن دشمنی می‌ورزیدند، به نظر می‌رسید که محکوم به زوال بودند." ۴۲

جمهوری کردستان نتیجه‌ی یک جنبش ملی بود. این ملت برای نخستین بار بود که در بخشی از خاک خویش، اثری از ظالمان تاریخ خود نمی‌دید. ارتش و پلیس ستمگران از بین رفته بودند، دست‌اندرکاران رشوه‌خواری که از مرکز تعیین می‌شدند، فراری شده بودند، هیچ کس به این بهانه که به زبان خویش سخن می‌گفت، اذیت و آزار نمی‌شد، احساسی بسیار خوش و امیدوار کننده در زندگی مردم شکل گرفته بود و می‌دانستند که آنها نیز یک ملت هستند، صاحب خاک می‌باشند، و صاحب وطن خویشند.

جمهوری کردستان نه تنها برای ملت کرد در کردستان ایران، بلکه برای تمام ملت کرد قبله‌گاه آمل و آرزوها بود. با آمدن بارزانی‌ها و بسیاری دیگر از کردهای عراقی که در صفوف حزب دمکرات و در دستگاه جمهوری کردستان فعالانه مشارکت می‌کردند، جنبش به جنبش تمام ملت کرد تبدیل شده بود و تمام آحاد ملت کرد با امیدواری به آن چشم دوخته

⁴² آرچی روزولت - جمهوری کرد در مهاباد. میدل ایست جورنال ۱۹۴۷ صفحه ۲۶۹

بودند. نمایندگان بسیاری از کردهای سوریه و ترکیه و حتی از خارج از کردستان و اروپا و آمریکا می‌آمدند و از جمهوری کردستان دیدار می‌کردند برای آن‌که بدانند و با چشم خویش ببینند که نخستین حکومت ملت کرد، نخستین جمهوری کردستان چگونه است و چگونه اداره می‌شود و چه کاری برای مردم کردستان انجام داده است؟

جمهوری کردستان نتیجه‌ی یک جنبش دمکراتیک بود. در این جنبش تمام اقشار و طبقات مدنی جامعه‌ی کردستان شرکت داشتند و به مرور، جنبه‌ی دمکراتیک این جنبش افزایش می‌یافت.

مردم کوچه و بازار و عامه و بی‌سواد جمهوری کردستان را از خود می‌دانستند و آزادانه در اجرای امور شرکت می‌کردند. دموکراسی‌ای که در جمهوری کردستان مشاهده می‌شد، برای آنان که از خارج می‌آمدند و آن را می‌دیدند، بسیار تعجب‌برانگیز بود.

آرچی روزولت آمریکایی که در دوران جمهوری کردستان از این جمهوری دیدار کرده بود، می‌گوید: "انسان از یک چیز بسیار متعجب می‌شود و آن، فضای آزادی است که در مهاباد وجود دارد."

در واقع نیز چنین بود، مهاباد نمونه‌ی کار و عمل دموکراسی در سراسر ایران بود. نه کسی به علت افکار و اندیشه‌هایش زندانی می‌شد و نه از

کسی این حق سلب می‌شد که قادر نباشد حرف خود را بزند. اگرچه ملت کرد به بلندای تاریخ خود تمرین دموکراسی نکرده بود، ولی دموکراسی منظم و با دیسیپلینی در مهاباد به وجود آمده بود که روز به روز در حال گسترش بود. برای اولین بار ملت کرد به آزادی‌ای دست یافت که کسی برای آن مرز و حدود مشخص ننموده بود، روزنامه و کتاب و مجله به صورت آزاد انتشار می‌یافت. هیچ کس حق سانسور هیچ نوشته‌ای را نداشت، هر شاعر و نویسنده‌ای وجدان خود را قاضی قرار داده بود، فرهنگ و سواد به سرعت هرچه بیشتر در حال افزایش بود. تصور کنید که مردم برای چند صد سال در انتظار بودند که فرصتی پیش بیاید و به سوی علم و هنر حمله‌ور شوند.

یکی از خصایص طبیعی دموکراسی در جمهوری کردستان، آزادی مبارزه و فعالیت زنان و حق مشارکت آنها در فعالیت سیاسی و اجتماعی بود. برای نخستین بار بود که اتحادیه‌ی زنان دمکرات کردستان تشکیل شد و زنان در مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی شرکت نمودند. اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که در آن دوران تنها یک درصد زنان کردستان باسواد بودند، اهمیت و ارزش این امر برایمان بهتر هویدا می‌شود.

در جمهوری کردستان زندان سیاسی وجود نداشت و در مدت آن یازده ماه، تنها یک یا دو نفر، آن هم بدون اطلاع مسئولان جمهوری کردستان ترور شدند. به همین خاطر، جمهوری کردستان تنها دموکراسی را برای ملت کرد به ارمغان نیاورده بود، بلکه به کانون مهم دموکراسی برای سراسر ایران تبدیل شده بود و ملیت‌های ایران منتظر آن بودند که دموکراسی موجود در کردستان، پرتویش را بر تمام ایران بتاباند. اگر امروز کردستان نه تنها یکی از کانون‌های دموکراسی، بلکه سنگر تسخیرناپذیر دموکراسی در سراسر ایران است و در این زمینه نقش مهمی ایفا می‌کند، یکی از علل آن، دستاوردی است که از دوران جمهوری کردستان و چهل سال قبل برایمان به جای مانده است.

جمهوری کردستان نتیجه‌ی گسترش یک جنبش ملی ضد امپریالیستی بود. جنبشی که در کردستان شکل گرفته بود، هدفش آن بود که استقلال ایران را حفظ کند، نفوذ آمریکا و انگلیس را ریشه کن کند و برای آن می‌کوشید که سیاستی میهنی و ملی در ایران پیروز شود. این نیز یکی دیگر از ویژگی‌های جنبش سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ بود که برای نخستین بار بود که جنبش کردستان به عنوان بخشی از جنبش دمکراتیک و ترقیخواه سراسری ایران به شمار می‌رفت.

به همین خاطر بود که امپریالیسم آمریکا و انگلیس آنچنان از جمهوری کردستان بیزار بودند و آنقدر از پیشرفت جنبش ملت کرد در کردستان کینه به دل داشتند که برای سقوط آن با تمام قوا به دولت مرکزی کمک کردند. زیرا به حق هراس داشتند که جنبش کردستان در آینده به مرکزی برای پیشرفت و گسترش جنبش‌های ملی و ضد امپریالیستی در سرتاسر خاورمیانه تبدیل شود.

اگر چه جمهوری کردستان کاری نکرد که ترکیب اجتماعی جامعه‌ی کردستان را برهم بزند و به نفع طبقات و اقشار زحمتکش تغییر دهد، ولی هر چه باشد، جنبه‌ی ترقی‌خواهانه‌ی آن، یعنی انقلابی بودن این جنبش مشخص و روشن بود. هر چه جنبش به سمت جلو گام برمی‌داشت، بیشتر به سمتی می‌رفت که کار و اقدامات مترقیانه به نفع زحمتکشان انجام دهد. در آن دوران بدون آن که تغییرات اجتماعی ایجاد کرده باشد، وجه ضد ارتجاعی جنبش کردستان بسیار برجسته بود. ارزشی که جمهوری کردستان برای علم و فرهنگ قائل بود، برنامه‌ای که ارائه داده بود و برای آن می‌کوشید تا وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور را به پیش ببرد، تلاش‌های جمهوری برای آن که زنان را در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شرکت دهد، اقدامات جمهوری کردستان برای یافتن دوستانی مترقی در

سراسر جهان، خاورمیانه و ایران، همه حاکی از آن بودند که جمهوری کردستان نتیجه‌ی یک جنبش مترقی انقلابی است و هرچه امکانات بیشتر باشد، بیشتر به سمت انقلابیگری و انجام کارهای ترقی‌خواهانه گام برخواهد داشت.

جمهوری کردستان علاوه بر این که نتیجه‌ی یک جنبش ملی بود و برای رفع ستم ملی و رهایی ملت کرد تلاش می‌کرد، ولی یک جنبش دگم ناسیونالیستی هم نبود، ملت‌های دیگر کشورها را دوست خود می‌پنداشت و بر آن بود که با تمام ملل ایران روابط دوستانه برقرار کند. پیشوا قاضی محمد می‌گفت:

"ما جنبش خویش را از جنبش ملت‌های فارس و آذربایجان و ... جدا نمی‌دانیم. دشمن ما هیأت حاکمه‌ی ایران می‌باشد که همزمان دشمن ملت فارس نیز هست، به همین خاطر برای پیروزی نهایی باید با ملت‌های فارس و آذربایجانی، در یک سنگر علیه دشمن مشترک بچنگیم."

جمهوری کردستان نتیجه‌ی جنبشی بود که برای نخستین بار در تاریخ ملت کرد، بخشی از جنبش رهایی‌بخش و مترقی جهان به شمار می‌آمد که یک بخش آن کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری جهان و بخش دیگر آن جنبش رهایی‌بخش ملت‌های تحت‌ستم بود.

جنبش کردستان در سال‌های ۱۳۲۵_۱۳۲۴ به بخشی از جنبش ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی سراسر جهان تبدیل شده بود و علاوه بر این که یک جنبش ملی و وطنی بود، دارای وجه بین‌المللی نیز بود.

جنبشی بود که برای صلح و دوستی و همکاری در بین تمام ملت‌های دنیا می‌کوشید. هیچ ملتی را برتر از ملت کرد نمی‌دانست و در همان حال، ملت کرد را نیز از هیچ ملتی برتر نمی‌شمرد، ضد نژادپرستی و شوینیسیم بود.

دشمنان ملت کرد دو اتهام را متوجه جمهوری کردستان می‌کنند. نخست اینکه این جمهوری معلول بیگانه یعنی کشور شوروی است. دقت در تاریخچه‌ی تأسیس و دوران حیات جمهوری کردستان نشان می‌دهد که کمک‌های شوروی به جمهوری کردستان تنها یک عامل مساعد و خوب بود و گر نه تشکیل جمهوری کردستان خواست توده‌های مردم کرد بود و عامل آن ملت کرد بود و رهبری آن را حزب دمکرات بر عهده داشت.

اتهام دیگر این است که هدف حزب دمکرات از تشکیل جمهوری کردستان، تجزیه ایران بوده است. در هیچ یک از نوشته‌ها، مطبوعات رسمی حزب و سخنان رهبری وقت جمهوری کردستان، سخنی دال بر

تمایل به تجزیه‌ی ایران بیان نشده است. برعکس، در بیشتر اوقات شخص پیشوا به خوبی مشخص نموده است که حزب دمکرات خواهان خودمختاری، آن هم در چارچوب ایران است.^{۴۳}

برخی این سؤال را مطرح می‌کنند که در زمانی که آذربایجان نام حکومت ملی را بر حکومتشان نهاده بودند، چرا در کردستان پرچم ویژه‌ای را غیر از پرچم ایران برافراشته بودند و به صورت رسمی عنوان جمهوری کردستان را به کار می‌بردند؟

بر کسی پوشیده نیست که در آن زمان که حزب دمکرات تجربه‌ی مدیریت دستگاه دولتی را نداشت در بعضی موارد از سخنان و راهنمایی‌های نمایندگان شوروی سود می‌جستند. به عنوان نمونه، یونیفرم افسران سپاه ملی کردستان، تقلیدی از لباس افسران ارتش سرخ بود. موضوع پرچم نیز بر همین مبنا بود. اتحاد جماهیر شوروی از پانزده جمهوری

⁴³ لازم است این واقعیت نیز بیان شود که اکثر افرادی که طی سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ در جنبش کردستان ایران شرکت داشتند، آرزویشان تشکیل یک کردستان مستقل بوده است. به ویژه که در این جنبش شمار زیادی از کردهای مناطق دیگر فعالیت داشتند و در امور اجرایی جمهوری کردستان مسئول بودند. به همین خاطر، آرزوی قلبی آنها فراتر از خودمختاری بود. ولی بر پایه‌ی سیاست رهبری حزب دمکرات و جمهوری کردستان درباره‌ی تشکیل جمهوری کردستان، در چارچوب ایرانی دمکراتیک تدوین شده بود. (ن)

تشکیل شده بود و هر جمهوری پرچم مخصوص به خود را داشت. هم جمهوری فدرال مرکزی دارای پرچم مخصوص به خود است که پرچم تمام ایران است و هم هر کدام از جمهوری‌های ملی از پرچم ویژه‌ی خود برخوردار خواهند بود.

در مورد "دولت جمهوری کردستان" باید گفت که این نام، یکی از افتخارات بزرگ حزب دمکرات به شمار می‌آید. زیرا نخستین سازمان سیاسی است که در دوران شاهنشاهی، پرچم جمهوریخواهی را علم کرد. در رادیو تبریز و مطبوعات فرقه‌ی دمکرات حمله‌ی آنچنانی به سلطنت نمی‌شد، در حالی که در مهاباد از هیچ عملی برای تشویق مردم علیه شاه و اصول سلطنت دریغ نمی‌شد.^{۴۴} بلی، این واقعیت دارد که جمهوری کردستان علیه شاه و سلطنت بود و این موضع هم‌اکنون نیز به عنوان یکی از اصول حزب دمکرات به شمار می‌آید.

حزب دمکرات جنبشی اینچنینی را رهبری می‌کرد و حتی قدرت سیاسی را نیز در دست گرفت و تحت رهبری این حزب، نخستین جمهوری ملی کرد تشکیل شد. حزب دمکرات سازمان‌دهنده و رهبر

44. ن. "از مهاباد خونین" ص ۱۶۹

جنبش سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ بود. چهل سال پیش حزب دمکرات در شرایطی آنچنان دشوار این مسئولیت خطیر را بر عهده گرفت. دیدیم که حزب کاملاً برای رهبری و مدیریت اجرایی آماده نبود و یکی از علل سقوط جمهوری کردستان نیز همین بود. ولی فکر و اندیشه‌ای که حزب بنیان نهاده بود، همچنان باقی ماند. از آن زمان تاکنون که چهل سال می‌گذرد، جنبش ملی کرد در کردستان ایران همچنان تحت رهبری حزب دمکرات کردستان است و هیچ سازمان و نهاد دیگری نتوانسته است که این مسئولیت مهم را بر عهده بگیرد.

جمهوری کردستان و آن فرزندان کم‌نظیر تاریخ ملت کرد جوانمرد شدند، ولی تأثیرات و آثار آن جمهوری همچنان زنده است. اکنون نیز بعد از چهل سال، مردم کردستان راه جمهوری را ادامه می‌دهند، راهی که پیشوا قاضی محمد تعیین کرده بود و توده‌های مردم کردستان با تمام تجربه‌ای که کسب کرده بودند و با پیروی از سیاست‌های صحیح حزبمان، حزب دمکرات کردستان ایران، آن را تا نهایت ادامه خواهند داد و آرمان‌ها و آرزوهای محقق نشده‌ی جمهوری کردستان را به صورت کامل محقق خواهند کرد.

فصل سوّم

از فروپاشی جمهوری
تا کودتای ۲۸ مرداد

۱- فراز و نشیب دوران عقب نشینی

فروپاشی حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کوردستان و نیز شکست حزب توده، عواملی بودند که منجر به عقب‌نشینی جنبش دمکراتیک سراسری در ایران گردید. این در واقع به نوعی پیروزی چشمگیر ارتجاع ایران بر جنبش ترقیخواه بود. چنین پیروزی‌ای که ارتجاع حتی در خواب هم انتظار آن را نداشت. از دیگر سو، تفوق سیاست واحد و یکدست دولت‌های امپریالیستی انگلیس و آمریکا بر (سیاست) شوروی در ایران بود.

پس از ورود ارتش سرخ به ایران، به‌ویژه پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم، ملیت‌های ایرانی تمایل و علاقه‌ی وافری نسبت به اتحاد شوروی پیدا کرده بودند. به دنبال شکست جنبش دمکراسی در ایران، این تمایل تا حدود زیادی رو به کاهش نهاد، خصوصاً که اتحاد شوروی فارغ از آن‌که از لحاظ نظامی دفاع آنچنانی از جنبش دمکراسی به عمل نیارورد (هرچند که پیشتر اشاره نمودیم که انتظار چنین دفاعی نابه‌جا می‌نمود) مضافاً اینکه به لحاظ سیاسی هم از آن حمایت نکرد و بخشی از توده‌ی مردم در ارتباط با سیاست اتحاد جماهیر شوروی که قبلاً به آن دل بسته بودند، مردد بودند. تفوق و پیروزی ارتجاع همانند

شکست جنبش برای ملل ایرانی هزینه‌ی گزافی به دنبال داشت. در سرتاسر ایران قریب به ۲۰۰۰۰ نفر توسط گروه‌های مرتجع کشته یا اعدام شدند و هزاران نفر زندانی شدند، هزاران خانواده به دیگر مناطق ایران تبعید شدند و برای مقطعی در سراسر ایران فضای خفقان و ظلم و ستم دیگر بار سر برآورد. توده‌های مردم روحیه‌ی خود را از دست دادند و فضای ناامیدی و سرخوردگی و ترس از اینکه دیکتاتوری سیاهی همچون عصر رضاشاه برای مدتی طولانی در ایران فائق شود، سراسر کشور را فرا گرفته بود.

اما پیروزی جنبش دمکراتیک در نقاط مختلف کشور، یکسان نبود. اگر در سراسر ایران به لحاظ سیاسی، در نحوه‌ی عقب‌نشینی شباهتی وجود داشت، توده‌ی مردم ناامید و سرخورده بودند و برای مدتی از پیشرفت جنبش قطع امید کرده بودند. اما به لحاظ تشکیلاتی متفاوت بود، حزب توده خصوصاً در تهران، توانست به خوبی تشکیلات خود را بازسازی نماید.

اما پس از فروپاشی حکومت ملی آذربایجان و جمهوری کردستان و نیز شکست جنبش سراسری، در صفوف رهبری حزب توده، اختلافاتی به وجود آمد. بعضی از رهبران حزب توده، رهبری حزب و سیاست خارجی

شوروی را به عنوان عوامل شکست جنبش قلمداد می‌کردند. پس از مدتی بحث و کشمکش در رون تشکیلات حزب توده، خلیل ملکی و انور خامه‌ای، از اعضای رهبری همراه با بخشی از کادرهای حزب، از حزب توده جدا شده و به "منشعین" مشهور شدند، آنها به دنبال آن بودند که حزبی جدید تحت عنوان "حزب سوسیالیست" تأسیس کنند، ولی به دو دلیل موفق نشدند. اول اینکه، اکثر اعضا و هواداران حزب توده با آنان همراه نشدند، ثانیاً علیرغم آنکه سیاست اتحاد جماهیر شوروی در ایران با شکست مواجه شده بود، در میان اعضا و هواداران و حتی منشعین هم کماکان نفوذ داشت.

اتحاد جماهیر شوروی از طریق رادیو مسکو، مطبوعات خود و منشعین را مورد هجوم قرار داد که در نتیجه به شکست آنان منجر شد و در نهایت، موفق به تأسیس حزب مورد نظر خود نشدند.

به دنبال شکست تلاش انشعایی‌ها، حزب توده صفوف خود را متحدتر کرده و در ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷، دومین کنگره‌ی خود را برگزار کرد. در این کنگره که ۱۱۸ نماینده در آن شرکت داشتند، مهر تأیید و حقانیت بر جنبش سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ نهاده شد، ولی کنگره‌ی حزب توده، عوامل شکست جنبش را علناً توضیح نداده و تا جایی که به سیاست اتحاد

جماهير شوروی و فعاليت رهبري حزب توده مربوط می‌شد، به نوعی بر اشتباهات و سياست نادرست آن دو سرپوش گذاشت و در واقع، نسبت به گذشته‌ی خود، رویکرد و دیدی انتقادی را دنبال نکرد.

کنگره‌ی حزب توده، منشعبين را محکوم کرده و خائن قلمداد نمود و به دليل اینکه اعضاء و هواداران حزب توده حمايتی از آنان به عمل نیاوردند و نیز اتحاد شوروی آنان را محکوم اعلام نمود، منشعبين به تدریج پراکنده شدند و نتوانستند به عنوان نیروی سازمان‌یافته، نقش آنچنانی در عرصه‌ی سياسی ایران ایفا نمایند.^{۴۵}

⁴⁵ کنگره‌ی حزب توده در تاريخ این حزب جایگاه خاص خود را دارد به این دلیل که در شرایط بسیار خاصی برگزار شد و هم اینکه آخرین کنگره‌ی این حزب بود. به عبارتی از سال ۱۳۲۷ تاکنون که ۳۹ سال می‌گذرد، هیچ کنگره‌ی دیگری توسط حزب توده برگزار نشده، علیرغم اینکه در بسیاری از مواقع امکان برگزاری کنگره هم وجود داشته است، در نتیجه، رهبری حزب توده، بعضاً کسانی را به عنوان اعضاء کمیته‌ی مرکزی معرفی کرد که اکثریت قریب به اتفاق آنها، توسط اعضاء پیشین کمیته‌ی مرکزی منصوب شده و در هیچ کنگره‌ای انتخاب نشده بودند، اکنون نیز کسانی که از سال ۱۳۶۴ به بعد خود را تحت عنوان کمیته‌ی مرکزی معرفی می‌کنند، می‌توان گفت که هیچ کدام منتخب کنگره‌ی حزب توده و یا اعضاء حزب توده نیستند، بدون شک، پایمال کردن دموکراسی درون حزبی، یکی از دلایل این فاجعه است که پس از سال ۱۳۶۲، حزب توده به آن مبتلا شده است. از سویی تشکیلات آن توسط پلیس افشا و سرکوب شده و از دیگر سو، محبوبیت خود را در میان خلق‌های ایران از دست داده است. (ن)

شکست آذربایجان، در نهایت نابسامانی صورت گرفت، همان گونه که اشاره نمودیم، در واقع نوعاً شکست نبود، بلکه انزوا بود. رهبران فراری شدند و مردم، هواداران و اعضای فرقه‌ی دمکرات آذربایجان را تنها گذاشتند که هزاران نفر از آنها کشته شدند. بخشی از این امر ناشی از کینه و نفرت بخش عمده‌ای از توده‌های جامعه نسبت به رهبران فرقه بود، از دیگر سو نیز نهایت ناامیدی و سرخوردگی را در میان مردم به وجود آورد. اعتماد مردم به فرقه‌ی دمکرات آذربایجان متزلزل بود. ارتجاع در ایران و نیز آمریکا و انگلیس که از مسببین اصلی شکست جنبش‌های سالیان ۲۵-۱۳۲۴ بودند، تلاش وافری به عمل آوردند تا اتحاد شوروی را مسبب و متهم نشان دهند و در این راستا موفق شدند، افکار جامعه را بسیج و تهییج نمایند.

تشکیلات فرقه‌ی دمکرات، کاملاً از هم فرو پاشید و هیچ نشانی از آن تشکیلات در آذربایجان ایران بر جای نماند. فرقه متشکل از رهبری و چندین هزار از اعضای خود، راه آذربایجان شوروی را در پیش گرفت و در آنجا فعالیت داشت و روزنامه‌ی مربوط به خود را منتشر می‌نمود، مخفیانه رادیوی خود را اداره می‌کرد، جلسات، تجمعات و به اصطلاح فعالیت‌های حزبی را رهبری می‌کرد. اما از آن زمان به بعد، فرقه نتوانست

در آذربایجان ایران جایی برای خود باز کند، به عبارتی، هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ تشکیلاتی، فرایند انحطاط و اضمحلال آن در آذربایجان حتمی و کامل می‌نمود، بدین ترتیب ضربه‌ای سنگین به پیکر جنبش ملی - دمکراتیک آذربایجان فرود آمد که متأسفانه تاکنون نیز تبعات آن پابرجاست، از آن زمان تاکنون، در چندین برهه، فرصت مبارزه برای احقاق حقوق مشروع ملت ستمدیده‌ی آذربایجان به دست آمده است، اما علیرغم آن، جنبش ملی در آذربایجان تاکنون نیز توسعه نیافته است که بدون تردید یکی از دلایل آن انحطاط و قروپاشی مذکور طی سال ۱۳۲۵ است.

شرایط کردستان از یک سو با آذربایجان و از دیگر سو با اوضاع دیگر مناطق ایران متفاوت بود. در کردستان دقیقاً نه شکست به تمام معنا بود و نه انحلال کاملی در جریان بود.

به این صورت که دو حادثه تأثیرات انحلال را کاهش دادند. اول اینکه، برخلاف رهبری فرقه‌ی آذربایجان، پیشوا قاضی‌محمد و رهبری حزب دمکرات تماماً کشور را ترک نکردند و در میان مردم خود ماندند. ماندن و شهادت قاضی‌محمد، دلیلی بر پایداری و وفاداری ایشان به اهداف حزب و ملتش بود. این موضع متفاوت از فرار رهبران فرقه بود، در

کردستان، بحبوحه‌ی شکست همراه با وضعیتی نبود که بعضی از عناصر داخلی، اعضا و رهبران را مورد حمله قرار داده و آنها را به قتل برسانند، فاجعه‌ای که به شکل گسترده‌ای در آذربایجان روی داد.

از دیگر سو، مقاومت جانانه‌ی بارزانی‌ها، ضربه‌ی سنگینی به ارتش ایران وارد کرد و غرور و تکبر ارتش را در هم شکست. در حالی که ارتش تصرف دوباره‌ی آذربایجان را موفقیتی تاریخی برای خود قلمداد می‌کرد، این مقاومت روحیه‌ی توده‌های مردم کردستان را افزایش داد.

این دو حادثه، باعث شدند که شکست سیاسی در کردستان تا حدود زیادی متفاوت از شکست آذربایجان به نظر برسد و مردم کاملاً ناامید نشوند، تا حدی که خود را ضعیف پندارند. اما به لحاظ تشکیلاتی، وضعیت بهتر از اوضاع آذربایجان نبود. می‌توان گفت که تشکیلات تماماً رو به انحلال رفت و در واقع پس از فروپاشی جمهوری کردستان، چیزی به عنوان تشکیلات حزب دمکرات، باقی نمانده بود، زیرا برخلاف فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، تنها شمار معدودی از اعضای حزب دمکرات از کشور خارج شدند، به همین دلیل در خارج نیز، موفق به ایجاد تشکیلات نگردیدند.

بدیهی بود که ارتجاع سیاه به رغم آنکه موفقیت بزرگی به دست آورده بود، به آن حد از قدرت نرسیده بود که بتواند برای مدتی طولانی در سراسر ایران، دیکتاتوری خشنی برقرار نماید؛ در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران بیش از چند ماه از سقوط جمهوری کردستان و حکومت ملی آذربایجان سپری نشده بود که حزب توده و چند حزب دیگر نیز که در مقام اپوزسیون بودند، فعالیت آشکار خود را شروع کردند. در کردستان، اوضاع تا حدودی وخیم تر بود، زیرا آزادی و فرصت فعالیت آنچنانی ایجاد نشده بود، علیرغم آن، یک سال پس از به شهادت رسیدن پیشوا قاضی محمد، جوانان منطقه‌ی مهاباد شروع به فعالیت سیاسی نموده و با یکدیگر ارتباط برقرار نمودند و در وهله‌ی نخست، تشکیلات حزب دمکرات را احیاء نمودند. مجله‌ای تحت عنوان "ریطا" به معنی "راه" را منتشر نمودند که چند شماره‌ای از آن به چاپ رسید. این مجله تداوم مبارزه‌ی حزب دمکرات را در نظر داشت که مردم را به مبارزه دعوت می‌کرد. چاپ و انتشار "ریطا" تأثیرات مثبتی بر روی جوانان داشت. در احیاء و بازسازی تشکیلات حزب دمکرات هیچ کدام از اعضای پیشین رهبری حزب مشارکتی نداشتند.

برخی از اعضای خیلی فعال آن، یا اعدام شده و یا زندانی شده بودند. بخش دیگری از اعضاء همچنان بر اعتقاد خود بودند، ولی نتوانستند مقاومت کنند، در نتیجه عازم خارج از کشور شدند.

بخش عمده‌ی رهبران و کادرهای حزب دمکرات در آن دوران که نه اعدام و نه زندانی شده بودند و نه این‌که عازم خارج از کشور شده بودند، از سیاست کناره گرفته و مشغول کسب و کار شده بودند. شماری از رؤسای عشایر از مسئولین حزب که در دوران جمهوری کردستان، هر کدام به نحوی با رژیم شاه در ارتباط بودند، همراه با کسانی دیگر که احتمالاً ارتباطی از آن نوع نداشته ولی بعدها به خود می‌بالیدند که علیه جمهوری کردستان دست به فعالیت زده‌اند، تغییر چهره داده و به عوامل شاه و رژیم تبدیل شدند و چندین سال در رکاب رژیم مرتجع شاهنشاهی بودند.

بدین ترتیب از میان رهبران حزب، شخصیتی پرآوازه به چشم نمی‌خورد که بتواند اعضا و هواداران حزب را حول خود گرد آورده و مجدداً تشکیلات حزب را احیا نماید. در این میان به درستی فقط جوانان بودند که علیرغم آنکه تجربه‌ی کار حزبی آنان کمتر بود، جسورانه گام در راه

مبارزه نهادند و با انتشار (ریگا) راه و مشی مبارزه‌ی حزب را ادامه دادند.

این دسته از جوانان، به دلیل اینکه تجربه‌ی سیاسی‌شان ناچیز بود و در ضمن رهنمودی نداشتند، بر سر دو راهی قرار گرفته بودند، بعضاً بر این اعتقاد بودند که نخست می‌بایستی تشکیلاتی کمونیستی را بنیان بگذارند که این خود نوعی عکس‌العمل علیه شرایط موجود بود که به دنبال وضعیت "انحلال" در کردستان پدید آمده بود، این بود که بعضی از آنان، تحت عنوان "جمعیت کمونیستی کردستان" در پی آن بودند که به فعالیت حزبی خود ادامه دهند، علیرغم آنکه اکثریت آنان مایل بودند که دنباله‌رو خط‌مشی حزب دمکرات باشند.

به تدریج اقلیت نیز این خط‌مشی را تأیید کرد و روی هم‌رفته مجدداً نام و نشان و خط‌مشی حزب دمکرات کردستان را برگزیدند.

این سازمان جدیدالتأسیس، حول دو مشی و محور فعالیت می‌کرد. از سویی سعی می‌کرد با سازمان‌های کردستان عراق تعامل و ارتباط داشته باشد که عبارت بودند از سازمان‌های کمونیستی (آن دوران حزب کمونیست عراق مشتمل بر چند بخش بود) و پارت دمکرات کردستان که قبلاً شاخه‌ای از حزب دمکرات کردستان بود و سپس یک سال بعد از

تأسیس این حزب در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵، به عنوان حزبی مستقل در کردستان عراق تأسیس شد.

این جوانان، خصوصاً آنهایی که در کردستان فعالیت داشتند به دلیل احساسات ملی‌گرایانه‌ی کردی یا با هدف دریافت کمک یا مشورت و همفکری، به سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون عراق روی آوردند، از دیگر سو، سعی می‌کردند که با رهبران حزب توده‌ی ایران در تهران ارتباط برقرار کنند و فعالیت خود در کردستان را با این حزب هماهنگ نمایند.

هر دو مشی مذکور تا مدتی به‌طور مداوم در جریان بود. مدت زیادی طول نکشید که حزب توده آمادگی خود را برای برقراری ارتباط با تشکیلات حزب دمکرات در مهاباد اعلام نمود. رابط میان حزب دمکرات و حزب توده در آن زمان، صارم‌الدین صادق وزیری بود که از طریق صدیق انجیری آذر به جوانان مهاباد رهنمودهای زیادی ارائه می‌داد.^{۴۶}

⁴⁶ صارم‌الدین صادق وزیری از روشنفکران شهر سنندج بود که از همان دوران جمهوری کردستان با رهبران حزب دمکرات و خصوصاً خانواده‌ی قاضی محمد در ارتباط بود. صدیق انجیری آذر، از کادرهای روشنفکر جمهوری کردستان بود و جوانان مهاباد او را از نزدیک می‌شناختند. پس از سقوط جمهوری کردستان، کردستان را ترک نمود و در تهران مقیم شد (ن)

رهبری حزب توده در آن دوران بر این باور بود که تشکیلات حزب دمکرات در کردستان، چه به لحاظ تشکیلاتی و چه به لحاظ سیاسی، به طور کلی، می‌بایستی از رهبران حزب توده پیروی کنند و در حقیقت جزئی از تشکیلات حزب توده باشند، ولی نام و عنوان حزب دمکرات را همچنان یدک بکشند و تحت دو عنوان به فعالیت خود ادامه دهند که در حقیقت بعداً به همان صورت درآمد.

در بهار و تابستان ۱۳۲۷، مجدداً جنبش دمکراتیک در سراسر ایران، پای گرفت. روزنامه‌های اپوزیسیون به صراحت علیه مواضع دولت مطلب نوشته و انتقاد می‌کردند، به تدریج آشکار شد که در تهران و دیگر بخش‌ها و مناطق ایران و خصوصاً در شهرهای بزرگ، حزب توده در پی جبران شکستی بود که در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ به آن دچار شده بود. حزب توده به طور مداوم در بیشتر شهرهای بزرگ، تشکیلات خود را پایه‌گذاری نمود. به مرور زمان نفوذش فزونی می‌گرفت و تبلیغاتش نیز تأثیر زیادی بر اوضاع سیاسی کشور به دنبال داشت. در چنین اوضاع و احوالی، ارتجاع در ایران مجدداً در این فکر بود که برای ممانعت از گسترده‌تر شدن جنبش دمکراسی‌خواهی و خصوصاً محدود کردن فعالیت اپوزیسیون و ممنوع اعلام کردن مطبوعات سیاسی اپوزیسیون، چاره‌ای

بیاندیشند. نمودی از دیکتاتوری که بتواند بنیان‌های قدرت ارتجاع ایران به رهبری محمدرضا شاه را تثبیت کرده و منافع امپریالیسم آمریکا و انگلیس را حفظ نماید، در افق دیدگان به چشم می‌خورد.

امپریالیسم آمریکا و انگلیس در سرکوب جنبش دمکراسی‌خواهی در ایران و همچنین در مبارزه علیه سیاست شوروی همراه و متحد بودند. اما به دنبال فائق آمدن بر جنبش دمکراسی‌خواهی در سال ۱۳۲۶ اختلافاتی در میان آنان مشاهده گردید. امپریالیسم انگلیس، که قبلاً نفوذ زیادی را در ساختار قدرت ایران به دست آورده بود، به هیچ عنوان راضی نمی‌شد که نفوذ خود را کاهش دهد، اما از دیگر سو، آمریکا در سطح بین‌المللی در مقام یک ابرقدرت و پیروز پس از جنگ دوّم جهانی و دولتی که به بمب اتم و اقتصادی بسیار پیشرفته مجهز بود، بر این باور بود که معادلات قدرت به نفع آن تغییر کرده و استعمار پیر انگلیس فاقد قدرت پیشین خود است، به همین دلیل، خواستار آن بود که نه تنها در خاورمیانه و در ایران، بلکه در سراسر جهان جایگاهی ممتاز به دست بیاورد. به این دلیل رقابتی سخت میان استعمار قدیمی انگلیس که دیگر قدرت آن را نداشت که به آسانی امپراطوری خود را محفوظ نگه دارد و امپراطوری نوظهور

آمریکا که بسیار قدرتمند بود و توان آن را در خود می‌دید که جایگاه استعمار انگلیس را به خود اختصاص دهد، در گرفت.

نه آن نفوذ گسترده که امپریالیسم انگلیس در ایران دارا بود، با صنعت و تحلیل آن دولت همخوانی داشت و نه نفوذ کمی که آمریکا از آن برخوردار بود، پاسخگوی قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی گسترده‌ای بود که در دنیا به دست آورده بود. اختلاف و تضاد میان دو امپریالیست در ایران که به لحاظ اقتصادی و استراتژیک کشوری با اهمیت محسوب می‌شد، به خوبی نمایان بود و تأثیرات آن نیز بر روی اوضاع سیاسی و داخلی هم آشکار بود. هر کدام از دولت‌های مذکور، عوامل و عناصر وابسته به خود را در میان صاحبان قدرت در ایران پیدا کرده بودند و همچنین هر کدام از طریق اشخاص یا نیروهایی که از درون کشور آماده‌ی همکاری با آنان بودند در صدد بودند که رقیب خود را از میدان به در کنند.

اما همان‌گونه که اشاره کردیم، در سرکوب نیروهای اصیل دمکراتیک و ملی، در بین هر کدام از دو امپریالیست مذکور، اختلافی به چشم نمی‌خورد و در حقیقت متفق‌القول و متحد بودند.

روز ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ در تهران، زمانی که محمدرضاشاه عازم جشن بازگشایی دانشگاه شده بود، هدف تیراندازی قرار گرفت و هر چند به صورت جزئی مجروح شد، اما موضوع تیراندازی مستمسک و بهانه‌ای شد تا هر نوع فعالیت جریانات و سازمان‌های اپوزیسیون، به‌ویژه حزب توده، ممنوع اعلام شود. حزب توده منحل اعلام شد و ۴ روز پس از آن، یعنی روز ۱۹ بهمن، قانون بستن مطبوعات مخالف دولت هم تصویب شد. در آن قانون ذکر شده بود که هر کس به شاه و خانواده‌ی شاه بی‌احترامی کند، بازداشت خواهد شد. محمدرضاشاه، از این وضعیت بهره‌برداری نمود، مجلس مؤسسان را تأسیس کرد و همچنین قانون اساسی را به نفع خود تغییر داد و قدرت خود را افزایش داد.

بعداً آشکار شد که ناصر فخرآرائی که به سوی شاه تیراندازی کرده بود، بیشتر به سرلشکر رزم آرا تمایل و گرایش داشته است. رزم‌آرا در آن دوران، رئیس ستاد ارتش بود و رابطه‌ی نزدیکی با انگلیس داشت، چنین به نظر می‌رسید که هدف این بوده است که انگلیس با از میان برداشتن شاه، رزم‌آرا را بر سر کار بیاورد و بدین ترتیب دیکتاتوری نظامی را در ایران پایه‌گذاری کند که کل قدرت کشور را در دست بگیرد. تحلیل و ارزیابی سیاست بریتانیا این بود که در صورت کشته نشدن شاه نیز

تیراندازی دستاویزی برای پایه‌ریزی دیکتاتوری خواهد بود که بازهم به نفع انگلیس تمام می‌شد. از دیگر سو، از محمدرضا شاه، که در آن دوران با مرور زمان به آمریکا گرایش پیدا می‌کرد، زهر چشم می‌گرفت. در آن مقطع، اوضاع اقتصادی ایران بسیار وخیم بود، در حقیقت، سهم بسیار کمی از درآمد نفت عاید ایران می‌شد. جهت حل مشکلات اقتصادی، انگلیس دولت ایران را نصیحت و هدایت می‌کرد که از دولت آمریکا و یا از بانک جهانی وام بگیرد، برای حل مشکلات سیاسی هم دیکتاتوری نظامی را مد نظر قرار داده بودند.

دولت آمریکا و بانک جهانی که تحت نفوذ آمریکا قرار داشت، حاضر نبودند به ایران وام بدهند و اصرارشان بیشتر بر آن بود که ایران خواستار سهم بیشتری از درآمد نفت باشد. هدف آمریکایی‌ها ضربه زدن به شرکت نفت انگلستان بود که به نماد نفوذ اقتصادی و سیاسی بریتانیا در ایران تبدیل شده بود و در واقع، دولتی مستقل و مجزا در درون دولت ایران به شمار می‌رفت.^{۴۷}

⁴⁷ مجموع درآمد شرکت نفت انگلیس از آغاز به دست گرفتن امتیاز تا ملی کردن، ۸۹۵ میلیون دلار بود که از آن مجموع فقط ۱۰۵ میلیون لیره یعنی به عبارتی ۱۱/۷٪ حق امتیاز به ایران تعلق گرفته

این که آمریکا از ایران خواست که حق خود را از شرکت نفت انگلیس خواستار شود، دلیل بر آن نبود که حق ایران، پایمال شده باشد و آمریکا هم در صدد دفاع از حق ایران برآید. هدف آمریکا، لغو امتیازات شرکت نفت انگلستان و تأسیس شرکتی دیگر بود تا بدین ترتیب، شرکت‌های آمریکایی را در آن سهیم کند.

شرکت‌های نفتی آمریکا به دنبال این بودند که اجازه ندهند شرکت نفت انگلیس آن همه سود ببرد، در حالی که درصد سودآوری آنها در کشورهای دیگر کمتر بود. به همین دلیل، خواست آمریکا از ایران برای کسب حقوق بیشتر، مطلوب نیروهای میهن پرست و ضد امپریالیستی در ایران بود، بدین صورت، ظاهراً نیروهای مذکور در یک جبهه‌ی مشترک با آمریکا علیه امپریالیسم انگلیس قرار گرفته بودند.

دولت بریتانیا، این خطر را حس کرده بود، به همین دلیل، روی کار آوردن یک دیکتاتوری از طریق یکی از چهره‌های مورد اعتماد خود را ضروری می‌دید.

بود. در حالی که در همان ایام، پس از احتساب هزینه، سود شرکت نفت و دولت بریتانیا ۲۹۰ میلیون لیره بود. (پنجاه سال نفت ایران ص ۴۴)

در روز ۱۵ بهمن‌ماه، هنگامی که به سوی شاه تیراندازی شد، خود رزم آرا در آن دخیل بود با این هدف که زمینه‌ی مناسبی را برای دیکتاتوری نظامی خود مهیا کند. بعضی از اسناد که بعدها افشا گردید، نشان می‌دادند که ناصر فخرآرایی با چند نفر از اعضای رهبری حزب توده به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم در تماس بوده و بعضاً افرادی از این مجموعه، مخصوصاً دکتر نورالدین کیانوری از قبل مطلع بودند که روز ۱۵ بهمن به سوی شاه تیراندازی خواهد شد. حتی به نظر نمی‌آید که آنها فقط ناظر حادثه بوده باشند، اینکه شاه جراحت برداشت اما کشته نشد، تا حدود زیادی برنامه‌ی رزم آرا را مختل نمود. شاه که در پی آن بود تا از این وضعیت به نفع خود بیشترین بهره را ببرد، ابتدا فعالیت حزب توده و سپس فعالیت کلیه‌ی نیروهای دمکرات اپوزیسیون را ممنوع اعلام نمود، به بهانه‌ی این که ناصر فخرآرایی عضو یا هوادار حزب توده است، حزب توده را منحل اعلام کرد. بهانه‌ی دیگر آن بود که در همان روز یعنی ۱۵ بهمن، حزب توده به مناسبت سالروز درگذشت دکتر تقی ارانی، میتینگ چند هزار نفره‌ای بر سر مزار ایشان به راه انداخته بود.^{۴۸}

⁴⁸ سالروز درگذشت دکتر تقی ارانی، ۱۴ بهمن‌ماه است. به پیشنهاد کیانوری به جای روز ۱۴ بهمن، در ۱۵ بهمن این مراسم یادبود گرفته شد که نوعاً قابل تأمل است. ظاهراً به این دلیل که گویا ۱۵

علیرغم اینکه میتینگ در جایی بیرون از شهر تهران و در امامزاده عبدالله واقع شده بود، اما همچنان بهانه‌ای شد و به گونه‌ای وانمود می‌شد که در آن روز حزب توده به دنبال کودتایی بوده است. در نتیجه، عدم موفقیت توطئه‌ی ۱۵ بهمن‌ماه، وضعیتی مساعد را برای شاه فراهم نمود، از یک سو، از تیراندازی جان سالم به در برد و از سوی دیگر، شرایط جدیدی برای استقرار دیکتاتوری خشونت‌آمیزی همچون زمان رضاشاه فراهم شد که در واقع آرزوی دیرینه‌ی محمدرضا شاه بود. پس از ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷، عده‌ی زیادی در تهران و دیگر شهرهای ایران که اعضای حزب توده و دیگر سازمان‌های دمکراتیک بودند، بازداشت یا تبعید شدند.

در کردستان نیز جوانانی که به تازگی آغاز به فعالیت کرده بودند، مورد هجوم قرار گرفتند. تعدادی از آنان، از جمله "عزیز یوسفی" دستگیر شدند. این افراد در سال ۱۳۲۷ پس از دادگاهی فرمایشی به چهار سال زندان محکوم شدند و تا سال ۱۳۳۱ در زندان بودند.

محمدرضاشاه از طریق این شرایط مطلوب و مناسبی که به وجود آورده بود، اقدام به دستکاری قانون اساسی ایران نمود و در سایه‌ی سرنیزه‌ی

حکومت نظامی، انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار نمود که در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۲۸، اصل چهل و هشتم قانون اساسی را تغییر داد و این حق را به شاه اعطا کرد که هر یک از مجلسین شورای ملی و سنا را جداگانه یا همزمان، منحل نماید. به دنبال خاتمه‌ی کار مجلس مؤسسان، شاه " نمایندگان " مجلس مذکور را دعوت نمود و به آنها اعلام داشت: " کاری که حضرات در این چند روزه به انجام رسانده‌اند، جهت تثبیت مشروطه بوده و بدین ترتیب مشروطه را نجات داده‌اند که قبلاً دچار وضعیت فلاکت‌باری شده بود. " ۴۹

بدین‌گونه، محمدرضا شاه بر طبق اصل جدید یکصد و چهل و هشتم قانون اساسی می‌توانست هرگاه که عملکرد مجلس شورای ملی (که فرض شده بود نماینده‌ی منتخب مردم باشند) را قبول نداشته باشد، آن را منحل کند. در مجموع، این نوع دستکاری در قانون اساسی، راه را برای دیکتاتوری هموار کرد.

اما از سویی مقاومت نیروهای میهنی و دمکرات، ضعف و عدم انسجام ارتجاع و از سوی دیگر، اختلاف و تضاد میان آمریکا و انگلیس عواملی

⁴⁹ کیهان شماره ۱۸۳۱ مورخ ۲۸/۲/۲۴ نقل از کتاب " گذشته چراغ راه آینده است " تهران ۱۳۲۶

بودند که باعث شدند دیکتاتوری در آن زمان، دوام نیاورد. مدت زیادی طول نکشید که وضعیت خفقان، دستگیری، زندانی کردن و تعقیب مردم به شکست انجامید.

بدین ترتیب، هرچند توطئه‌ی برقراری دیکتاتوری خشونت‌آمیز نظامی موفقیتی به دست نیاورد اما برای مدتی هرچند کم، جنبش را در کردستان و سرتاسر ایران به عقب نشینی واداشت.

در مهرماه ۱۳۲۸، انتخابات مجلس شانزدهم برگزار شد. مصدق و همراهانش، برای بیان اعتراض خود علیه آزاد نبودن انتخابات، در دربار بست نشستند. این اعتراض و مقاومت تا حدود زیادی موفق بود و باعث شد که از تقلب و فریبکاری در انتخابات تهران جلوگیری به عمل بیاید. در نتیجه، انتخابات تهران هم به دلیل مخالفت افکار عمومی و هم به دلیل فعالیت مصدق و هوادارانش باطل اعلام شد، اما شاه در غیاب نمایندگان تهران، در آبان‌ماه ۱۳۲۸ مجلس را افتتاح کرد. انتخابات تهران در ۱۳۲۸ برگزار شد و مصدق و چند تن دیگر از جبهه‌ی ملی، به عنوان نماینده به مجلس شانزدهم راه یافتند.^{۵۰}

⁵⁰ به دنبال بست‌نشینی در دربار، همکاران دکتر مصدق به این نتیجه رسیدند که دست به تشکیل یک حزب بزنند. اما خود مصدق بر این باور بود که بهتر است جبهه‌ای با شرکت بعضی از

موفقیت نمایندگان جبهه‌ی ملی در انتخابات، راه را برای فعالیت جبهه‌ی مذکور هموار کرد و به تدریج جبهه‌ی ملی به نیرویی بانفوذ تبدیل شد. این نخستین بار بود که پس از سال ۱۳۲۰، سازمانی دیگر تشکیل می‌شد که به همراه حزب توده دارای نفوذ فراوانی بود، این پدیده بعدها، سیمای سیاسی ایران را به طور کلی تغییر داد. جالب آن بود که حزب توده، انتخابات مجلس شانزدهم در سال ۱۳۲۸ را تحریم نمود که بدون تردید یکی از اعمال ناسنجیده و نامناسب این حزب بود.

انتخاب مصدق و همراهانش به نمایندگی مجلس، نشان داد که می‌توان جهت تشویق مردم به سوی کار و فعالیت سیاسی، استفاده‌ی لازم را از انتخابات به عمل آورد. از همان ابتدای تشکیل جبهه‌ی ملی، در تجزیه و تحلیل نقش این جبهه در عرصه‌ی فعالیت مبارزاتی، اختلاف نظر در بین نیروها و سازمان‌های سیاسی نمایان شد. در حالی که سازمان‌های سیاسی عمده، جبهه‌ی ملی را به عنوان نیرویی میهنی قلمداد می‌کردند، حزب

سازمان‌های دیگر که عقاید و باورهای میهنی دارند، تشکیل شود. این بود که در نخستین روز آبان‌ماه ۱۳۲۸، توسط ۱۹ تن از کسانی که در دربار بست نشسته و سپس در منزل دکتر مصدق گردهم آمده بودند، جبهه‌ی ملی تشکیل شد و به صورتی گسترده آغاز به فعالیت کرد و خیلی زود موفق شد که شمار زیادی از مردم را حول شعارهای خود گرد آورد.(ن)

توده، هم در نشریات مخفی خود همچون روزنامه‌ی "مردم" و هم در نشریات علنی خود که بعدها نوع نشریه‌ی آنچنانی توسط این حزب چاپ و منتشر شد، تحلیلی بسیار ساده‌لوحانه و خلاف واقع از جبهه‌ی ملی ارائه داد. حزب توده بر این اعتقاد بود که به دلیل آن که سیاست اتحاد شوروی در ایران از سال ۱۳۲۵ به بعد، از میدان به‌در شده، اختلاف موضوع و مسأله‌ی اساسی به سیاست میان آمریکا و انگلیس بر می‌گردد. حزب توده معتقد بود که مصدق و هواداران جبهه‌ی ملی به دلیل اینکه هیچ میانه و موافقتی با سیاست شوروی، خصوصاً در رابطه با موضوع نفت نداشتند، (مصدق یکی از کسانی بود که با تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی طی سال‌های ۲۶-۱۳۲۵ مخالفت نمود) و در ضمن علیه سیاست انگلیس هم بودند و در آن هنگام نیز خواستشان با مشی سیاست آمریکا منطبق می‌شد، بدون تردید، عامل و یا حداقل، هوادار امپریالیسم آمریکا هستند.

برداشت حزب توده از این لحاظ نادرست می‌نمود که نمی‌خواست منافع مردم ایران در ضدیت با امپریالیسم انگلیس را از منافع آمریکا و شرکت‌های نفتی آمریکایی تفکیک نماید که آنها نیز به نوبه‌ی خود مخالف نفوذ انگلستان و شرکت نفت انگلستان بودند. هرچند در آن

برهه‌ی تاریخی، منافع این دو هماهنگ بودند، اما این هماهنگی، به هیچ عنوان به این معنا نبود که این دو نیروی سیاسی هم‌رأی و متحد هستند. علیرغم هماهنگی میان هواداران مصدق و منافع آمریکا، این حقیقت قابل کتمان نبود که مصدق و هوادارانش، نماینده‌ی برخی از طبقات و اقشار میهنی و ضد استعماری ایران بودند و با حزب توده اختلاف نظر داشتند، اما در عین حال به طور جدی علیه منافع استعمار مبارزه می‌کردند که نماد آن در این برهه از زمان، شرکت نفت انگلیس بود، اگر هم از میان رهبری جبهه‌ی ملی، کسانی بعضاً متمایل به آمریکا بودند، صورت مسأله تغییر نمی‌کند، بدین ترتیب می‌بایستی از همان ابتدا، جبهه‌ی ملی به عنوان نیروی مستقل به چشم می‌آمد که از منافع ملی ایران در ضدیت با امپریالیسم انگلیس دفاع می‌کند.

پس از جنگ دوم جهانی، ترکیب طبقاتی در ایران چندان آشکار نمی‌نمود تا جوهر طبقاتی جبهه‌ی ملی ایران آشکار شود. مصدق، شخصاً بورژوا نبود، بلکه مالکی بزرگ بود. برخی از کسانی که با مصدق همکاری داشتند، مالک و زمیندار بودند. اما بایستی اشاره شود که حامی مصدق، بازار بود و بازار هم نماینده‌ی خرده‌بورژوازی میانه بود که منافع آن با امپریالیسم همخوانی نداشت. بدین ترتیب، طی سال‌های ۲۷-۱۳۲۸

کسانی که سیاست حزب توده را قبول نداشته و خود را نماینده‌ی طبقه‌ی کارگر نمی‌دانستند، می‌توانستند ملی باشند و همچنین توانایی آن را داشتند که نقش چشمگیری در مبارزه‌ی ملی داشته باشند. این واقعیتی بود که از همان آغاز، رهبری حزب توده آن را درک نمی‌کرد یا نمی‌خواستند درک کنند که در واقع این خود یکی از عوامل اساسی شکست جنبش سال‌های ۳۲-۱۳۲۸ بود.

بدون تردید، بزرگترین مسأله پیش از مجلس شانزدهم، موضوع نفت بود. دولت انگلیس و شرکت نفت انگلیس می‌کوشیدند تا این مسأله را حل کنند، به این صورت که نه اجازه دهند آمریکا در آن شرکت سهیم باشد و نه اینکه سهم بیشتری از سود نفت عاید خزانه‌ی دولت ایران شود. همان طور که گفته شد، آمریکایی‌ها و بخصوص آنهایی که متخصص "صنعت" نفت بودند، به طرق مختلف اعلام کردند که ایران این حق را دارد که سهم و بهره‌ی بیشتری از درآمد نفت ببرد.

از آن جمله، "کورتیسی" آمریکایی که دولت ساعد پیشتر او را به عنوان متخصص نفت به خدمت گرفته بود، در مورد پیشنهادات نیمه‌تمام شرکت نفت انگلیس اذعان کرد، سهمی که شرکت نفت انگلیس می‌خواهد به ایران بدهد، کم بوده و برای نمونه ونزوئلا را مثال می‌آورد

که در آنجا آمریکایی‌ها اصل نصف به نصف را پذیرفته‌اند و پنجاه درصد درآمد حاصله از نفت را به دولت ونزوئلا می‌دهند و افزود باید ایران نیز همین اصل را در پیش گرفته و به کمتر از آن رضایت ندهد.

اما شرکت نفت انگلیس حاضر نشد چنین امری را بپذیرد و در نتیجه بعد از گفتگوی بسیار در ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ بر پایه‌ی پیشنهادات شرکت نفت، قطعنامه‌ی الحاقی توافقی سال ۱۹۳۳ بین دولت ایران و شرکت نفت به امضا رسید.^{۵۱}

دو روز بعد، قرارداد مذکور به مجلس پانزدهم ارجاع شد اما مجلس پانزدهم در هشت روز پایانی عمر خود به سر می‌برد و قطعنامه را تصویب نکرد. سرانجام کشمکش نفت به مجلس شانزدهم موکول شد. در واقع، حتی بعد از گفتگوی بسیار نیز کل سهمی که دولت انگلیس حاضر بود از سود شرکت نفت به ایران بپردازد، بیشتر از بیست درصد نبود.

بنابراین نه تنها نیروهای ملی، بلکه برخی از مقامات ایران نیز به خاطر وضعیت اقتصادی کشور، فشار اقشار جامعه و نیز تأثیر آمریکا، تصویب قطعنامه برایشان ناخوشایند بود. از همین رو، مشاهده می‌شود که اعضای

⁵¹ بر طبق این پیشنهاد، قطعنامه‌ی ۱۹۳۳ در جای خود باقی ماند و تنها یک قطعنامه به آن افزوده شد که به "قرارداد الحاقی" معروف شد. (ن)

جبهه‌ی ملی در انتخابات دوره‌ی شانزدهم پیروز شدند و دکتر مصدق و شش نفر از طرفدارانش که پنج تن آنان از تهران و یک نفر از کاشان بودند، به نمایندگی برگزیده شدند.

در میان پنج نماینده‌ی تهران، آیت‌الله کاشانی نیز در لیست جبهه‌ی ملی قرار داشت.

این پیروزی به اعتبار جبهه‌ی ملی بسیار افزود و همان‌گونه که اشاره شد، این جبهه به یک نیروی عظیم سیاسی مبدل شد و اقشار جامعه منتظر کار و عمل این سازمان در حل مشکلات نفت بودند.

دکتر مصدق که سیاستمداری باهوش، آگاه و زیرک بود از این شرایط نهایت استفاده را برد و در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی به روشنی و با صراحت اعلام کرد که برنامه‌ی فراکسیون جبهه‌ی ملی در مجلس شانزدهم در بردارنده‌ی موضعی در مخالفت با قرارداد پیشنهادی نفت و حفاظت و حراست از آزادی سیاسی و اجتماعی است.

بعد از ترور عبدالحسین هژیر، نخست‌وزیر وقت، ساعد مراغه‌ای روی کار آمد و او نیز در نتیجه‌ی مخالفت جبهه‌ی ملی عزل شد. سپس علی منصور کابینه‌ی خود را تشکیل داد او نیز نتوانست قطعنامه‌ی نفت را به اجرا در بیاورد. سرانجام امپریالیسم انگلیس سرلشکر رزم‌آرا را که یکی از

بهترین و پرنفوذترین دیپلمات‌ها بود، انتخاب کرد تا نخست‌وزیری را در دست بگیرد و بحران نفت را حل کند.

رزم‌آرا در تیرماه ۱۳۲۹ به کرسی نشست. اشاره کردیم که وی پیشتر و زمانی که رئیس ستاد ارتش بود، نفوذ بسیار زیادی را به دست آورده بود و با انگلیس همکاری‌های نزدیکی داشت و درصدد آن بود که بعد از سقوط شاه، دست به ایجاد یک دیکتاتوری نظامی بزند. بعدها که نتوانست به این مهم دست یابد و حاکم مطلق شود، حاضر به پذیرفتن پست نخست‌وزیری شد. دولت بریتانیا تمام امیدش را به این قضیه بسته بود که رزم‌آرا بتواند بحران نفت را به نفع آنها حل کند. با وجود اینکه علایق سیاسی رزم‌آرا بسیار مشهود بود و گرایش نزدیکی به انگلیسی‌ها داشت، در واقع منافع دولت مذکور را در ایران تأمین می‌کرد، به نظر می‌رسید که مقامات حزب توده از اینکه رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسیده، چندان هم ناراضی نباشند.

در زمان تصدی مسئولیت رزم‌آرا بود که چند نفر از آنان توانستند از زندان قصر فرار کنند. آن هم به گونه‌ای که برخی از اعضای حزب توده یونیفرم نظامی را به تن کردند و با این ترفند که گویا می‌خواهند زندانیان را به جای دیگری انتقال دهند، به سادگی، اتومبیلی را به جلوی زندان

"قصر قجر" برده و با نشان دادن نامه‌ای جعلی و با همکاری تعدادی از مسئولان زندان که خود توده‌ای بودند، ده تن از اعضای حزب توده را از زندان فراری دادند. گریختن از زندان انعکاسی بسیار داشت و اعتبار حزب توده را چندان که بود، بیشتر هم کرد، اما در عرصه‌ی سیاسی ایران، در حالی که جبهه‌ی ملی که با رزم‌آرا دشمنی داشت، حزب توده با تمام قوایش با جبهه‌ی ملی مخالفت می‌کرد. نتیجه این شد که حزب توده با رزم‌آرا در یک موضع، در مقابل جبهه‌ی ملی قرار گرفتند. در زمان رزم‌آرا مسأله‌ی در رابطه با کردستان هم پیش آمد و آن لایحه‌ای تحت عنوان "قانون سازمان اداری کشور" بود که رزم‌آرا آن را وارد مجلس کرد. در یکی از بندهای این قانون چنین آمده بود: "بنا به اصول ۹۱، ۹۲، ۹۳ متمم قانون اساسی، از این به بعد، آن بخش از امور جامعه که با منفعت عمومی _محلّی مردم کشور مرتبط استف توسط انجمن‌های محلّی اداره خواهد شد و در هر کدام از مناطق کنونی کشور چنین انجمنی تشکیل خواهد شد".

برخی آن را قانون خودمختاری می‌نامیدند.^{۵۲} این مسأله مایه‌ی تعجب بود، زیرا هیچ یک از مطالبات اساسی خودمختاری را تأمین نمی‌کرد و صرفاً برنامه‌ای بود برای این که بخشی از ادارات از مرکز مدیریت نشوند. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی به خودی خود، بسیار بیش از این قانون به استان‌ها اختیار عمل می‌داد با این حال، نمایندگان جبهه‌ی ملی به مخالفت با آن برخاستند و چنین تصور می‌کردند که تصویب آن سبب تجزیه و تقسیم ایران خواهد شد.^{۵۳}

در نتیجه، این قانون به کمیسیون ارجاع شد و نهایتاً نیز به تصویب نرسید. این موضعگیری مبین شوینسیمی بود که از همان آغاز، از اعضای جبهه ملی انتظار می‌رفت، زیرا نه تنها حاضر نبودند ملیت‌های تحت ستم ایران را به عنوان ملیت‌هایی متفاوت به رسمیت بشناسند و حقوق ملی برایشان قائل شوند، بلکه مخالف این قضیه هم بودند که انجمن‌های محلی

⁵² خاطرات دکتر انور خامه‌ای، از اشعاب تا کودتا، ص ۲۵۰-۱۳۶۳، چاپ روم

⁵³ مصدق در سخنان خود در مجلس شانزدهم لایحه‌ی پیشنهادی رزم‌آرا را لایحه‌ی تجزیه‌ی ایران و تشکیل خودمختاری در استان‌ها نامید. مصدق گفت: "جبهه‌ی ملی علیه هر قانونی که باعث تجزیه‌ی ایران شود و ... خواهد ایستاد." یعنی در آن دوران برای مصدق و جبهه‌ی ملی خودمختاری و فروپاشی ایران هم‌معنی بود. نطق‌های دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم مجلس، نقل از "مصدق و نهضت ملی" ۱۳۵۷، ص ۷۶، ۷۵ (ن)

در تعدادی از بخش‌های ایران تشکیل شوند، حتی اگر تنها صلاحیت اداری امور اجتماعی را دارا باشند.

۲- احیای جنبش ملی

مشکل اساسی سال ۱۳۲۹ مسأله‌ی نفت بود. "قرارداد الحاقی" که به مجلس شانزدهم ارجاع داده شده بود، پس از بحث بسیاری بر سر آن، نمایندگان جبهه‌ی ملی توانستند آن را به کمیسیون مجلس بفرستند. در روز چهارم آذر ۱۳۲۹ کمیسیون مربوطه در مجلس، این قطعنامه را رد کرد. در همان روز، پنج عضو جبهه‌ی ملی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را در تمامی نواحی ایران سر دادند و شعار ملی شدن صنعت نفت به شعار جبهه‌ی ملی مبدل گشت. مصدق و همکارانش به این حقیقت پی بردند که تنها با ملی شدن صنعت نفت می‌توانند به‌طور کامل از فشار شرکت نفت انگلیسی نجات یابند. شعار ملی شدن صنعت نفت توانست حمایت تمامی مردم ایران و کل اقشار و طبقات جامعه را به دست آورد. مصدق و نزدیکانش توانستند از شرایط ویژه‌ی آن دوران بهترین شعار ممکن را در جهت بسیج کردن و برانگیختن مردم در مخالفت با شرکت نفت انگلیس انتخاب کنند که بزرگترین پایگاه امپریالیستی آن دوران در ایران بود.

در آن مقطع، امپریالیسم انگلیس نیروی مضاعفی برای مقابله با این شعار داشت و در آن طرف، قدرت بزرگ دیگری چون حزب توده که منسجم‌ترین و منظم‌ترین نیروی سیاسی ایران بود، از شعار ملی شدن صنعت نفت استقبال نکرد. حزب توده بر این باور بود که شعار ملی شدن صنعت نفت شعاریست که از جانب امپریالیسم آمریکا به میان آمده است. مشاهده می‌شد که حزب توده، مصدق و جبهه‌ی ملی را نماینده‌ی طیفی بر می‌شمرد که از منافع امپریالیسم آمریکا دفاع می‌کند. بدین سان، مخالفت با ملی کردن صنعت نفت آغاز شد. اما ملی شدن صنعت نفت شعاری نبود که نیرویی سیاسی، هر چند قدرتمند قادر به مقابله با آن باشد، به همین دلیل، حزب توده تاکتیک‌های مختلفی را جهت مقابله با آن به کار می‌برد. روزنامه‌ی زیرزمینی "مردم" در ۲۳ مهر ۱۳۲۹ یعنی درست همان موقع که شعار ملی شدن صنعت نفت پخش شده بود، نوشت: "اصولا چگونه می‌توان صنعتی را که در اختیار امپریالیسم است، ملی کرد؟" علاوه بر این، حزب توده شعار ملی شدن صنعت نفت را چنین تبیین می‌کرد که می‌بایستی ملی کردن نفت تنها در جنوب کشور انجام شود که به معنی ملی کردن شرکت نفت انگلیس بود.

بدین ترتیب، به طرز غیرمستقیم ابراز می‌داشت که نفت شمال نباید ملی شود، زیرا پیشتر حزب توده خواهان واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی شده بود. چنین موضعی این ذهنیت را در افکار عمومی تقویت می‌کرد که هدف حزب توده از محدود ساختن ملی کردن صنعت نفت در محدوده‌ی جنوب این است که امتیاز نفت شمال را حفظ کرده و به شوروی واگذار کند. علاوه بر این، حزب توده چنین ادعا می‌کرد که قضیه‌ی ملی کردن صنعت نفت از مسأله‌ی قدرت سیاسی عملاً جدایی‌ناپذیر است و مردم ایران تنها در چنین حالتی می‌توانند به حقوق خود دست یافته و سرنوشت خود را تعیین کنند.

به‌عنوان مثال، روزنامه‌ی "به سوی آینده" که روزنامه‌ی علنی حزب توده بود، در روز ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ چنین نوشت: راه حل مسأله‌ی نفت، همچون مسائل دیگر، مستلزم اموری اساسی است و چنین امری بدین معناست که مردم بر حق تعیین سرنوشت خویش حاکم شوند."

این قضیه قبل از مطرح کردن شعار ملی شدن صنعت نفت بود، بعدها که چنین شعاری به شعار مطلوب اقشار جامعه مبدل گشت، حزب توده، اغلب بر ملی شدن نفت در جنوب تأکید می‌کرد. مصداق این قضیه آن بود که مدیران حزب توده بر این باور بودند که مطرح کردن شعار "ملی

کردن صنعت نفت" در سراسر ایران باعث تشویش افکار عمومی خواهد شد و از آنجا که مسأله‌ی ملی کردن صنعت نفت خوزستان در میان است، بحث در مورد سراسر کشور، توجه عموم مردم را از خوزستان باز می‌دارد. به هر حال این حقیقتی تاریخی در مناقشات ملی شدن صنعت نفت است که در جریان کامل این جنبش که در جهت ملی کردن صنعت نفت شکل گرفته و توسعه یافته بود، اگر چه حزب توده به تناوب شعار خود را تغییر می‌داد، به ناگزیر مرحله به مرحله این شعار را پذیرفت. اما بارها در مقابل آن ایستاد و اظهار مخالفت نمود. حزب توده بر همان دیدگاه خود ماند که جبهه‌ی ملی نماینده‌ی آن جناح بورژوازی یا قدرت حاکم بر ایران است که وابسته به امپریالیسم آمریکاست. به همین دلیل، در نهایت و حتی تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور کامل و عملاً از مصدق حمایت نکرد.^{۵۴}

⁵⁴ حزب توده، جبهه‌ی ملی را گروهی فریب‌خورده می‌نامید و در مورد آنها می‌نوشت: "مردم، فریب‌خوردگان آخرین تیروکمان استعمار هستند و دکتر مصدق نماینده‌ی آنان است." "بسوی آینده" شماره ۱۲۱ مورخه ۳ مهرماه ۱۳۲۹. درجایی دیگر همین روزنامه "مليون" را بدین شکل معرفی می‌کند: "ملی‌گرایی سنگری است که در پشت آن، دشمنان ناآگاه و فریبنده‌ی مردم، دزدها، غارتگران، مزدوران و نوکران استعمار، انگل‌ها و جانوران کثیف، با توطئه، خرابکاری، برانگیختن، تشویش اذهان عمومی و آشفته نمودن افکار مردم، آشوبگری و بی‌حرمتی به مبارزان راه آزادی ادامه می‌دهند.... ملی علیه استعمار است ولی پرچم استعمار را بر دوش دارد، دشمن بیگانه است ولی از

به این ترتیب، امپریالیسم خارجی انگلیس از یک سو و عوامل آنها که نفوذی چشمگیر در درون حاکمیت داشتند، در مقابل ملی کردن صنعت نفت ایستادند و از آن سو حزب توده با اهدافی متفاوت و به خاطر تحلیل‌های نادرست، به مخالفت با ملی شدن صنعت نفت ادامه دادند، با اینکه مخالفت هر کدام از این دو جریان، به دلایلی کاملاً متفاوت بود. اما در عرصه‌ی سیاسی آن دوران کشور، همچون دو نیروی متفق که اهداف مشترکی داشتند، به شمار می‌آمدند.

اینچنین بود که ارتجاع در ایران و تا حدی خود جبهه‌ی ملی و هوادارانش شعار معروف "توده‌ای نفتی" را رواج دادند و هدف آن بود که شرکت نفت انگلیس و حزب توده را متحد یکدیگر نشان دهند که بر

بیگانه دستور می‌گیرد... عقل ملی ناقص است، فکرش کوتاه است، منطقتش ضعیف است و". "بسوی آینده" شماره ۱۲۱ مورخه ۳ مهرماه ۱۳۲۹. دوباره همان روزنامه با تیتر "جبهه ملی یا مزدور رسوای استعمار" می‌نویسد: "... امپریالیسم در ایران جمعی از مزدوران خود تحت عنوان "جبهه‌ی ملی" را سازمان داد... در میان اعضای این جبهه‌ی ملی، سازشی کامل حاکم نیست و نمی‌توان همه‌ی آنها را یکسان برشمرد. ولی شکی در این نیست که این به اصطلاح "جبهه‌ی ملی" تماماً مجری افکار استعماری هستند". بسوی آینده، شماره ۱۷۴، ۱۳۲۹/۹/۸. (ن). لازم به ذکر است که به دلیل عدم دسترسی به متن اصلی روزنامه‌ها به ناچار متنی را از کردی به فارسی ترجمه نمودیم که اصل آن فارسی است و امید است که مفهوم را رسانده باشیم.

خلاف خواست عمومی مردم ایران که اساسی‌ترین آنها، ملی کردن صنعت نفت بود، حرکت می‌کنند. بعد از آنکه شعار ملی شدن صنعت نفت به شعار اصلی جامعه تبدیل شد و جنبش ملی کردن صنعت نفت روز به روز گسترش یافت، تنها روزنه‌ی امپریالیسم انگلیس، رزم آرا، نخست‌وزیر بود، تا به هر طریق چه با توسل به زور و چه با به کارگیری تاکتیک از این جنبش عظیم جلوگیری کنند. اما در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ رزم آرا ترور شد. در نهایت مشخص شد که حداقل برای دو جناح سیاسی، کشته شدن رزم آرا چندان ناخوشایند نبود و مستقیماً در قتل رزم آرا دخالت داشتند.

این دو عبارت بودند از یک جریان مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی که دشمنی خود را با رزم آرا پنهان نمی‌کردند و دیگری محمدرضا شاه که آرام آرام شخصیت و نفوذی را که رزم آرا در میان ارتش و در درون مملکت پیدا کرده بود، تهدیدی جدی علیه قدرت شاه و سلطنت قلمداد می‌کرد.

پس از کشته شدن رزم آرا، "حسین علاء" که مهره‌ی انگلیسی‌ها بود، روز ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری رسید. اما علاء نه آن چنان شخصیت و نفوذی داشت و نه در شرایط آن دوران فرصتی در اختیار

داشت که بتواند از شکل‌گیری جنبشی عمومی پیشگیری کند. به دنبال از میان برداشتن رزم‌آرا راه برای ملی کردن صنعت نفت هموارتر شد و جبهه‌ی ملی و بخصوص، شخص دکتر مصدق نهایت استفاده را بردند. به این ترتیب، جنبش ملی کردن صنعت نفت در درون کشور بیشتر گسترش یافت و در خود مجلس نیز با اینکه اکثریت اعضا ضد مردمی بودند، شرایط مساعدی شکل گرفت تا تحت فشار اقشار جامعه، در روز ۲۴ اسفند، قانون ملی کردن صنعت نفت تصویب شود. روز ۲۹ اسفند، مجلس سنا نیز که بیشتر اعضای آن، ارتجاعی‌ترین رجال سیاسی آن دوران بودند، این قانون را تصویب کردند و بدین‌سان، صنعت نفت در سراسر ایران ملی شد.

در واقع، روز ۲۹ اسفند یعنی آخرین روز سال ۱۳۲۹ یکی از روزهای تاریخی مبارزات ملیت‌های ایران است. اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که در آن دوران مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس و شرکت‌های نفتی آن در سراسر جهان امری بسیار دشوار بود، آن وقت است که بایستی ارزش و جایگاه ویژه‌ای برای این روز تاریخی قائل شویم. می‌توان گفت ملی شدن صنعت نفت نه تنها یک پیروزی برای عموم مردم ایران، بلکه برای ملیت‌های تحت ستم و بسیاری از مردم کشورهای دیگر

بود که از آن درس بگیرند و راهی را که مردم ایران به رهبری دکتر مصدق در پیش گرفتند، ادامه دهند.

ولی تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت یک مسأله و اجرای آن مسأله‌ای دیگر بود. مشخص بود که نخست‌وزیری چون علاء که خود مجری سیاست‌های بریتانیا در ایران بود، شخصی نبود که قادر به اجرای چنین قانونی باشد. بعد از تصویب این قانون، جنبش ملی کردن صنعت نفت بیش از پیش گسترش یافت و وضعیتی پیش آمد تا کسانی که خود در صفوف اول ملی کردن صنعت نفت قرار داشتند و در رأس آنها جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق قدرت سیاسی را به دست بگیرند. بر این اساس و در نتیجه‌ی حمایت‌های مردمی، روز ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق به نخست‌وزیری منصوب شد.

بدون تردید، روی کار آمدن دولت دکتر مصدق نقطه‌ی عطفی در سیاست کشور بود، زیرا این حکومت تمایزی اساسی با حکومت‌های پیش از خود داشت. حکومتی که با حمایت عمومی و برای حل مسأله‌ی بسیار مهمی همچون ملی صنعت نفت روی کار آمده و سیاستی ملی را در پیش گرفته بود.

برنامه‌ی دولت مصدق این بود که استقلال سیاسی و همچنین روند استقلال اقتصادی ایران را هموار کند و کشور را از سلطه‌ی اقتدار شرکت نفتی و امپریالیسم انگلستان برهاند. به همین دلیل، از سویی اقشار جامعه‌ی ایران انتظار اصلاحات اساسی زیادی را از دولت دکتر مصدق داشتند و از طرفی دیگر، مرتجعین و امپریالیسم انگلیس و مهره‌هایشان در داخل کشور دست به دست هم داده بودند تا مانع موفقیت و پیشرفت برنامه‌های دکتر مصدق شوند. دکتر مصدق که با جدیت به دنبال اجرای سیاست‌های ایران از سلطه‌ی شرکت نفت انگلیس بود، در گام نخست، روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ شرکت نفت انگلیس را خلع ید کرد.

این امر باعث تحریک شرکت نفت انگلیس شد تا تمام نیروی خود را به کار گیرد و نگذارد که قانون ملی شدن نفت اجرایی گردد. هدف آنها این بود که به نوعی با دکتر مصدق به توافق برسند که منافع بریتانیا و شرکت نفت انگلیسی حفظ شود. در این میان، آمریکا با تمام توان می-کوشید که به شریک انگلیس تبدیل شود و سهم بیشتری از نفت ایران را به دست آورد.

قانون ملی کردن صنعت نفت به این آسانی به اجرا در نمی‌آمد. ضدیت با دولت انگلیس که تمام مهره‌های خود را در درون دستگاه دولتی ایران

بسیج نموده بود و در خارج نیز اجازه نمی‌داد که نفت ایران به فروش برسد و همچنین مخالفت‌های حزب توده و حتی شاه و ارتش، شرایط سختی را برای دکتر مصدق ایجاد کرده بودند. از زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، مبارزه‌ای سخت میان مردم و مطالبات آنان از یک سو و دشمنان این مطالبات به رهبری امپریالیسم انگلیس از سوی دیگر در گرفته بود. نمایندگان دیپلماسی انگلیس یاد گرفته بودند که مستقیماً در تمام امور داخلی ایران دخالت کنند، پس از تصویب ملی کردن صنعت نفت، تلاش زیادی به خرج دادند تا مهره‌های خود را بیشتر تشویق کنند و نیروهای مستقل را بیشتر بسیج کنند.

آرام آرام مشخص شد که مقامات شرکت نفت و دولت بریتانیا از وجود کنسولگری‌های انگلیس در بسیاری از شهرهای ایران استفاده می‌کنند تا حامیان و مزدوران خود را علیه دکتر مصدق برانگیزانند. چنین وضعیتی دکتر مصدق را به این نتیجه رساند که کنسولگری‌های انگلیس را در سراسر کشور تعطیل کند و به دخالت‌های انگلیس در امور داخلی ایران پایان بخشد. بدون شک این اقدام همچون تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت و خلع سلاح شرکت نفت انگلیس، بیش از گذشته خشم امپریالیسم بریتانیا را علیه دکتر مصدق برانگیخت. بدین ترتیب این

کشمکش‌ها روز به روز رو به فزونی گذاشت تا اینکه دکتر مصدق دریافت که نه تنها بریتانیا و مهره‌های شناخته و ناشناخته‌اش بلکه نیروهای متعدد دیگری نیز علیه او موضع گرفته‌اند و یکی از آنها محمدرضا شاه بود و چون ارتش را هم در اختیار داشت، نیرویی قدرتمند به شمار می‌آمد. اختلاف اصلی میان دکتر مصدق و شاه ظاهراً به خاطر این مسأله بود که چه کسی وزیر جنگ را انتخاب می‌کند و وزیر تابع کدام یک خواهد شد. تا زمانی که وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش توسط شاه منصوب می‌شدند، روشن بود که از نخست‌وزیر پیروی نمی‌کردند.

سرانجام دکتر مصدق به این نتیجه رسید که تا وقتی که ارتش را از اختیار شاه در نیاورد، قادر به اجرای برنامه‌های خود نخواهد بود و بخصوص در اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت به توفیقی دست نخواهد یافت. مشخص بود که مشکلات اساساً بر سر برداشت‌ها از قانون اساسی بود. مصدق بر این باور بود که شاه باید سلطنت کند، نه حکمرانی و به پیرو آن، وزارت دفاع نیز تحت امر نخست‌وزیر خواهد بود. هنگامی که در تیر ماه ۱۳۳۱ مجلس هفدهم شروع به کار کرد، مصدق به بهانه‌ی بیماری در گشایش مجلس شرکت نکرد و در نامه‌ای خطاب به شخص شاه نوشت: "هشتاد درصد نمایندگان به طور قانونی برگزیده شده‌اند، اما

بیست درصد آنان غیرقانونی به مجلس راه یافته و نماینده‌ی مردم به شمار نمی‌آیند". در همان ابتدا گروهی چهل نفره از نمایندگان به عنوان اپوزیسیون در مقابل مصدق صف‌آرایی کردند. بر اساس اصول پارلمانی، مصدق در تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۳۱ استعفا داد و کنار رفت. اما به علت اینکه نفوذ چشمگیری پیدا کرده بود و حمایت‌ها از وی بالا گرفت، به اجبار بار دیگر شاه او را به نخست‌وزیری برگزید. زمانی که دکتر مصدق در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۳۱ اسامی وزرای کابینه‌ی خود را به شاه سپرد، شاه با همه‌ی اسامی غیر از وزیر جنگ موافقت کرد، مصدق باز هم استعفاء داد و اعلام کرد که با این وضعیت نمی‌تواند در منصب نخست‌وزیری به کار خود ادامه دهد. استعفای مصدق بازتاب گسترده‌ای داشت، توده‌های جامعه به هیچ وجه استعفای مصدق را نپذیرفتند، اما مشخص بود که شاه، دولت بریتانیا و حتی آمریکا که از سیاست‌های ناسازشگرانه‌ی مصدق به ستوه آمده بودند، به توافق رسیده بودند که مصدق را از کار برکنار کنند. این بود که روز ۲۷ تیرماه بعد از این که چهل نفر از نمایندگان مجلس به احمد قوام تمایل نشان دادند، شاه قوام را به نخست‌وزیری انتخاب کرد. با این کار مردم کشور و بخصوص مردم تهران دریافتند که توطئه‌ی بزرگی

در میان است تا تمامی دستاوردهایشان و خصوصاً ملی کردن صنعت نفت را از بین ببرند.

به همین دلیل، عموم مردم در روز ۳۰ تیرماه به پا خاستند. قیام مردم آنچنان ناگهانی، شدید و تا حدی قدرتمند بود که نه تنها قدرت حاکم، بلکه نیروهای سیاسی اپوزیسیون، همچون جبهه‌ی ملی و حزب توده را هم غافلگیر کرد. حرکت مردم چنان وسیع و گسترده بود که هیچ نیرویی قادر به مقابله با آن نبود. به طوری که نه تهدیدات قوام و نه تلاش‌ها و اقدامات نیروهای ارتجاعی داخلی، هیچ کدام نتوانستند از آن جلوگیری کنند. سی‌ام تیرماه نشان داد که مردم ایران برای هر گونه از خود گذشتگی در راه حفظ آزادی و دستاوردهایشان حاضر و آماده‌اند.

قیام ۳۰ تیرماه به موفقیت نائل شد و برای قوام هیچ راهی جز برکناری باقی نگذاشت. شاه نیز به ناچار، بار دیگر د.مصدق را به نخست‌وزیری منصوب کرد. قیام ۳۰ تیرماه حقیقتاً دستاوردی عظیم برای کل جنبش ملی دمکراتیک ایران بود و بیانگر توان بالقوه‌ی مردم ایران بود و اینکه اگر این قدرت در زمان مناسب و صحیح به کار گرفته شود، هیچ قدرتی توان ایستادگی درمقابل آن را نخواهد داشت. این قیام در تهران تا جایی پیش رفت که تمامی مجسمه‌های رضاشاه را پائین آوردند و آنها را درهم

شکستند. این نگرانی وجود داشت که در صورت عدم برکناری سریع قوام، قیام مردم تغییر مسیر داده و تبدیل به شورشی عظیم شود که در نهایت منجر به در دست گرفتن مستقیم قدرت سیاسی توسط مردم خواهد شد. در روز ۳۰ تیرماه نیروهای ملی پیروز شدند، ارتجاع در هم شکست و راه برای اجرای برنامه‌های دولت د.مصدق و مشخصاً ملی شدن صنعت نفت هموار گشت. جای تأسف است که د.مصدق نتوانست از این پیروزی استفاده‌ی لازم را ببرد و در مقابله با مرتجعین و خادمان امپریالیسم تردید داشت. قیام ۱۳۳۱ پیروز شد، اما امپریالیسم و در رأس آن آمریکا و ارتجاع در ایران به سرکردگی شخص شاه بیکار ننشستند و فشار همه‌جانبه‌ای که از سوی آنها بر حکومت د.مصدق وارد می‌شد، متأسفانه همسو با فشاری بود که از جانب حزب توده بر مصدق اعمال می‌شد.

علاوه بر این، آمریکا و انگلیس نیز دست به تحریم اقتصادی ایران زدند. بالطبع پس از خلع‌ید از شرکت نفت، نفت به خارج از کشور صادر نشد و درآمد نفت قطع و وضعیت اقتصادی بسیار نامطلوب شد. می‌بایستی د.مصدق این اوضاع اقتصادی نابسامان را سامان می‌داد. اما د.مصدق از همان ابتدا دیدگاهی متفاوت و ویژه نسبت به صنعت نفت داشت. وی در آذر ماه ۱۳۳۰ در مجلس چنین گفت: " این نفت در مدت

این ۴۰ سال چه درآمدی برای ما داشته است؟ درآمد ما از نفت در این مدت تنها ۱۱۰ میلیون لیر انگلیس بوده و این هم به دستور همان‌هایی که درآمد را پرداخته‌اند، جهت خرید سلاح صرف شده است. ما باید چنین فرض کنیم که مانند افغانستان و دولت‌های دیگر نفت نداریم. از هزینه‌های خود کاسته و به درآمدمان بیافزاییم. ملت نیز صبور باشد تا بند اسارت را از گردن خود برداریم.^{۵۵}

چنان شد که به تدریج شعار "اقتصاد بدون نفت" به میان آمد و در واقع، این امر بیشتر به یک معجزه شباهت داشت که در زمان حکومت مصدق، وضعیت اقتصادی مملکت دچار رکود نشد. از همه مهمتر اینکه برای اولین بار توافقی میان صادرات و واردات ایجاد شد، اگر چه در آن زمان، کشور صادرات نفتی نداشت. کم‌کم این واقعیت آشکار شد که کشور می‌تواند بدون درآمد حاصل از نفت هم اداره شود و حتی اگر یک برنامه‌ی مناسب ملی وجود داشته باشد، چرخ اقتصاد کشور بیش از پیش منظم خواهد شد.

⁵⁵ باختر امروز ۱۹ اسفندماه ۱۳۳۱. ن

به موازات گسترش جنبش مردم ایران، دشمنان با تلاش بیشتری در صدد جلوگیری از گسترده شدن آن بودند. بزرگترین هدف قبل از هر چیزی، تضعیف حکومت مصدق و براندازی آن بود، برای این مهم تا آنجا که امکان داشت، به آن ضربه زدند.

ربودن و قتل افشارطوس، رئیس پلیس تهران، دوست و همکار وفادار مصدق در ماه اردیبهشت ۱۳۳۱ نشان تازه‌ای از نفرت و بی‌زاری دشمنان کشور نسبت به دکتر مصدق بود. اما چنین ضرباتی حکومت دکتر مصدق را تضعیف نکرد، بلکه برعکس باعث نیرومندتر شدن آن شد، به همین دلیل دشمنانش به فکر کودتای مستقیم افتادند. با حمایت‌های آیت‌الله - بهبهانی و تا حدی کاشانی، تظاهراتی در تاریخ نهم اسفندماه ۱۳۳۱ در تهران به راه افتاد و اعلام شد که شاه به نشانه‌ی نارضایتی‌اش از سیاست‌های مصدق قصد ترک کشور را دارد. تظاهرکنندگان خواستار ماندن شاه شدند. جمعیت آنان اندک بود. تعدادی ارتشی و چند تن از افراد بدنام جامعه همچون شعبان بی‌مخ، که یک چماق‌دار بود و ملکه اعتضادی که از گذشته‌ی خوبی برخوردار نبود، به آنها پیوستند و شعار "شاه نباید برود، شاه باید بماند" را فریاد می‌زدند.

همزمان در شهر تهران تجمعات و تظاهرات گسترده‌تری بر ضد شاه و طرفدارانش شکل گرفت که پدیده‌های عجیبی در آن به چشم می‌خورد. نخست اینکه شعارهایشان با همدیگر بسیار متفاوت بود، شعار آنهایی که هوادار حزب توده بودند و در آن زمان به عنوان یک نیرو و جریان اصلی به شمار می‌آمدند این بود: "ما مردم بیداریم، ما شاه نمی‌خواهیم" "شاه باید برود". شعارهای طرفداران د.مصدق با هم همخوانی نداشت. شعار آنهایی که هم طرفدار مصدق و هم هوادار حزب زحمتکشان د.مظفر بقائی بودند "هم شاه و هم مصدق" بود. شعار آنهایی که در جناح د.مصدق بوده و نیروی سوم خلیل ملکی را نیز با خود داشتند "از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم، یا مرگ یا مصدق" بود. البته در آن مقطع شعارهای ضد دربار، اشرف پهلوی و همین‌طور ضد حکومت نظامی سر داده می‌شد که آن زمان به‌عنوان "سگ محافظ امپریالیسم و ارتجاع" شناخته می‌شدند.

رویداد ویژه‌ی دیگر آن زمان، میتینگ موضعی بود. اعضاء و طرفداران حزب توده این میتینگ‌ها را در مکان‌هایی که حضور مردم زیاد بود، همچون سینماها و یا خیابان‌هایی که پر رفت و آمد بودند، به راه می‌انداختند. یک‌دفعه چند کسی جمع می‌شدند و یکی را بر شانه‌هایشان بلند

می کردند و شروع به سر دادن شعار و تحریک مردم می کردند. اگر پلیس یا نیروهای امنیتی مطلع می شدند و به محل می رسیدند، پراکنده شده و میتینگ را به جایی دیگر انتقال می دادند. بدین شکل، میتینگ در طول روز در چندین نقطه برپا شده و روی هم رفته بسیار مؤثر بود.

اتفاقات نهم اسفند این واقعیت را آشکار ساخت که تمامی آن هیاهوها، توطئه‌ای از جانب شاه و امپریالیسم بود. مصدق به دخالت‌های شاه و دربار در امور دولتی معترض شده و مخالفت خود را با چنین دخالت‌هایی اعلام نموده بود. شاه نیز به مصدق گفته بود که می خواهد به مسافرت برود و برای مدتی در خارج بماند و نمی خواهد کسی از سفر وی مطلع شود. واقعیت این بود که شاه در مقابل خشم مصدق عقب‌نشینی کرده بود، اما هدف از این توطئه این بود که خبر مسافرت شاه پخش شود و مردم بر سر مصدق هجوم آورند و حکومت مصدق و خودش را نیز از بین ببرند. هنگامی که تظاهرکنندگان خود را به خانه‌ی مصدق رساندند، وی موفق شد به خانه‌ی همسایه فرار کند و از آنجا خود را به ستاد ارتش رسانیده و نجات یابد. بدین‌سان توطئه‌ی نهم اسفند خنثی شد و مصدق توانست به موفقیتی بزرگ دست یابد و نفوذ شاه به شدت کاسته شد و این فرصت به وجود آمد که مصدق بتواند به طور کلی مملکت را از دست دربار و شاه

رها کند. اما همان طور که بعدها نیز مشخص شد، تعدادی از نزدیکان مصدق و اعضای پرنفوذ جبهه‌ی ملی به چنین دستاوردی راضی نشدند. کمیسیونی هشت نفره از نمایندگان مجلس تشکیل شد تا اختلافات میان نخست‌وزیر و شاه را برطرف سازند. اگر چه در این میان نام دکتر بقائی مشاهده می‌شد که از روابط خوبی با شاه و دبار برخوردار بود، اما وی برای اختلافاتی که بر سر بندهایی از قانون اساسی وجود داشت، طرحی را پیشنهاد کرد که در صورت تصویب آن، دکتر مصدق به آرزوی دیرینه‌اش که می‌گفت: "شاه باید پادشاهی کند نه حکمرانی" می‌رسید. بعد از نهم اسفندماه نیروهای مردمی، به‌ویژه جبهه‌ی ملی و حزب توده به هم نزدیک شدند، ولی رویکرد سیاسی حزب توده در مقابل مصدق تماما تغییر نکرده بود. یک روز بعد از شکست کودتای نهم اسفند یعنی دهم اسفندماه ۱۳۳۱ روزنامه‌ی "مردم" چنین نوشت: "دولت مصدق و دربار پسر رضاخان، یکی از دیگری بدترند و مسأله‌ی بین آنها در چارچوب منافع امپریالیست‌هاست."

توطئه‌ی نهم اسفند شکست خورد، اما مشخص شد که مصدق و نزدیکانش در این فاجعه تنها بودند، زیرا این بار آیت‌الله‌کاشانی برخلاف

۳۰ تیر ماه از شاه حمایت کرد و مخالفت خود را با مسافرت شاه به خارج از کشور اعلام کرد.

توطئه‌ی نهم اسفند آغازی برای توطئه‌ای دیگر بود که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام گرفت و سرگرفت. در جریان توطئه‌ی نهم اسفند آشکار شد که آمریکایی‌ها از مصدق قطع امید کرده‌اند و از آن به بعد، نه تنها از وی حمایت نخواهند کرد، بلکه به تدریج خود رهبری توطئه‌گران را به دست می‌گیرند. بعد از سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ سیاست آمریکا همچنان در راستای یافتن راهی برای توافق با دکتر مصدق بود. این موضع‌گیری آمریکایی‌ها به دو دلیل بود، نخست اینکه آمریکا به این واقعیت که اکثریت مردم ایران حامیان راستین مصدق هستند، واقف بود. دلیل دیگر اینکه اگر آمریکایی‌ها از مصدق که یک نیروی ملی و بی‌طرف بود، حمایت نمی‌کردند، احتمال این می‌رفت که کمونیسم در ایران پیروز شود.

مصدق از نظر آمریکایی‌ها به مثابه نیرویی بود که می‌توانست از رشد قدرت کمونیست‌ها در ایران جلوگیری کند. بعد از رویدادهای ۳۰ تیرماه، سیاست مصدق نسبت به امپریالیسم انگلیس و همین‌طور سیاست آمریکا سختگیرانه‌تر شد. مصدق بارها از آمریکایی‌ها تقاضای کمک اقتصادی کرد و آمریکا هرگونه کمکی را منوط به حل مشکل نفت به

شیوه‌ی مطلوب آمریکا و انگلیس می‌خواند. حمایت آمریکا از مصدق تا جایی ادامه داشت که در تضاد با منافع دولت بریتانیا بود و به محض اینکه دریافت که سیاست مصدق عموماً منافع امپریالیسم در ایران و حتی خاورمیانه را تهدید می‌کند، به مخالفت با او پرداختند. علت دیگر دشمنی آمریکا با مصدق، توافق وی با انگلیس بعد از ۳۰ تیرماه برای تقسیم نفت میان ایران و انگلیس بود. چنین شد که مصدق به ناچار نسبت به امپریالیسم آمریکا تغییر موضع داد.

اینچنین بود که آمریکا در تنظیم توطئه‌ی نهم اسفند مشارکت کرد. توطئه‌ی نهم اسفند تمرینی عمومی برای اجرای هر چه موفق‌تر کودتای ۲۸ مرداد بود.

هرچه جنبش مردم ایران به پیش می‌رفت، مردم متحدتر می‌شدند، به همان اندازه موضع امپریالیسم و ارتجاع علیه جنبش مردم خصمانه‌تر می‌شد و هرچه نیروی ذخیره داشتند، به میدان کارزار می‌آوردند. در مرداد ماه ۱۳۳۲ در تهران، جبهه‌ی واحد ضد مردمی شکل گرفت. این جبهه که متشکل از آخوندهای مرتجع که مخالف سیاست مصدق و هوادار شاه بودند، ارتشی‌هایی که تحت فرمان شاه بودند و قویاً دشمنی را خود را با حکومت مصدق و گسترش جنبش مردم ایران نشان می‌دادند. جبهه‌ی ضد

مردمی افرادی را در خود جای داده بود که در میان عموم به بدنامی شهرت داشتند. کسانی همچون شعبان بی‌مخ و ملکه اعتضادی که در تظاهرات نهم اسفند نیز شرکت داشتند، این دو^{۵۶} تاجایی که امکان داشت، چماق به دست و مزدور را دور خود گرد آورده بودند، بدین ترتیب، جبهه‌ی متحدی از آقایان آیت‌الله‌ها، ارتشیان و قمه‌کشان آشوبگر با رهبری و هدایت دربار شاه تشکیل شده بود. در خارج از کشور نیز، پس از آنکه امپریالیسم آمریکا در برابر مصدق تغییر موضع داد، آمریکا و انگلیس اختلافات خود را در درجه‌ی دوم قرار دادند و برای براندازی حکومت ملی مصدق متحد شدند و این بار رهبری مخالفان مصدق به‌طور علنی در دست آمریکا و مشخصاً سازمان جاسوسی سیا بود. از بیرون امپریالیسم آمریکا و انگلیس هم‌پیمان شدند و از داخل نیز جبهه‌ی واحدی شکل گرفته بود که رابط بین این دو، سفارتخانه‌ی آمریکا بود.

سیا از همان ابتدا شخصی به نام "کرومیت روزولت" را به تهران فرستاد. وی مسئولیت براندازی حکومت مصدق را به عهده داشت. بدین

⁵⁶ هنگامی که درمورد دربار سخن می‌گوییم، قبل از هرچیزی منظور اشرف پهلوی خواهر محمدرضا شاه و ملکه مادرش می‌باشد. (ن)

ترتیب، امپریالیسم و ارتجاع برای برکناری مصدق متحد شدند. ولی در مقابل، جبهه‌ی مردمی متحد و یکپارچه نبود.

پس از نهم اسفند، جبهه‌ی ملی و حزب توده تا حدی به هم نزدیک شده بودند، ولی حزب توده همچنان جبهه‌ی ملی را به عنوان نیروی مدافع منافع بخشی از امپریالیسم (امپریالیسم آمریکا) می‌دانست و اختلافات میان مصدق و دولت بریتانیا را ناشی از اختلافات دول امپریالیستی توصیف می‌کرد. از سوی دیگر، برخی از نزدیکان د.مصدق برای جلوگیری از نزدیکتر شدن د.مصدق و حزب توده تمام سعی خود را به کار گرفتند. د.مصدق را از اینکه احتمال قدرت‌گیری کمونیسم با نزدیک شدن به حزب توده افزایش می‌یابد، می‌ترسانیدند. همچنین آنها بسیار می‌کوشیدند که آمریکا را از قدرت‌گیری کمونیسم در ایران بترسانند.

بدین ترتیب وجود اختلافات، عدم وحدت سیاسی و فقدان اتحاد عملی بین جبهه‌ی ملی و حزب توده کاملاً مشهود بود. در نتیجه‌ی این اختلافات، اکثر طبقات و اقشار متوسط که پشتیبان کامل هیچ کدام از طرف‌های حزب توده و جبهه ملی نبودند، ولی در صورت وحدت این دو نیرو به آنها می‌پیوستند، دچار سردرگمی شدند و نمی‌دانستند کدام یک از این دو گزینه را انتخاب کنند. به طور خلاصه، از یک طرف، جبهه‌ی ضد مردمی

کاملاً متحد و از طرف دیگر، جبهه‌ی مردمی که به هیچ وجه یکپارچه نبود. خود این موضوع، بزرگترین نقطه ضعف جنبش ملی در آن دوران بود. در بهار و تابستان سال ۱۳۳۲ تعجیل امپریالیسم و ارتجاع کاملاً مشهود بود تا در اولین فرصت دولت مصدق را براندازند و دولتی ضد مردمی و وابسته را بنا کنند. د. مصدق برای تضعیف نفوذ شاه گام‌هایی برداشت. ابتدا در خرداد ماه ۱۳۳۲ املاک خاندان پهلوی را که زمانی آنها را با توسل به زور از مردم گرفته بودند، باز پس گرفت و محمدرضا شاه نیز در آمدش را صرف آماده‌سازی کودتا و آسیب رساندن به حکومت مصدق کرد. بدین ترتیب نیروهای ضد مردمی در آمد بسیاری را از کف دادند .

مانع دیگری که بر سر راه پیشبرد سیاست‌های مصدق وجود داشت، مجلس بود. به تدریج مجلس به مکانی برای توطئه‌گری‌هایی که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، تبدیل شد که در مجلس فقط می‌نشستند و خود را از حبس و بازداشت دور نگه می‌داشتند، از جمله، سرلشکر زاهدی، دکتر بقائی..... امپریالیسم و ارتجاع در تلاش بودند که تا جایی که امکان داشت دولت را به طرزی قانونی منحل کنند. به عبارت دیگر، شرایطی را بوجود آورند که مجلس به آن رای اعتماد ندهد.

بر این مبنا بود که در اوایل مردادماه مصدق به این نتیجه رسید که باید مجلس منحل شود و برای این امر تصمیم به برگزاری رفراندوم گرفت. روز پنجم مردادماه مصدق طی یک پیام رادیویی گفت: "با وضعیت کنونی مجلس هفدهم هیچ امیدی به موفقیت مردم ایران نیست. دولت ناچار است که از شما ملت میهن پرست بخواهد که نظر خودتان را درباره ماندگاری یا انحلال مجلس اعلام دارید".

روز دوازدهم مردادماه در تهران و هفت روز بعد یعنی نوزدهم مردادماه در شهرهای دیگر کشور، همه پرسی به اجرا گذاشته شد. ۱۶۱ هزار نفر در تهران و ۱۷۴۰ هزار نفر در شهرستان‌ها به انحلال مجلس رأی دادند. آرای مخالف انحلال مجلس کمتر بود. اما شمار آرای که از پیشنهاد (انحلال مجلس) استقبال کردند در حد انتظار نبود، زیرا شماری از کسانی که از جبهه‌ی ملی فاصله گرفته بودند، به مخالفت با رفراندوم برخاستند.

غیر از بخش‌هایی از سازمان‌های دولتی و بخصوص ارتش، شمار زیادی از اشخاص و نیروهای وابسته به ارتجاع، همچون آقایان آیت‌الله‌ها مخالف این همه پرسی بودند، ولی سوای همه‌ی اینها، رفراندوم در جهت سیاست‌های ملی دکتر مصدق موفقیت چشمگیری بود.

۳- رشد و گسترش مبارزات حزب

در اوایل تابستان ۱۳۳۱ انتخابات مجلس هفدهم خاتمه یافت. بسیاری از نمایندگان این مجلس، نمایندگان واقعی مردم نبودند و با اعمال نفوذهای مستقیم ارتش، رجال صاحب منصب و قدرت و مالکان بزرگ، اشراف و کسانی که در سازمان‌های دولتی نفوذ داشتند، به مجلس هفدهم راه یافته بودند.

نمونه‌ی بارز دخالت‌های غیرقانونی دربار و ارتش، انتخابات مهاباد بود. با شروع رأی‌گیری در مهاباد چند نفر خود را نامزد کردند. مهمترین آنها محمد کیوان پور بود که خود را کاندیدای جبهه‌ی ملی می‌نامید.^{۵۷} نفر دوم حسن امامی، امام جمعه‌ی تهران بود که از جانب دربار حمایت می‌شد و نفر سوم صارم‌الدین صادق‌وزیری بود که نه به طور رسمی اما به نوعی،

⁵⁷ محمد کیوان پور بعدها تغییر نام داد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد در پاریس درجه‌ی دکتری کسب کرد و به دکتر محمد مکرری معروف شد. بعد از پیروزی انقلاب ملیت‌های ایران، به ایران بازگشت و سفیر ایران در مسکو بود. اگرچه خود را حامی جنبش ملت کرد می‌دانست، ولی در خلال جنگ سه ماهه، (مرداد - مهر ۱۳۵۸) بسیار ناجوانمردانه با ملت خود دشمنی ورزید و موضع‌گیری کرد. بعد از مدتی از مسکو به تهران فرا خوانده شد و متهم به جاسوسی شد و زندانی گردید.

کاندیدای حزب دمکرات کردستان بود.^{۵۸} با همه‌ی فشاری که ستاد ارتش بر صادق وزیری و حامیانش وارد آورد، در آن انتخابات و در شهر مهاباد از مجموع ۱۸۵۰ رأی ۱۵۳۵ رأی، یعنی ۸۷ درصد مردم به صادق وزیری رأی دادند.

با اینکه صادق وزیری اهل مهاباد نبود و حزب دمکرات هم سازمانی پنهانی بود که فعالیت‌هایش را مخفیانه انجام می‌داد، اما مردم از پیشینه‌ی سیاسی، ترقی‌خواهی و میهن‌دوستی صادق وزیری آگاه بودند و هم اینکه می‌دانستند وی کاندیدای حزب دمکرات کردستان می‌باشد، به طور عام از وی پشتیبانی کامل کردند.

در حالی که حسن امامی در حوزه‌ی شهر مهاباد بیش از ۲۰ تا ۳۰ رأی کسب نکرده بود،^{۵۹} با برگزاری انتخابات مهاباد این حقیقت آشکار شد که مردم همچون دوران جمهوری کردستان حامی حزب دمکرات هستند و اطمینان و اعتماد کامل به این حزب نه تنها رنگ نباخته بلکه افزایش

⁵⁸ در آن دوران حزب دمکرات فعالیت آشکار نداشت و نمی‌توانست نامزد رسمی خود را داشته باشد.

⁵⁹ صارم‌الدین صادق وزیری: گوشه‌ای از خاطرات گذشته، نسخه‌ی خطی ۱۳۶۴ ص این یادداشتنامه به تقاضای حزب دمکرات کردستان نوشته شده است.

یافته و اگر مردم متحد باشند و مبارزه کنند، قادر خواهند بود که بر فشارها و ترفندهای ارتش و سازمان‌های دولتی غلبه کنند.

این دستاورد عظیم در این دوران تجربه‌ی بزرگی برای ملت کرد بود و نشان داد که نیروی انقلابی نیرومندی در بطن جامعه‌ی کردستان به طور کلی و بخصوص مهاباد نهفته است. اما آنچنان که د.مصدق در دفاعیاتش به آن اشاره می‌کند، شاه و ارتش به هیچ وجه حاضر نبودند که حضور صادق وزیری در مجلس را بپذیرند. سرانجام ارتش با توسل به زور و توطئه در نواحی عشیره‌ای حومه‌ی مهاباد، نام حسن امامی را از صندوق‌های رأی بیرون آورد و در حالی که وی نه در مهاباد زندگی می‌کرد و نه مردم او را می‌شناختند، به عنوان نماینده‌ی مهاباد منصوب گشت.

در مجلس نیز با اینکه د. کریم سنجایی، رئیس کمیسیون شکایات، از اعضای رهبری جبهه‌ی ملی بود، به شکایت صادق وزیری، منتخب مردم مهاباد و نماینده‌ی آنان رسیدگی نشد و اعتبارنامه‌ی امامی با موافقت نمایندگان جبهه‌ی ملی به تصویب رسید.

در مهر ماه ۱۳۳۱ قانونی به نام بیست درصد از جانب دولت مصدق وضع شد. این قانون درباره‌ی تقسیم محصولات بین رعایا و مالکین بود.

بر طبق این قانون پس از آنکه محصولات برداشت شده بین کشاورز و مالک تقسیم شد، می‌بایستی بیست درصد از سهم مالک از او گرفته شود که ده درصد آن به کشاورزان بازگردانده شود و ده درصد دیگر برای عمران و آبادانی روستاها در اختیار شورای آبادانی روستاها قرار گیرد. چنین قانونی، قانونی انقلابی نبود، اما با در نظر گرفتن چگونگی روابط میان رعیت و مالک در آن زمان، گامی رو به جلو به شمار می‌رفت، چرا که تصویب این قانون توسط دولت وقت، کشاورزان را برای دریافت حقوق خود تشویق می‌کرد. چنین شد که در زمستان ۱۳۳۱ اجرای این قانون در کردستان سبب قیام گسترده و وسیع کشاورزان حومه‌ی بوکان و مهاباد یعنی منطقه‌ی مکریان شد. کشاورزان در نواحی بوکان، شامات، چومی مجیدخان، شارویران و سندوس کمیته‌هایی تشکیل داده و خواهان اجرایی شدن قانون بیست درصد شدند.

برای آنکه بتوانند در برابر ادارات دولتی ایستادگی کنند و اجازه ندهند که خواست صاحبان املاک در ادارات بر کرسی بنشینند، در بین خود پول جمع کرده و کمیته‌های خود را به جریان انداختند و نمایندگان خود را به شهرها فرستادند. دو نوع سیاست در آن دوران از سوی قدرت حاکم در ایران و به ویژه در کردستان اعمال می‌شد، از سویی سیاست دولت مصدق

و از سوی دیگر، سیاست‌های ارتش که مستقیماً تحت هدایت و فرمان شاه بود.

اگرچه دولت مصدق قانون بیست درصد را تصویب کرد، اما قدرت اجرای این قانون را در دست نداشت. در واقع امکانات اجرای این قانون بطور کلی فراهم نشده بود. چرا که خود ارتش در سراسر کشور قدرت داشت و مشخصاً در کردستان که منطقه‌ای میلیتاریزه شده بود، به صورت مستقیم در تمام امور مملکت دخالت داشت و بیشتر نیروهای دولتی را نیز ارتشیان تشکیل می‌دادند. کشاورزان بسیار شجاعانه علیه مالکان بوکان و اطراف مهاباد به پاخاستند. در آن مقطع اعضای حزب دمکرات، هم به آنها کمک می‌کردند و هم راهنمایی‌های لازم را به آنها می‌دادند.

جنبش کشاورزان بسیار گسترده بود، تا جایی که بر شهر بوکان هم تأثیر گذاشت. اگر چه بوکان در آن مقطع یک شهر محسوب می‌شد، اما اغلب خانه‌ها، زمین‌ها و مغازه‌های بوکان از املاک شخصی حاجی ایلخانی و بخصوص قاسم ایلخانی‌زاده بود. این خانواده با مردم این شهر به مثابه رعیت خود رفتار می‌کردند. جنبش با مقابله‌ی واحدهای ارتش و بخشی از سازمان‌های دولتی، مالکین و رؤسای عشایر روبرو شد. به خاطر اینکه پس از سقوط جمهوری کردستان، تشکیلات و سازمان‌های حزب

به‌طور کامل بازسازی نشده بودند، اعضای حزب دمکرات از دو طریق به کشاورزان یاری می‌رساندند:

از یک سو با هدایت مستقیم خود، آنها را راهنمایی می‌کردند که چگونه می‌توانند به شکل قانونی حقوق خود را بگیرند و از سوی دیگر، آنها را مطلع می‌ساختند که اجرای قانون، مالکان را وادار به عقب‌نشینی خواهد کرد و تداوم مبارزه در آینده را میسر خواهد ساخت. همین‌طور اعضای حزب دمکرات سعی می‌کردند قیام و مبارزات کشاورزان را در مطبوعات پایتخت که از آزادی نسبی‌ای برخوردار بودند، منعکس کنند تا تأثیراتی سیاسی داشته باشد.

در واقع، این‌گونه نیز شد و اقدامات بسیار ارزشمندی انجام گرفت. ولی رؤسای عشایر با کمک ارتش و ژاندارمری توانستند این قیام را که تا اوایل بهار سال ۱۳۳۲ ادامه داشت، سرکوب کنند. سران عشایر توسط ارتش مسلح شدند و این سلاح‌ها علیه کشاورزان به کار گرفته شد و بسیاری از آنها کشته و بی‌خانمان شدند و کشاورزان به ناچار آنجا را ترک کردند.

اگرچه این قیام سرکوب شد اما به سبب انعکاس آن در پایتخت و همین‌طور کمک‌های حزب دمکرات به کشاورزان، دولت بعد از مدتی از

پیشروی مالکان جلوگیری کرد و مانع قتل و کشتار کشاورزان شد، تا جایی که بعضی از مالکین بازداشت شده و به کشتار و آواره نمودن مردم متهم شدند. اما ارتش نفوذ بسیاری داشت و در رأس آن سرتیپ مظفری که فرماندهی وقت تیپ مهاباد بود و به عنوان افسری رشوه‌گیر معروف بود، با اهدای رشوه از جانب مالکین و حمایت‌های وی، مالکین در دادگاه‌های کشور تبرئه و آزاد شدند.

جریان انتخابات مهاباد و قیام کشاورزان به خوبی به تمام نیروهای دمکراتیک ایران نشان داد که نیروی انقلابی بسیار قدرتمندی در درون جامعه‌ی کردستان نهفته است و کردستان می‌تواند به پایگاه انقلابی برای سراسر ایران تبدیل شود. اما قبل از همه، انتخابات مهاباد و قیام کشاورزان، حزب دمکرات کردستان را هشیار ساخت. اکنون دیگر بسیاری ضروری بود که حزب دمکرات هر چه زودتر از این شرایط استفاده نموده و تشکیلات خود را سازمان‌دهی کند. بعد از نهم اسفند، جنبش ملی در سراسر ایران و همچنین در کردستان گسترش یافت. فعالیت حزب دمکرات از بهار ۱۳۳۲ به بعد به فعالیتی نیمه‌آشکار تبدیل شد و هسته‌ها و ارگان‌های حزب در شهرهای مهاباد و سنندج تشکیل شد.

بعد از هفت سال برای اولین بار در سال ۱۳۳۲ بیانیه‌ای رسمی از سوی حزب دمکرات و به زبان کردی منتشر شد. نفوذ حزب دمکرات فراتر از شهرها رفته و تشکیلات آن به تدریج در روستاهای کردستان شکل گرفت.

در آن زمان حزب توده، به حزب دمکرات کردستان کمک می‌کرد، هم با فرستادن کادرهای خود، و هم از این طریق که امکان چاپ تعدادی بیانیه و نوشته در شهر تبریز را برای حزب دمکرات فراهم ساخت.^{۶۰} ولی با وجود آنکه امکانات مالی حزب توده بسیار زیاد بود، از لحاظ مالی تا کودتای ۲۸ مرداد هیچ‌گونه کمک مالی به حزب دمکرات ننمود. در خرداد ۱۳۳۲ جنبش دمکراتیک در کردستان به سرعت در حال رشد بود. به منظور آماده سازی برای فستیوال جهانی جوانان که قرار بود در تابستان همان سال در شهر بخارست برگزار شود، در ۱۵ خرداد تجمع گسترده‌ای از جوانان در خارج از شهر مهاباد در باغ میکائیل شکل گرفت.

⁶⁰ در زمستان سال ۱۳۳۱ و بهار ۱۳۳۲، رهبری حزب توده چهار تن از کادرهای درجه دو خود را برای سرپرستی و کمک به نهادهای حزب دمکرات به مهاباد فرستاد که دو تن از آنها کرد بودند. اگرچه آن کادرها چندماه بیشتر در کردستان باقی نماندند ولی اصولی تشکیلاتی پایه گذاری کردند که در پیشبرد امور حزبی بسیار مفید واقع شدند.(ن)

به فرمان سرتیپ مظفری فرمانده تیپ مهاباد، ارتش به محل این نشست هجوم برد و جوانی به اسم حسن رضانی شهید شد و چند نفر دیگر زخمی شدند. جوانان پیکر حسن رضانی را بلند کرده و با تظاهرات گسترده وارد شهر مهاباد شدند. این نخستین اعتراض سیاسی بعد از سال ۱۳۲۵ بود که در شهر مهاباد روی می‌داد. حقیقتاً این حرکت توسط مردم پشتیبانی و حمایت شد، به گونه‌ای که ارتش و سازمان‌های دولتی به وحشت افتاده بودند که در نهایت نزدیک به ۷۰ نفر دستگیر و زندانی شدند. ولی در آن زمان حزب دمکرات نفوذ خود را بسط داده و تشکیلاتش را احیاء نموده بود و توانست ساکنین مهاباد و اطراف را علیه این اقدام بسیج کند. همچنین در تهران نیز توانست اعتراضاتی سیاسی را علیه اقدامات ارتش در کردستان به راه بیندازد.

روزنامه‌های چپ که در آن زمان پرتیراژ بودند و همچنین روزنامه‌های ملی درباره‌ی نقش تظاهرات و دستگیری فعالان، اعتصاب مردم در تلگراف‌خانه و تحصن آنها، اخبار و مقالات فراوانی منتشر کردند و خواستار آزادی زندانیان مهابادی شدند. این اعتراض و تحصن ۵ روز به طول انجامید، سرانجام دولت و به‌ویژه ارتش که صاحب قدرت بود، ناچار

شدند بدون محاکمه همه‌ی زندانیان را آزاد نمایند و این موفقیتی بزرگ برای مبارزه‌ی مشترک آحاد مردم کردستان بود.

اگر در آغاز گسترش جنبش ملی کردن صنعت نفت، کردستان به آرامی حرکت می‌کرد، در تیرماه سال ۱۳۳۲ جنبش کردستان در این رابطه فعالتر گشت و در مردادماه به یکی از انقلابی‌ترین و پیشروترین بخش‌های ایران تبدیل شد. در شهرهای کردستان به طور کلی حمایت بیشتری از رفراندوم مصدق به عمل آمد. به‌عنوان مثال، در مهاباد که بیش از ۵۰۰۰ نفر در موافقت با رفراندوم رأی دادند، تنها دو نفر مخالف بودند.^{۶۱} در بانه هم تنها دو نفر رأی مخالف داده بودند.

همه‌پرسی نماد دیگری بود از اتحاد مردم کردستان و نشان داد که نتیجه‌ی انتخابات مجلس شانزدهم و قیام کشاورزان و تظاهرات خردادماه و همصدایی مردم برای آزادی زندانیان اتفاقی نبود، بلکه همه‌ی اینها نمایانگر این جریان تاریخی بودند که جنبش روز به روز در کردستان

⁶¹ یکی از آنها یک گروهان ارتشی بود که لباس نظامی خود را عوض کرده بود و دیگری، یک جوان مهابادی بود که دوستش به او گفته بود کسی حق ندارد رأی مخالف رفراندوم بدهد و او هم از روی لجبازی با دوستش و برای نشان دادن استقلال خود، رأی مخالف داده بود. (ن)

تقویت می‌شد و حزب دمکرات روز به روز نفوذ بیشتری در میان مردم کردستان به دست می‌آورد.

در مدت چند ماه، یعنی از آغاز سال ۱۳۳۲ تا ۲۸ مرداد، تشکیلات حزب دمکرات کردستان نه تنها در منطقه‌ی مکیان، بلکه در شمال کردستان و منطقه‌ی اشنویه و نقده و بوکان و سردشت و سنندج نیز احیا گردید، صدها و هزاران نفر در شرایط نیمه‌مخفی و نیمه‌آشکار آن زمان به صفوف حزب دمکرات پیوسته بودند. "تغییری بنیادین و آشکار که در این مدت در وضع حزب به وجود آمد، جدا از نظم و ترتیب بیشتر در مکاتبات و مخابرات در ارتباط با تهران، این بود که جنوب کردستان هم تحت پوشش تشکیلاتی حزب دمکرات در آمد."^{۶۲}

در مهاباد کمیته‌ای شش نفره به وجود آمده بود که اگرچه موسوم به کمیته‌ی مهاباد بود، اما در عمل، کل حزب دمکرات کردستان را مدیریت می‌نمود. اعضاء این کمیته عبارت بودند از "عزیز یوسفی، رحیم سلطانیان، کریم اویسی، غنی بلوریان، عبدالله اسحاقی و عبدالرحمان قاسملو." مسئول کمیته از اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ عبدالرحمان قاسملو

بود.^{۶۳} هرچند این کمیته چند ماه بیشتر فرصت فعالیت نیمه‌آشکار نداشت و اعضای آن به طور کلی، تجربه‌ی کار حزبی یعنی کار سیاسی و تشکیلاتی کمی داشتند، اما توانست زیربنای سازمانی مستحکمی را در کردستان بنیان نهد و در عمل به "کمیته‌ی کردستان" مبدل گردد و در آینده هم با همین عنوان فعالیت خود را ادامه داد.

کمیته‌ی کردستان برای انتشار افکار حزب دمکرات میان آحاد مردم بسیار تلاش نمود و چندین اطلاعیه به زبان‌های کردی و فارسی به نام این حزب منتشر نمود و زمینه را برای انتشار روزنامه‌ی "کردستان"، ارگان مرکزی حزب، مساعد نمود که اولین شماره‌ی آن پس از ۲۸ مرداد منتشر شد.

در شهرها و حتی روستاهای کردستان، هسته‌های حزبی تشکیل شدند. کمیته‌ی کشاورزان تأسیس شد و در مدت چند ماه گسترش پیدا کرد و کشاورزان کردستان را به سوی حزب جذب نمود. همچنین برای اولین

⁶³ کمیته‌ی مشورتی هم از "دمکرات‌های قدیمی" تشکیل شده بود که وظیفه‌ی آن، گردآوری اعضای قدیمی حزب و جذب شخصیت‌ها به سوی حزب دمکرات بود. در این میان حسین فروهر از همه فعالتر و فداکارتر بود. (ن)

بار چندین کلاس آموزشی کادر سیاسی برای آموزش کادرهای حزب تشکیل شد که نتیجه کارهایشان بسیار مثبت بود.

در آن موقع، سازمان‌های حزب دمکرات کردستان ارتباط تشکیلاتی با حزب توده داشتند.^{۶۴} در کنار هیأت اجرایی کمیته‌ی مرکزی حزب توده که نقش دفتر سیاسی را داشت، در تهران کمیسیونی ویژه، تحت عنوان "کاک" یعنی کمیسیون آذربایجان و کردستان تشکیل شده بود که وظیفه-اش، انجام امور این دو منطقه بود. تشکیل "کاک" به مانند کمیسیونی ویژه چند دلیل داشت. هیأت اجرایی فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در ایران نبودند و همچنان که بدان اشاره نمودیم، این هیأت اجرایی در آذربایجان شوروی تشکیلات خود را سازماندهی کرده بود و در خارج از کشور به فعالیت ادامه می‌داد. حزب دمکرات کردستان هم نه در داخل و نه در خارج از مرزها رهبری نداشت.

در آن شرایط، هیأت اجرایی حزب توده نمی‌توانست تشکیلات خود را در آذربایجان و کردستان سازماندهی کند و با نام حزب توده به فعالیت

⁶⁴ ارتباط تشکیلاتی بدین معنا بود که اگر عضوی از مهاباد به تهران می‌رفت، در آنجا عضویت در حزب توده را قبول می‌کرد و اگر هم از تهران عضوی از حزب توده به مهاباد می‌آمد، حتی اگر کرد هم نبود، به عضویت حزب دمکرات در می‌آمد.(ن)

بپردازد و صحیح هم نمی‌دانست که این دو منطقه‌ی مهم از فعالیت‌های حزبی محروم باشند. از همین رو، تصمیم گرفت مانند مناطق دیگر ایران، تشکیلات حزبی را در آذربایجان و کردستان احیا نماید، از سیاست‌های حزب توده پیروی کنند، رهنمودهای تشکیلاتی را از حزب توده بگیرند، اما با نام فرقه و حزب دمکرات فعالیت نمایند. در آن زمان، فرقه‌ی دمکرات رادیو داشت و صدا و دیدگاه‌های خود را منعکس می‌نمود. "آذربایجان" ارگان کمیته‌ی مرکزی فرقه هم در باکو منتشر می‌شد. سواى این که تعداد اعضای حزب دمکرات در باکو بیش از چند نفر نبود، آنها هم در رادیوی فرقه به زبان کردی برنامه پخش می‌کردند و یک صفحه از چهار صفحه‌ی روزنامه‌ی "آذربایجان" به آنها اختصاص داده شده بود که عنوان آن "کردستان" و ارگان حزب دمکرات کردستان ۶۵ بود.

⁶⁵ این "کردستان" از آذرماه ۱۳۲۶ تا اردیبهشت ۱۳۴۰، ۱۳۳۷ شماره از آن چاپ گشت. "کردستان" بخشی بود از روزنامه‌ی "آذربایجان" و این کار هم یادآور معاهده‌ی فیروز - پیشه‌وری بود که در آن جمهوری کردستان شخصیت مستقل سیاسی خود را از دست داده بود و به صورت بخشی از حکومت ملی آذربایجان درآمده بود. اگر چند هزار عضو فرقه، روزنامه‌ی آذربایجان را مطالعه می‌کردند، اما خواننده‌ی روزنامه‌ی کردستان تنها نویسندگان آن بودند. چون این روزنامه حتی به دست اعضا و هواداران حزب دمکرات کردستان در داخل هم نمی‌رسید.

به این دلایل بود که "کاک" تشکیل شد. هیأت اجرایی حزب توده بدین گونه، فرقه و حزب دمکرات را حفظ نمود و به این دلیل که با وجود رادیو و روزنامه در اتحاد جماهیر شوروی بر این باور بودند که دیدگاه کلی شوروی‌ها بر این است که این دو سازمان باید باقی بمانند، در عمل، تمامی امور حزبی در آذربایجان و کردستان را تحت نظارت خود قرار داده بود.

در سیاست اجرایی حزب توده نسبت به کردستان نیز نوعی آشفتگی دیده می‌شد، در بیشتر اوقات، توصیه‌ی هیأت اجرایی برای سازمان کردستان این بود که برای اجرای بهینه‌ی سیاست‌های حزب دمکرات به رادیو فرقه گوش بدهند. اما رادیو فرقه نه تنها از اوضاع کردستان مطلع نبود، بلکه برخی اوقات اخبار و تحلیل‌هایی درباره‌ی کردستان پخش می‌نمود که به هیچ عنوان با اوضاع واقعی کردستان تطابق نداشتند.^{۶۶}

"کاک" از سه نفر تشکیل شده بود، از یک مسئول که عضو هیأت اجرایی حزب توده بود و دو عضو دیگر که یکی از آنها مسئول کردستان

⁶⁶ به عنوان مثال، پس از کودتای ۲۸ مرداد علی قاضی، فرزند پیشوا قاضی محمد برای اظهار ندامت پیش شاه رفت و بدین گونه سبب نفرت و بیزاری مردم کردستان گشت اما رادیو فرقه در برنامه کردی خود به ستایش از علی قاضی برخاست و او را وطن پرست و مبارز قلمداد کرد! (ن)

و دیگری مسئول آذربایجان بود.^{۶۷} هیأت اجرایی حزب توده تا آن زمان هنوز به خوبی درک نکرده بود که چه نیروی مبارزی در کردستان وجود دارد. هرچند کمیته‌ی مهاباد بسیار اصرار می‌ورزید و در واقع همه‌ی امکانات را هم داشت، اما روزنامه‌ی "کردستان" تا پس از کودتای ۲۸ مرداد منتشر نشد. یا اینکه بیش از صد نفر از سراسر ایران به فستیوال بخارست فرستاده شدند، کردستان تنها دارای یک سهمیه بود. در کردستان هم وضعیتی انقلابی پیش آمد. روز ۲۶ مرداد پس از شکست کودتا، یکی از عظیم‌ترین تظاهرات‌ها در مهاباد شکل گرفت. بسیاری از آنهایی که تا آن زمان به طور مخفیانه فعالیت می‌کردند و دور از انظار بودند در جریان آن تظاهرات خود را آشکار کردند و مردم یک صدا فریاد می‌زدند "برو ای شاه خائن بغداد مقصدت باشد". به پیشنهاد نماینده‌ی حزب دمکرات، مردم مهاباد با شور و هیجان پذیرفتند که نام پهلوی را از خیابان اصلی شهر حذف کنند و نام "۲۵ مرداد" بر آن نهاده شود. ۲۵ مرداد، همزمان روز فرار شاه و پیروزی مردم بر ارتجاع و امپریالیسم و روز تأسیس

⁶⁷ تا کودتای ۲۸ مرداد صارم‌الدین صادق وزیری، مسئول کردستان بود، مسئول "کاک" هم دکتر حسین جودت بود. پس از کودتا صادق وزیری دستگیر و زندانی شد، عبدالرحمان قاسملو نماینده‌ی کردستان شد و مهندس علوی هم مسئول "کاک" شد.(ن)

حزب دمکرات کردستان بود. از همین رو، بسیار سنجیده بود که خیابان اصلی شهر مهاباد تحت عنوان ۲۵ مرداد نامگذاری گردد.

۴ - کودتای ۲۸ مرداد

نتایج همه‌پرسی روز بیستم مرداد ماه اعلام شد و مشخص گردید که اکثریت مردم رأی به انحلال مجلس داده‌اند. این مسأله زنگ خطری برای ارتجاع و امپریالیسم بود که هرچه سریعتر دست به کار شوند. در واقع نتیجه‌ی همه‌پرسی تنها انحلال مجلس نبود، بلکه حمایت از سیاست‌های کلی مصدق و همچنین اعلان نفرت و بیزاری آحاد مردم ایران از سیاست‌های امپریالیستی شاه و رژیم شاهنشاهی بود.

در نیمه‌شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ نصیری که فرمانده‌ی گارد شاهنشاهی بود، با تانک و نیروی نظامی به بهانه‌ی اعلام این مطلب به مصدق که دیگر نخست وزیر نیست و ابلاغ دستور شاه به وی، به منزل مصدق رفت، حمله به خانه‌ی مصدق، آغاز کودتا بود، اما این یورش موفقیتی به دست نیاورد و فردای روز ۲۵ مرداد خبر شکست کودتا منتشر شد. شاه از قبل اقدامات لازم را انجام داده بود، از رامسر سوار هواپیما شد و به سوی بغداد و از آنجا هم به رم رفت. بدین‌گونه سه روز تاریخی در

تاریخ مبارزات ملیت‌های ایران رقم خورد. آحاد مردم از عدم موفقیت کودتا و فرار شاه بسیار شادمان بودند و در بسیاری از نقاط کشور عملاً به میدان آمدند و دست به تظاهرات و سر دادن شعار کردند و شعار جمهوری، جمهوری دمکراتیک و جمهوری توده‌ای « در اغلب نقاط بر روی دیوارها نوشته شد.^{۶۸}

متدسفانه سرور و شادمانی مردم به سبب این موفقیت، تنها سه روز به طول انجامید. امپریالیسم همه‌ی توان خود را به کار گرفته و همچنان در تلاش بود. روز ۲۸ مرداد با روانه کردن عده‌ای ارتشی و چماقدار به خیابان‌های تهران، کودتا آغاز شد و با اشغال رادیو تهران، حوالی ظهر، کودتاگران اولین گام خویش را با موفقیت برداشتند. سپس با کمک جاسوسان آمریکایی، زاهدی که در خانه‌ی یک آمریکایی خود را مخفی کرده بود، به مرکز رادیو رفت و اعلام کرد که شاه وی را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب نموده است. سپس، ارتشی‌های کودتاگر به خانه‌ی مصدق یورش بردند و علیرغم مقاومت جانانه‌ای که صورت گرفت،

⁶⁸ نوشتن شعار "جمهوری دمکراتیک" "جمهوری دمکراتیک توده‌ای" از سوی اعضا و طرفداران حزب توده، بسیاری از مسئولان جبهه‌ی ملی را به وحشت انداخت و آنها را در همراهی و همکاری با حزب توده دچار تردید ساخت.

سرانجام دکتر مصدق ناگزیر به ترک خانه و فرار گشت. به این دلیل که در شهرستان‌ها ارتش از قبل آماده‌باش بود، با انتشار خبر کودتا از رادیو، حکومت را در سراسر ایران به دست گرفت و کودتای ضد مردمی ۲۸ مرداد به وقوع پیوست.

حکومت ملی مصدق به آسانی سقوط کرد. بسیار آسانتر از آنچه که کودتاگران و طرفداران مصدق انتظارش را داشتند. شاه از رم بازگشت و دوباره قدرت را به دست گرفت و عصر سیاه استبداد شاهنشاهی برای ۲۵ سال دیگر در ایران آغاز شد. دیگر اثری از آزادی نماند و سازمان‌های دمکراتیک و ملی در سراسر ایران مورد هجوم قرار گرفتند.

عوامل موفقیت کودتای ۲۸ مرداد را به طور خلاصه می‌توان اینچنین

برشمرد:

همچنان که بدان اشاره رفت، نیروی مردمی متحد نبود و امپریالیسم و ارتجاع پیرامون حکومت برای کنارگذاشتن مصدق به توافق رسیده بودند. اما نیروی مردمی در اختلافات خود غوطه‌ور بود. این اختلافات در روزهای ۲۵ و ۲۸ مردادماه نمود پیدا کرد و در آن موقعیت حساس، مصدق نتوانست دستگاه‌های دولتی و به ویژه ارتش را تحت کنترل خود در آورد. روز ۲۸ مرداد ارتشی‌ها بر خلاف دستور و خواست مصدق عمل

کردند. آحاد مردم هم برای پشتیبانی از حکومت ملی سازماندهی و ترغیب نشده بودند.

نویسندگان طرفدار حزب توده می‌خواهند مسئولیت شکست جنبش و پیروزی کودتاگران را بر عهده‌ی مصدق بگذارند و تنها مصدق را مقصر معرفی نمایند. برخی دیگر هم تلاش می‌کنند هیأت اجرایی حزب توده را مسئول شکست جنبش و پیروزی کودتا معرفی نمایند. هیچ کدام از این نگرش‌ها نمی‌توانند صحیح و واقعی باشند.

دکتر مصدق و طرفدارانش تا روز ۲۸ مرداد آماده نبودند با حزب توده در جبهه‌ای واحد باشند، چراکه شاید تا آخرین لحظات هم به این امر اعتقاد داشته‌اند که احتمالاً بتوانند با آمریکا علیه امپریالیسم انگلیس به توافق برسند و به خیال خود از اختلاف میان این دو امپریالیست به نفع خود بهره‌برداری کنند. این امر شاید تا ۳۰ خردادماه ۱۳۳۱ محتمل بود. اما پس از آن که امپریالیسم آمریکا به تدریج احساس خطر نمود، به پشتیبان دربار و سیاست‌های بریتانیا در ایران مبدل گشت. در آن موقع می‌بایستی مصدق بسیار جسورانه‌تر در برابر امپریالیسم آمریکا هم ایستادگی می‌کرد. درست یک روز پیش از کودتا یعنی روز ۲۷ مرداد، چنین بنظر می‌رسد که دولت مصدق با توجه به درخواست هاندرسن،

سفیر آمریکا، حکومت نظامی اعلام کرد که نتیجه‌ی آن جلوگیری از آمدن نیروی اتحادیه‌ها و سازمان‌ها برای پیوستن به میدان مبارزه بود. کودتاگران از این امر بهتر سود جستند. منظور این است که دکتر مصدق در برابر امپریالیسم آمریکا و تا اندازه‌ای در مقابل شاه تا آخرین روزها قاطعیت لازم را از خود نشان نداد و در روز کودتا هم تا پیروزی کودتاگران هنوز به دستگاه‌های دولتی و ارتش خوش‌بین بود. به همین دلیل بخش عمده‌ای از مسئولیت پیروزی کودتاگران بر عهده‌ی دکتر مصدق است.

حتی اگر سخنان کیانوری در رابطه با ۲۸ مرداد درست نباشند، یک واقعیت در آن موجود است که مصدق نمی‌خواست حزب توده مستقیماً به میدان بیاید و از آن حمایت کند.

در آن موقع که دیگر امکان حمایت وجود نداشت و کودتا پیروز شده بود، از حزب توده خواست به میدان بیاید، اما دیگر دیر شده بود و این بار حزب توده نمی‌خواست یا شاید نمی‌توانست از حکومت مصدق محافظت نماید.^{۶۹} اما اگر بخشی از مسئولیت موفقیت کودتای ۲۸ مرداد بر عهده‌ی

⁶⁹ کیانوری می‌گوید صبح روز ۲۸ مردادماه به مصدق تلفن زده و خطر کودتا را به وی گوشزد نموده، اما مصدق گفته است که جای نگرانی نیست و بر اوضاع مسلط است. بعد از ظهر که با مصدق

مصدق باشد، این مسأله به هیچ عنوان از مسئولیت حزب توده در قبال کودتا نخواهد کاست. آنها از طرفی مصدق را نماینده‌ی بورژوازی می‌دانستند و از طرف دیگر، کیانوری ادعا می‌کند که روز ۲۸ مرداد از مصدق پرسیده‌اند که به میدان بیایند یا خیر؟ جای تعجب دارد حزبی که خود را نماینده‌ی طبقه کارگر قلمداد می‌کند، از نماینده‌ی بورژوازی کسب اجازه نماید برای اینکه در برابر ارتجاع و امپریالیسم بایستد. واقعیت این است که حزب توده وظیفه‌ی خود را در آن روز به انجام نرسانید. حزب توده در آن موقع امکانات بسیاری داشت و می‌توانست تشکیلات نیرومند خود را در تهران و به ویژه سازمان چند صد نفری افسران توده‌ای را به کار بگیرد. بسیاری از تظاهرات‌های قبلی نشان داده بود که حزب توده، اگر بخواهد، می‌تواند در مدت زمان کمی ده‌ها هزار و شاید صدها هزار نفر را به خیابان‌های تهران بکشانند. اما در روز ۲۸ مرداد کاری نکرد. علاوه بر این، آشکار شد که حزب توده تا حد زیادی سیاست خود را دنبال می‌کرد و بین حکومت مصدق و حکومت‌های دیگر تفاوتی قائل نبود و پیروزی کودتا را آنچنان با اهمیت نمی‌دانست. حتی بسیار

تماس گرفته است، جواب داده که دیگر کاری از دست وی ساخته نیست و حزب توده هر کاری که از دستش بر می‌آید، انجام دهد. (ن)

بودند کسانی در حزب توده و هیأت اجرایی حزب توده که دوست داشتند حکومت مصدق سقوط نماید.

پس از موفقیت کودتای ۲۸ مرداد، از سوی کمیته‌ی مرکزی حزب توده جزوهای تحت عنوان "جزوه‌ی ۲۸ مرداد ماه" انتشار یافت. محتوای آن جزوه نشان می‌داد که هیأت اجرایی حزب توده ارزشی برای کودتا قائل نبوده و سقوط حکومت مصدق را مسأله‌ی مهمی ندانسته است. جالب اینجاست که چند روز پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد از سوی هیأت اجرایی حزب توده توصیه‌نامه‌ی منتشر شد که در آن آمده بود، سازمان‌ها در سرتاسر ایران خود را برای قیامی مسلحانه آماده سازند. این توصیه در کردستان هم به سازمان حزب دمکرات کردستان رسید. به مدت یک ماه تلاش فراوانی شد تا هرچه می‌توانند اسلحه که تعداد آن به نسبت آن زمان کم هم نبود، در کردستان گردآوری شود. حتی به تدریج برخی دسته‌ها هم ایجاد شد تا به گروه‌های مسلح تبدیل شوند.

اما پس از آن، خبری از قیام نشد. چند ماهی پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد نماینده‌ی حزب دمکرات در تهران این مسأله را با هیأت اجرایی حزب توده مطرح کرد، پاسخشان این بود که قرار بر این بوده که روز سی‌ام مرداد اقدامی مسلحانه صورت پذیرد، اما معلوم شده که این کار

اشتباه است و موفق نخواهد بود و از همین رو حزب از آن دست کشیده است. جالب این بود که تصمیم دست کشیدن از قیام مسلحانه به سازمان‌های شهرستان‌ها اعلام نشده بود.

نکته‌ی جالب دیگر این است که از آن زمان تاکنون، در نوشته‌های حزب توده و به ویژه نوشته‌هایی که از سوی هیأت اجرایی پس از کودتای ۲۸ مرداد نوشته شده‌اند، حتی در کتابی به نام "تجربه ۲۸ مرداد" هم که از سوی جوانشیر نوشته شده بود، اشاره‌ای به جزوه‌ی ۲۸ مرداد نشده است که پس از موفقیت کودتا همچون پلاتفرم کمیته‌ی مرکزی منتشر شده بود. بسیاری تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در آن جزوه هستند که اگر اکنون به سمع و نظر خوانندگان برسد، معلوم خواهد شد که مسئولان حزب توده تا چه اندازه در شکست جنبش سال‌های ۳۲-۱۳۳۰ مسئولیت داشتند و تا چه اندازه در برابر تاریخ و خلق‌های ایران مقصر هستند. مسئولان حزب توده برای سرپوش گذاشتن بر مسئولیت خود و توجیه سیاست نادرست خود در جریان ملی کردن صنعت نفت در جزوه‌ی "۲۸ مرداد" بدین‌گونه تئوری‌بافی نموده‌اند:

"... در این مقطع به سبب ضعف نسبی پرولتاریا و عدم مشارکت فعالان‌هی کشاورزان در جنبش انقلابی علیه امپریالیسم، سکان جنبش در

دست بورژوازی است که میل سازشکارانه دارد و در مبارزه با امپریالیسم
دودل و مردد است.^{۷۰}

بدین گونه، مسئولان حزب توده مسئولیت شکست جنبش ملی را بر
عهده‌ی جبهه‌ی ملی گذاشتند. در جزوه ی ۲۸ مرداد آمده بود که مردم
آمادگی این را نداشتند که با کودتا مقابله کنند و حزب توده هم به تنهایی
قادر به هیچ کاری نبود! اما انگار مردم یادشان رفته بود که حزب توده
پیش از کودتای ۲۸ مرداد فریاد می‌زد: "کودتا را به جنگ ضد کودتا
مبدل می‌کنیم."

جزوه ی ۲۸ مرداد می‌گوید: "اگر اقدامی همگانی و مسلحانه صورت
می‌پذیرفت، سرکوب و خفقان شدیدتر می‌گشت و ما پیشاهنگی
پیشروهایمان را در مبارزه با نابرابری، بدون آمادگی عمومی از دست
می‌دادیم."^{۷۱} مشخصاً آن موقع کمتر کسی می‌دانست که حزب توده
سازمان افسران چند صد نفری را دارد که بسیاری از اعضایشان دارای
پست‌های بالا و کلیدی بودند. اما پس از آشکار شدن سازمان افسران
مشخص شد که این سخن تا چه اندازه پوچ و بی‌معناست. جالب

⁷⁰ "درباره‌ی ۲۸ مرداد" نشریه‌ی مرکزی حزب توده ایران بهمن ماه ۱۳۳۲ صفحه‌ی ۱۲. (ن)

⁷¹ "درباره‌ی ۲۸ مرداد" ص ۶۹ (د)

اینجاست، همچنان که بدان اشاره کردیم، پس از کودتای ۲۸ مرداد پیش‌بینی شده بود که برخلاف نظر برخی، ایران به سرنوشت یونان گرفتار نخواهد شد و دیکتاتوری نمی‌تواند برای مدت زیادی به حیات ادامه دهد. تاریخ ثابت کرد که این پیش‌بینی تا چه اندازه نادرست بود.^{۷۲}

چهارمین پلینوم کمیته‌ی مرکزی حزب توده در تیرماه ۱۳۳۶ که در اتحاد جماهیر شوروی برگزار شد، احتمالاً یکی از دمکراتیک‌ترین تجمع‌های هیأت اجرایی حزب توده به شمار می‌آید. این پلینوم جزوه‌ی "۲۸ مرداد" را رد کرد و برخی تصمیمات به جا گرفت که محقق نگشت، برای نمونه به بخشی از تحلیل‌های این پلینوم اشاره می‌کنیم.

"هیأت اجرایی حزب به جای اینکه از شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران" حمایت نماید که آحاد مردم از آن پشتیبانی می‌کردند و می‌توانست به اساسی برای اتحاد همه‌ی نیروهای ضد امپریالیستی مبدل شود، شعار فسخ قطعنامه‌ی نفت جنوب و ملی کردن آن را در مقابل شعار جبهه‌ی ملی مطرح ساخت."

⁷² پس از انتشار "درباره ۲۸ مرداد" مشخص شد که در هیأت اجرایی حزب توده پیرامون این جزوه اختلاف وجود دارد و تنها بخشی از مسئولین در انتشار این جزوه سهیم بودند. به طور خلاصه جزوه‌ی ۲۸ مرداد نشانه‌ی ضعف و سردرگمی مسئولین حزب توده بود. (د)

"این رویکرد نادرست زمینه را برای اتهامات ناروای دشمنان ما مساعد نمود که به منظور ضربه زدن به اعتبار حزب، حزب ما را مقصر قلمداد کردند که با امپریالیسم سازش کرده است."

"آماده نبودن، غافل بودن، بی‌حرکی و دنباله‌روی، در کودتای ۲۸ مرداد خطای آشکار هیأت اجرایی است."

قابل توجه است که پس از انقلاب ایران مسئولین حزب توده نه تنها میل نداشتند کسی مصوبات پلینوم چهارم سال ۱۳۳۶ را یادآوری نماید، بلکه کیانوری در نوشته‌های خود انتقادات پلینوم چهارم را از هیأت اجرایی حزب آشکارا نفی نمود.

اگر در این بخش از سیاست‌های حزب توده مفصلاً بحث به میان آمد و از مسئولیت حزب دمکرات در موفقیت کودتا بحثی به میان نیامد، دلیلش واضح است. در آن زمان حزب دمکرات مثل سازمانی از حزب توده فعالیت می‌کرد و در تصمیم‌گیری استقلال نداشت و منتظر توصیه‌های هیأت اجرایی حزب توده در تهران بود. از همین رو تاریخ حزب دمکرات در آن سال‌ها با تاریخ حزب توده گره خورده بود.

با پیروزی کودتای ۲۸ مرداد عصر نوینی در تاریخ خلق‌های ایران و همچنین تاریخ حزب دمکرات کردستان آغاز می‌شود، دوره‌ی مبارزه‌ی

خسونت آمیز علیه استبداد سیاه شاهنشاهی که تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
یعنی ۲۵ سال تمام ادامه داشت.

منابع:

- ۱- حسن ارفع - کردها - ۱۹۶۶ لندن - انگلیسی
- ۲- سعید بدل - تاریخچه‌ی جنبش‌های ملی کرد ۱۳۶۳
- ۳- نجفقلی پسیان - از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس ۱۳۲۸ - تهران
- ۴- محمد رئوف توکلی - جغرافیا و تاریخ بانه ۱۳۵۴
- ۵- انور خامه‌ای - فرصت بزرگ از دست رفته ۱۳۶۲
- ۶- عبدالقادر دباغی - قیام جمعیت ژ - کاف ۱۳۶۱
- ۷- عبدالرحمان قاسملو - کوردستان و کورد ۱۳۵۲
- ۸- عبدالرحمان قاسملو - کوردستان ایران ۱۹۷۸ پاریس - فرانسه
- ۹- محمود ملا عزت - جمهوری ملی مهاباد ۱۹۸۴
- ۱۰- م.س. ایوانف - تاریخ نوین ایران - فارسی
- ۱۱- کنگره‌ی سوم حزب دمکرات کوردستان ایران ۱۳۵۲
- ۱۲- روزنامه‌ی کوردستان ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵
- ۱۳- مجله‌ی کوردستان، هلاله و هاواری نیشتمان ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵

- 14– Lucien Rambout, Les Kurdes et Le Dorit
15– A. Roosevelt Jr The Kurdish Republic Of Mahabad, Middle East Journal, 1946 , New- York
–16 Chris Kutchera, Le Mouvent National Kurd, 1979, London
17– W. Eagleton Jr. The Kurdish Republic Of 1946, London